Acc 3773

Acc. no = 3773

3773

٤١١

CUSTODIAN
EVACUEE PROPERTY
(With Powers of Collector U/S 6 of L. R. Act. 1936)
KASHMIR, PROVINCE.

419

سُبحٰنَ الَّذِی اَسرٰی بِعَبدِهٖ لَیلًا مِّنَ المَسجِدِ الحَرَامِ اِلَی المَسجِدِ الاَقصٰی

بفضلہ تعالیٰ کتاب جامع آیات و احادیث و روایات دربیان معراج نبی صاحب تاج یعنی

نادر المعراج

حسب فرمایش زائر الحرمین الشریفین حاجی صدیق خواجہ خجندی تاجر کتب

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ چلیعہ طبع پوشید

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

اطلاع - اندرین مطبع کتب ہر علم و فن را ذخیرہ بسیار است اگر مفصل حالات خواہند فہرستے طولانی مفت بمحصول خود طلب دارند قیمت بسیار ارزان ست در سہ صفحہ ٹیٹل کہ سادہ بود ازین فن و چیزے از کتب تصوف بقدر گنجایش نگاشتہ آمد تا نمونہ از خروارے باشد

نام کتاب	قیمت
کتب تصوف فارسی	
انیس الارواح - از حضرت شیخ معین الدین چشتی	ار۳ پائی
کلمۃ الحق - از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق از ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل و دفع شکوک -	۵ر
مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سرہ	۲ر۶ پائی
مکتوبات حضرت شرف الدین یحیی منیری قدس سرہ	۱۰ر
مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی	۸ر
مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہلوی تحشی مولانا ابو الحسن فرید آبادی -	۷ر
حدیقہ حکیم سنائی معروف بہ الٰہی نامہ تحشی جدید کاغذ سفید گندہ -	عـ۸ر پ
ایضاً - کاغذ خنائی	۸ر
گلشن اسرار - رموز تصوف از مولوی انور علی -	ار۳ پائی
کیمیائے سعادت از امام غزالی معروف متداول	۴ر
ہدایت المومنین رسالہ در بیان بیعت صالحین از ملا معین الدین -	ار
مطالب رشیدی از حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ	۱۰ر
رسالہ معرفۃ السلوک - از حضرت شاہ محمود خوش زبان	۴ر
مناجات ہفت پیکر گنجینۂ توحید و سفینۂ تمجید مصنفہ منشی ادمان پرشاد صاحب ناظر کلکٹری رئیس شہر گورکھپور	۳ر
نفحات الانس مع حواشی مفید از ملا عبد الرحمن جامی رح	۴ر

نام کتاب	قیمت
مصباح الہدایۃ - ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی	ار۹ پائی
فوائد سعدیہ - از قاضی ارتضی علیخان تصوف مین	۱۲ر
پندنامۂ عطار - از حضرت شیخ فرید الدین رح	ار
منطق الطیر - از حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ	۳ر۶ پائی
فوائد الفواد مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اولیا مطبوعہ ۱۸۹۴ع	۸ر
می باید شنید - رموز تصوف قابل دید از شاہ رفعت علی	۶ پائی
مدارج النبوۃ - در حالات سید المرسلین از مولانا شاہ عبد الحق دہلوی -	۱۲ر
زبدۃ المقامات - نفیس کتاب -	۱۲ر۶ پائی
رسالہ رموز الحقیقۃ	۶ پائی
مثنوی عطار - از شیخ فرید الدین عطار	۳ پائی
بے سر نامہ مصنفہ فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۸۹۱ع	۳ پائی
مثنوی راجہ - مطبوعہ سنہ ۱۸۹۱ع کاغذ خنائی	۳ پائی
معارج النبوۃ فی مدارج النبوۃ	۸ر
مے باید پسندید - قابل دید مصنفہ منشی رائے چند صاحب زمیندار قصبہ سلطانپور	ار پ
مثنوی شاہ بو علی قلندر - معروف	۳ پائی
مثنوی شیخ بہلول - حکایات عارفانہ	ار
مثنوی مولانا روم - قدس سرہ مقبول عام چار مصرعہ محشی ہر شش دفتر مع تکملۂ دفتر ہفتم کاغذ سفید خنائی	۸ر پ
شرح مثنوی روم از ملا بحر العلوم مقبول عام مجلد کامل	۵ر پ

سبحان الذی اسری بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی

بفضلہ تعالیٰ کتاب جامع آیات و احادیث و روایات دربیان معراج نبی صاحب تاج یعنی

نادر المعراج

حسب فرمائش زائر الحرمین الشریفین حاجی صدیق خواجہ خجندی تاجر کتب

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ حلیۂ طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بانوار الجمال وحیر عقول الکاملین عن ادراک عظمة الکبریاء والجلال، وعطر مشام ارواح الوالهین بنفحات شمائم نسیم الانس والوصال، وطیب قلوب المشتاقین بنسائم شمیم الجمال والجلال حمدیکه صحائف لطائف اطباق فلکی بنقوش تقریر آن منقش بود وثنائیکه صفائح مدائح اوراق ملکی به رقوم تحریر آن مقرر بود واحدی را که بر صحائف اطباق نه فلک توقیع برکشید که الکبریا آن واجب الوجودی را که سیمرغ کبریائیش در آشیانهٔ حدوث نگنجد باسط الجودی که معیار علم و میزان عقل نعوت جلال و صفاتش نسنجد بیت آنجا که سراپردهٔ اجلال جلال * جانها همه واله و زبانها همه لال * دبیران صحائف لطائف معارف و حکم و نقشبندان صحائف مدائح جود و کرم بر الواح ارواح قدسی و اوراق اشواق انسی بقلم رشد و رشاد رقم انشای حمد و ثنای او برکشیدند و مهندسان صنائع جود و مؤسسان بدائع وجود بر طاق نه رواق اخضر و بساط هفت رباط اغبر تشیید قواعد مرتبه و تمهید معاقد مهذبه اساس بی اندراس سپاس بی قیاس او می نمایند و مسبحان صوامع فلکی و مهللان مجامع ملکی در سقف فیروزه گون گردون و طارم نیلگون بوقلمون زبان معجز بیان بثنای کبریای او مترنم دارند لمعات بارقات آفتاب جودش شعاع شموع سواطع الانوار مشهود بر خاک پاک آدم مسجود منعکس فرمود حمدیکه نقاش صنع ربانی در کارگاه فیض فضل سبحانی بر در و دیوار قصر وجود انسانی نقوش اسرار و معانی آن نگارد و شکریکه فراش لطف الٰهی شموع جموع نعم نامتناهی بشعاع شموع سواطع آه سحرگاهی در مساکن بواطن طالبان ارنا الاشیاء کما هی بنور حضور آن برافروزد اوراست پس اگر از ان الطاف که در خزینهٔ فضل اوست ذرهٔ بر شرک مشرکان و کفر کافران اندازد همه عین توحید گردد و اگر از ان شراب جان پرور که در قدح غیب دارد قطرهٔ در حلق خلق چکاند هیچ مخالف و منکر را اختلاف نماند سپاس و ستائش مر آن خداوند آفرینندهٔ زمین و آسمان را که آفریدگار و روزی دهندهٔ همه جانوران وی همتا اوست و بزرگوار بی‌مثل ست و در کامگاری بی‌نیاز از هرچه هست کامگارست و بر هرکه هست اعلی ست

که اولیت او را بدایت و آخریت او را نهایت نیست خداوندی که بساط بسیط مربوط و مضبوط زمین با فسحت را
فراش قدرتش آراسته و سقف آسمان کیوان بر نقوش اِنَّا زَیَّنَّا نقاش قدرت صنعتش مطرز ساخته و ساحت با مساحت
این گلزار عالم اسرار یعنی فلک دوار را با برگ و شاخ و انوار را مهندس مشیتش برانگیخته صد هزار کوکب منور بر مثال ورد احمر از
هر برگ و شاخ آن زین گلبن اخضر مونس حکمتش در آویخته و هفت آسمان را بیافرید و در هوا مرفوع کرد و هفت زمین را
بیافرید و در آب موضوع کرد و اجناس خلائق را در میان آن بداشت و هر یک را بچیزی مشغول کرد

در نعت حضرت سید کائنات و مفخر موجودات احمد مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شفیع ما یوم الجزاء

صد هزاران صلوات و سلام و تحفه تحیات نثار روضه منور و مشهد معطر حضرت سید البشر شفیع روز محشر آن عنوان
عهدنامه وفا آن میزبان مهمانخانه صفا آن شمع جمع اصفیا آن چراغ بلاغ انبیا نقشبند گلبن طریقت نافه کشای
گلشن حقیقت مشکنافه طریقت شمع شب کرامت صبح روز قیامت خورشید سیمای سماحت ملاح دریای ملاحت شمس فلک
رسالت سرو چمن جلالت صدر صفه صفا بدر قبه وفا گوهر درج اجتبا اختر برج اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رباعی

ای دل طمع ار ملک مؤبد داری — در سر هوس دولت سرمد داری
هر چیز مراد تست با خود داری — گر در دل و جان مهر محمد داری

صلی الله علیه و آله و سلم آن خواجه که لام لَعَمْرُكَ ترصیع تاج و مغفر اوست الف اِنَّا اَرْسَلْنَا اعلام رایت منصور
و الاظفر اوست فای اِنَّا فَتَحْنَا فتحنامه رواج لشکر اوست طای طٰهٰ طراز اعزاز منشور عالی کشور اوست حای
حٰمٓ حلقه گوش مثال و فرمان خجسته پیکر اوست یای یٰسٓ یاسمن وصال گلزار شگفته منظر اوست اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّكَ
اشارت به برکت نظر اوست لَعَمْرُكَ اظهار قسم بجان و سر اوست اِنَّا اَعْطَیْنٰكَ اشارت بحوض کوثر اوست وَلَا تَعْدُ
عَیْنٰكَ استمالت درویشان غم پرور اوست سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی عبارت از شبگیر سفر اوست فَاَوْحٰی اِلٰی عَبْدِهٖ
مَا اَوْحٰی ادرار سر بمهر با مر اوست وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی اشارت بتقریر پیغام مطهر اوست ابیت عند ربی بر خوان
احسان نواله از ما حضر اوست لَا یَنَامُ قَلْبِیْ در بزم بار زم جانان پیاله از شراب طهور و جرعه از ساغر دل مطهر اوست
اَیُّکُمْ مِثْلِیْ تاج کرامت بر سر اوست لِبَاسُ التَّقْوٰی لباس محبت در بر اوست لِیْ مَعَ اللهِ وَقْتٌ در بارگاه بی جهت
خلوت دل و سلوت جان صومعه در خور اوست اِنَّ لِرَبِّكُمْ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ طیبی از شمائم رائحه روح پرور و روح گستر
اوست آه های سحرگاهی سوزان از استماله لَا تَیْأَسُوْا مِنْ رَّوْحِ اللهِ غالیه از بخور عود مجمر اوست آفتاب لمعه از جبین انور
اوست ماه گردون شتاب زخم خورده طپانچه وَانْشَقَّ الْقَمَرُ اوست عطارد مستوفی دیوان اعلی و صاحب رقم دفتر اوست

زهره مشاطهٔ چهرهٔ اطهر و آئینه دار جمال اطهر اوست مریخ لشکر صفدر بتسخیر مد تقدیر مسخر اوست مشتری با خلعت شستری بر مسند قضا و سروری قاضی محکمهٔ شریعت اوست کیوان فلک شحنهٔ ایوان هفتم پاسبان طلایه معسکر اوست فلک در خم چوگان تقدیر گوی مدور زرین محور اوست تک در جو اعلای فلک طائر میمون بال خجسته فال فرمان گستر اوست ناموس اکبر و طاؤس اخضر روحانی بال نورانی شهپر یک راه سفر اوست زمین با تمکین بساط انبساط اغبر اوست آسمان عالی ارکان قبهٔ رفیع البنیان اخضر اوست روز عالم افروز دیباچه از منشور نور چهره منور اوست و شام سایه مشک اذفری از جعد مجعد لف عنبر اوست هشت بهشت جاودانی در مهمان سرای ان جهانی از برای دوستان جانی کمترین ما حضر اوست هفت دوزخ آتشین بجهت سیاست اعدای دین و انتقام کین دشمنان جفا گستر اوست این هفت طارم زمین پر چم مقرنس فلک البروج با عروج مسدس و فلک بی قوائم و دعائم زینهٔ پایه بالا در اوست دنیا عقبی ملک ملکوت غیب و شهادت بل سائر ممکنات و جملهٔ مکونات پیشکش و محقر اوست خلائق هژده هزار عالم از اهل آسمان و زمین غلام و چاکر اوست و مقصود از خلقت این ایوان آراسته و طاق پیراسته ذات مقدس اوست وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ تشریف و هدیه اوست وَرَفَعْنَا لَكَ تعریف قربت فسبحٰن الذی اسرٰی بعبده و اعطاه من المراتب ما لم یحط احدا من الانبیاء والمرسلین واخذ صه سکان السموات والارضین من الکروبین و زمرة ملاء العلیین والصلوٰة والسلام علی ذاته الازهر و وجه الاشرف الاطهر نادر البیان بالکلام المعراج واضاء الکواکب کالسراج اعنی محمد المصطفٰی صلی الله علیه و آله وسلم و علی اصحابه لتابعین الطاهرین بیت

درمیان انبیا او تاج سر
در ازل منشور او خیر البشر
قدر او عرش اعظم چون زمین
تا ابد طغرائش ختم المرسلین
گیسو اراند صف روح الامین
صدر عالم آفتاب شرع دین
یک پیاده در رکابش عقل کل
حق ورا کرده شفیع المذنبین
من نگویم وصف او جبار گفت
وصف پاکش رحمة للعالمین

و صد هزاران تحفهٔ تحیت نثار ازواج مطهر و آل معظم و ازواج مکرم و اتباع محترم و اصحاب محتشم او باد که هر یک ستارهٔ اوج سروری و سیارهٔ بروج مهتری اند که قوله علیه السلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم

در منقبت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

علی الخصوص والخلوص بآن ثابت مخصوص بآیهٔ ثانی اثنین اذ هما فی الغار و آن سر حلقهٔ مهاجر و انصار و آن مخزن اسرار نبوی و آن مهبط انوار مصطفوی و آن قافله سالار قد افلح المؤمنون و آن سهم الجیش و ان جندنا لهم الغالبون و آن کلیم صفت در گلیم تجرید و آن خلیل سیرت در خلوت تفرید و آن قدوهٔ دار الخلافت اعنی حضرت ابو بکر ابن ابو قحافه رضی الله تعالی عنه مثنوی

وان همدم خاص ثانی اثنین
صدیق طریق استقامت
وان خواجه چار سوی کونین
سالوک معارج کرامت
آن محرم راز آسمانی
در مسند حکم امیر اعدل
ثابت قدم مقام تجرید
وان محرم کعبهٔ معانی
در آخر عهد امام اول
سر دفتر جملهٔ اهل توحید

اوراقدم از وم یقین بود	زران پشتیر وسپاه دین بود	در جمع مقربان صادق	حقا که چو او نبود سابق

در منقبت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ

بر آن ستایش عرب وعجم وآسایش بطحا وحرم وآن مظهر کلمهٔ صدق وصیانت وآن معمار مقصورهٔ شرع ودیانت وآن بانی قلعهٔ جهانبانی وآن تخت خلافت را سلیمان ثانی وآن صاحب درّه واحتساب امیر المؤمنین عمر ابن خطاب **مثنوی**

چو بر تخت خلافت رفت فاروق	شد اعلام هدی را سر بعیّوق	ز صدیق ارچه عالم زیب فریافت
خود از عدل عمر زیب دگر یافت	سپه سالار دین کز رای عالی	جهان را داشت از بیداد خالی
چنان بنیاد ظلم از بیخ بر کند	که گرگ از میش دامن بر سر افگند	زهی روشن دل وصاحب سکینه
که بنمود شمس نهاوند از مدینه	عروس مملکت گم کرد شو را	از آن شد بعد او این کار شورا

در منقبت حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ

دبیر ان امام معصوم ومحترم مرحوم آن صاحب جیش عسرت وآن واسطهٔ عیش وعشرت وآن قاعدهٔ اصحاب علم وآن قبلهٔ ارباب حلم وآن جامع قرآن یعنی عثمان ابن عفان رضی الله عنه **قطعه**

		زهی بر سپهر شرف کوکبی	که بودش همی باد و اختر قران
همه قول او هیچو فعلش صواب	همه جود او چون حیا بیکران	نه در کار دین بود ایش سبک	نه او بار کس گشته طبعش گران
جهان صفا صوفی پاکدین	امام زمین وامام زمان	چو از صبغة الله شد سرخرو	بمعنی سپه گشت روی جهان

در منقبت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ

وبر آن شیر بیشهٔ شریعت کشتی گرداب طریقت مبارز میدان خلافت یقین بدرقهٔ توکل صاحب ذوالفقار ودلدل خطیب منبر سلونی وارث مرتبهٔ هارونی اصل دو فرع دهقان دو زرع والد دو مظلوم ودر دریای علوم وبران سرور مطلبی وآن ابن عم نبی وآن اصل شجرهٔ ولایت وآن فرع ثمرهٔ نهایت آنکه را ومدینهٔ علم را دربی بابست مردیکه در هیجا هیچ پشت رو نیاورد وآن پردلی که بیک نعره لشکری را دو پاره میکرد ومی شکست وآن صفدری که بیک حمله صد قلعه را می افگند سخنش یک رویه بود از آن در دل دوستان می نشست وتیغش دو رویه بود از آن در میان دشمنان میرفت **قطعه**

شاه مردان کز نهیب خنجرش	خصم را افگنده خون در حنجره	بود از آسیب تیغش زاجل	جان دشمن در عزا چون غرغره
اوست قلب لشکر اسلام را	مهر دین بی مهر او نامسره	بر فراز قدر عالی منظرش	من نگویم آسمان را کنگره
خود کم از یک نقطهٔ موهوم بود	در محیط مرکزش شمس نه دائره	وثنای بسیار بر ارواح اصحاب کبار مهاجر وانصار وائمه کز ار او باد آمین	

در مدح شهنشاه گردون جاه انار الله برهانه وافاض علی العالمین بره واحسانه

این درّ دریای بلاغت واین کوکب آسمان فصاحت بعد از محنت تمام وسعی مالا کلام چنانچه مذکور خواهد شد مجموع شده در سنه هزار وچهل وچهار از هجرت نبوی علیه اکمل الصلوة والسلام ودر عهد سلطنت سلطان اعظم وخاقان معظم

حامی بیضهٔ اسلام ماحی آثار ظلم و شرک و طغیان حافظ بلاد الله ناصر عباد الله جالس سریر سلطنت بالارث والاستحقاق ظل سبحانی ملاذ امن و امانی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه الغازی خلد الله ملکه و سلطانه طرفه شاهی که در زمانهٔ خویش رواج شریعت غراء دین محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم داده و بتکده استیصال فرموده مساجد و معابد از سر نو تعمیر کرده و دوستدار علما و صلحا و فضلا و اتقیا بوده و خمس اوقات بادا کردن نماز با جماعت و تلاوت قرآن و وظائف و اوراد اشتغال داشته نہے مقدس ذاتی که رفاهیت خلائق راحت اوست و آسودگی عالم فرح اوست کام بخشی که در کشت سینهٔ او تخم کینه کس ندیده و هیچ دلی را غباری از و نرسیده خوی خوش او همه جهان چنان پرداخته و چون بوی گل بهر و باغ ساخته و حسن سلوک مرهم ریش دردمندان و طریق نکوئی شفا بخش مستمندان قاعدهٔ صدق بنیاد کذب را بر کنده و ضابطهٔ عدلش بیخ ظلم را بر افگنده الله تعالی آن شاه نونهال باغ دولت لا یزال را از صرصر خزان روزگار محروس داشته عالمگیر گرداناد و شاه جهان ستان با کام بخش داراد قطعه

ناصر ارباب دین شاه جهان کز عدل او | آب و آتش با شده تخلیط در روی زمین
بخت و دولت خادمش گوهر نگین در زیر نگین | باد از فضل اله و لطف شاه انبیا

از اول تا آخر ترتیبی لائق و ترکیبی فائق چنانکه مقبول خاصان حقیقی شود و منظور عیون عارفان تحقیقی گردد ترتیب و ترکیب ساخته بجلوت گاه آورده و بالله التوفیق وهو حسبی وکفی

در سبب تالیف این کتاب

اما بعد می گوید بندهٔ ضعیف نحیف المفتقر الی الله تعالی شیخ العالم اکبرآبادی جامع معراج رسول اکرم صلے الله علیه و آله وسلم قبل از جمع کردن معراج بده سال او را غریب حالت عجیب پیدا شده بود که شب و روز شنیدن نعت و وصف معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اشتیاق تمام داشت و در صحبت علماء و فضلا و درویشان بهرهٔ خاص بر می داشت و در هر جا که عالمان و دانشمندان می شنید از صحبت فیض بخش ایشان بشنیدن نعت حضرت صلے الله علیه و آله وسلم می رسید و از وصف معراج نبوی از کتب احادیث و تفاسیر حظے می یافت شوق بنده و عزم شنیدن این کلام فرخنده چنان شد که لحظهٔ بلکه لمحهٔ بی گفت و شنید این کلام قرار و آرام نداشت روز و شب در بیداری و خواب یا هیچ چیز و رای ذکر معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مخیلهٔ خاطر فقیر خطور نمی کرد بعد از مدت مدید شبی در عالم رؤیا آن سرور کائنات و آن مفخر موجودات صلے الله علیه و آله وسلم پرتو جمال جهان آرای خویش برین خستهٔ دل ریش انداختند و بزبان معجز بیان فرمودند که ای درویش عشق و محبت تو بشنیدن ذکر معراج زیاده می بینیم من بعد جامع معراج من تو باش که ترا طبیعت کامل و ذهن شامل ست و وقتی باز اوقات حل مشکلات معراج من از تو بظهور آید حسب فرمودهٔ آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم مدت سی سال در فکر و تردد بسر بردم در هر ملک و در هر شهر پیش بزرگی و عالمی و درویشی که کتب خانه بود و کتابهای معتبر شنیدم بخدمت شان رسیده از نسخهای تفاسیر و احادیث و غیره تجسس و تفحص نموده خلاصهٔ ذکر معراج آن حضرت

صلی الله علیه و آله وسلم انتخاب کرده نویسانیدم و آنچه در اخبار مسطور ست بعین تحقیق دیدچون مولانا معین الدین صاحب تصنیف معارج النبوة شائق تمام درباب جمع نمودن معراج بود و صاحب تصنیف مولانا عبدالرحمن ابن جنید واعظ شیرازی نیز غلبه شوق جمع کلمات معراج داشته و صاحب تصنیف حیرت الانسان خواجه احمد بغدادی نیز در جمع ساختن معراج آن سرور خیر البشر شائق بود و آین اضعف عباد الله شیخ العالم الاعلم اکبرآبادی جامع معراج را نیز درباب جمع نمودن کتاب معراج نامهٔ آن صاحب التاج لیلة المعراج غلبه شوق از حد گذشت بتوفیق الله تعالے معراج نامه را بانصرام رسانید و این کتاب را نادر المعراج و بحر الاسرار نام نهاد بیت

کنم وصف معراج حضرت رسول ❊ خدایا تو از لطف خود کن قبول
سر سروران مفخر کائنات ❊ ازو یافته جسم آدم حیات

اکنون حاضر باشید که معراج را تمام بیان کنم و بسیار گفتنم نباید که کسی را از بسیار گوئی من ملال افزاید حقیقت بدان که اگر این ضعیف را هر موی زبانی شود و در هر زبانی بیانی باینهمه اگر صفت معجزه و کرامات و تشریفات حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه و آله وسلم را تقریر کنم هنوز از صد یکی را نگفته باشم من قرء المعراج او سمعه و نظره کان وجیهاً فی الدنیا والاخرة و من المقربین باللقاء والرؤیة و من المبشرین بالجنة یعنی هر آنکس که بخواند معراج را یا بشنود و یا ببیند باشد آنکس بزرگ در دنیا و آخرت و باشد از مقربان بلقا و رویت و باشد از بشران بجنت زیرا که معراج سید المرسلین می باشد فرمود حق تعالی در حق آن خلاصه موجودات که وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ و گردانید امت او را بهترین امم و وعده کرد ایشان را دخول در بهشت عنبر سرشت با من و سلامتی و آخر دعوای ایشان این ست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ پس هر که خواهد که این نعمت او را حاصل آید باید که بمطالعه معراج آن سرور انبیا علیهم الصلوة والسلام کند که این همه علوم در وی جمع ست تا که بنده خداوند خویش را بحقیقت بشناسد و بهستی خدای تعالی اقرار کند و خود را در قبضهٔ قدرت او مقهور داند و پادشاهی او در بر نفس خود کامل بشناسد و بدون حق با کسی آرام نگیرد و هر که را از خواندن و نوشتن این نسخه بهرهٔ تمام حاصل آید امید آنکه این بنده امیدوار را بفاتحه فاتحه خیر یاد آورد و بدعای ایمان یاد آورد و ابواب درین نسخه پنجاه و دو باب مرتب ساخته ایم بدین تفصیل باب اول در بیان عروج آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم و حقیقت معراج و اثبات آنکه نتیجهٔ او بوده است باب دوم در بیان تمثیلاتی صیقل داده غبار انکار از آئینهٔ مظهر انوار بحقیقت معراج سید مختار صلے الله علیه و آله وسلم بزداید و جمال مقصود در آئینه شهود روی نماید باب سوم در بیان آنکه آنچه اصحاب گفته اند که هفت پیغمبر را علیهم السلام معراج شده است باب چهارم در بیان آنکه حکمت در بودن معراج آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم چه بوده و بیان اسرار و فوائد آن باب پنجم در بیان فضیلت شب معراج و عجائب و غرائب آن باب ششم در بیان آمدن جبرئیل علیه الصلوة والسلام و آوردن براق و ابتدای عروج که از کدام جای و از کدام خانه و کدام ماه و کدام سال ست باب هفتم در بیان سوار شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بر براق و رفتن در مسجد اقصے و بیان آن سخنهائیکه در راه واقع شده بود باب هشتم در بیان مین بیت المقدس و آن سخنهائیکه در مسجد اقصی واقع شده بود باب نهم در بیان توجه نمودن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم از مسجد اقصے بجانب آسمان و آنچه مابین آسمان و زمین عجائب و غرائب دیدند باب دهم در بیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بآسمان دنیا و دیدن حضرت آدم صفی الله و نوح نبی الله علیهما السلام و دیدن ماه و عجائب و غرائب دیگر باب یازدهم در بیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بآسمان دوم و دیدن مهتر یحیی و مهتر داؤد و مهتر سلیمان علیهم السلام و عجائب و غرائب دیگر باب دوازدهم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآسمان سوم و دیدن حضرت یوسف صدیق و جرجیس علیهما السلام و عجائب و غرائب دیگر باب سیزدهم در بیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بآسمان چهارم و دیدن ملک الموت و مهتر عیسی و مهتر یونس علیهما السلام و ذکر بیت المعمور و دیدن آفتاب و عجائب و غرائب دیگر که در نظر در آمده باب چهاردهم در بیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بآسمان پنجم و دیدن مهتر هارون و مهتر ایوب و شیث علیهم السلام و دیدن ملائکه نورانی و عجائب و غرائب دیگر باب پانزدهم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآسمان ششم و دیدن مهتر موسی و یسع علیهما السلام و مالک دوزخ و عجائب و غرائب دیگر باب شانزدهم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآسمان هفتم و دیدن مهتر ابراهیم و مهتر اسماعیل و حضرت لوط علیهم السلام و گذشتن از هشت بهشت و آنچه در انجا دیدی نمودند و دیدن سر ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عجائب و غرائب دیگر باب هفدهم در بیان رسیدن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بسدرة المنتهی و رفرف و مقام جبرئیل علیه السلام و دیدن بزرگی او و تفسیر سورهٔ والطور و سورة الکوثر و بازماندن جبرئیل و براق و دیدن سر امیر المومنین عمر رضی الله عنه و دیدن عجائب و غرائب دیگر باب هژدهم در بیان گذشتن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم از سدرة المنتهی و رسیدن بکرسی و سیع و صفت میکائیل علیه السلام و میزان و عجائب و غرائب دیگر و دیدن سر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه باب نوزدهم در بیان گذشتن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم از کرسی و مسافت آن درمیان عرش و کرسی و دیدن اویس قرنی را گلیم پوشیده در خواب و دیدن سر امیر المومنین علی کرم الله وجهه و دیدن سر حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی و دیدن عجائب و غرائب دیگر باب بستم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمقام اسرافیل علیه السلام و دیدن صور و حقیقت روز قیامت و گذشتن از مقام اسرافیل و نشستن بر کتف او و دیدن عجائب و غرائب دیگر باب بست و یکم در بیان سوار شدن آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بر رفرف دوم و دیدن صفهای ملائکه و دریاها و حاملان عرش و بزرگی ایشان و دیدن عجائب و غرائب دیگر باب بست و دوم در بیان سوار شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر اسپے که از یک دانه مروارید بود و دیدن اندرون برجهای عرش و بزرگی آن و دیدن رکنهای هر برج که چند لک بوده است و دیدن عجائب و غرائب دیگر که در شمار نیاید

باب بست و سوم در بیان نشستن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رفرف سوم و بر آمدن بر بالای عرش و دیدن
مقامهای عرش و دیگر عجائب و غرائب **باب بست و چهارم** در بیان نشستن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر کتف
فرشته معراج و گذرانیدن او از عرش و حجابها و رسانیدن بحجاب کبریا و دیدن فرشته روح و دیدن عجائب و غرائب دیگر
باب بست و پنجم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعالم لامکان و دیدن عجائب و غرائب دیگر **باب**
بست و ششم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقاب قوسین او ادنی و نمودن رویت حضرت حق
سبحانه و تعالی با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دیدن عجائب و غرائب دیگر **باب بست و هفتم** در بیان تکلم نمودن
حق تعالی با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نماز پنجگانه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بر امت او و سی روز روزه فرض شدن
باب بست و هشتم در بیان مراجعت نمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از عالم بالا بجانب عالم اسفل
باب بست و نهم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهشت اول را که آنرا دار الخلد نام ست و دیدن
عجائب و غرائب دیگر **باب سیم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهشت دوم را که آنرا دار المقام گویند
و دیدن عجائب و غرائب دیگر **باب سی و یکم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهشت سوم را که آن را
دار السلام گویند و دیدن عجائب و غرائب آن **باب سی و دوم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بهشت چهارم را که آنرا جنات عدن گویند و عجائب و غرائب آن **باب سی و سوم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بهشت پنجم را که آنرا دار القرار گویند و عجائب و غرائب آن **باب سی و چهارم** در بیان دیدن آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بهشت ششم را که آن را جنات النعیم گویند و عجائب و غرائب آن **باب سی و پنجم** در بیان دیدن
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهشت هفتم را که آن را جنات الماوی گویند و عجائب و غرائب آن **باب سی و ششم**
در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهشت هشتم را که آنرا جنات الفردوس گویند و عجائب و غرائب آن
باب سی و هفتم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعراف را و هفت طبقه زمین و گاو و ماهی و دیدن
عجائب و غرائب دیگر **باب سی و هشتم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طبقه اول دوزخ را که آنرا جهنم
گویند و آنچه در وبوده است **باب سی و نهم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طبقه سوم دوزخ را که آنرا
لظی نام ست و آنچه در وبوده است **باب چهلم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طبقه سوم دوزخ را که آنرا
حطمه نام ست و آنچه در وبوده است **باب چهل و یکم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طبقه چهارم دوزخ را
که آنرا جحیم نام ست و آنچه در وبوده است **باب چهل و دوم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طبقه پنجم
دوزخ را که آنرا سعیر نام ست و آنچه در وبوده است **باب چهل و سوم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
طبقه ششم دوزخ را که آنرا سقر نام ست و آنچه در وبوده است **باب چهل و چهارم** در بیان دیدن آنحضرت صلی الله

باب اول دربیان عروج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم وحقیقت معراج واثبات آنکه نتیجهٔ یقین او بوده است مشتمل ست بر سه فصل

فصل اول در ذکر عروج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا
معین الدین دربیان آنکه حکمت در عروج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم می شاید که استمالت خاطر وترفیهٔ باطن
مبارک او بوده باشد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دنیا از گبر وترسا وجهود ومشرک چندان ملالت کشیده بودند
وآزار وجفا دیده بودند وریاضت ومجاهدت دیده که جزای آن نقصان بغیر از عروج آن حرم سرای خاص بهیچ عطاے
دیگر میسر نمی گشت حق تعالی خواست تا رفعت شان وعظمت او بنماید تا همه ریاضات ومجاهدات دنیویه در جنب آن
عنایات متنوعه مضمحل وناچیز گردد وخاطر نازنین او ازان غبار بیرون آید وباوجود تیر باران بلا ومحن در پناه آن آرامگاه
برآساید پس بمقتضای خواهش حضرت حقسبحانه وتعالی آن سرور رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم پیش ازانکه
آیهٔ کریمه وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ نازل شود گاهی بنماز مشغول بودے وگاهی می آسودی شبی چشم مبارک
در خواب ودل بیدار بودند که ناگاه آواز دلنواز جناح با انجاح طاؤس فلکی وناموس ملکی یعنی جبرئیل امین علیه السلام
از آسمان هفتمین بگوش هوش سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم رسید خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم از خواب بیدار
شدند وبر مرقد همایون نشستند بالفور جبرئیل علیه السلام درآمد وگفت یا رسول الله حق تعالی شما را سلام میرساند ومی گوید
که ترا از برای آن آفریدم تا عذر خواه گناه بندگان وشفیع گناهگاران ودرماندگان باشی این کار با خواب راحت وبستر استراحت

راست نیاید اکنون برخیز و قدم رنجه فرمای واز بطحای مکه برون آی تا بر افعال و اعمال امت واقف گشته عبرتی بر دار تا دانی که وقت خواب ست یا هنگام بیداری دست سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بگرفت و از بطحای مکه بیرون آورد و تمامی امت را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرضه کرده یک بیک معروض گردانید چندان گناه و اسباب بعد و خذلان مشاهده کردند که از حد عدد بیرون و از حیطهٔ شمار افزون بود جبرئیل علیه السلام گفت ای حبیب معبود صلی الله علیه وآله وسلم اگر داعیهٔ وصول بمقام محمود داری سعی مبذول فرمای بریاضت و بیداری و مجاهدت و کم خواری مبادرت نمای و بمین سهر و مجاهدت بدرجات علیای شفاعت ترقی نما و این آیت را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر خواند که وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم با خاطر مجروح و سینهٔ مشروح بخانه باز آمدند معاصی امت دیده و شراب عتاب چشیده گفت الهی اکنون کدام معصیت و عیب ایشان را عذر خواه آیم و کدام جرم و گناه ایشان را شفاعت کنم خطاب آمد که گناهای امت باز بسته با حیای شب تست اگر مغفرت ثلث از امت خواهی ثلث از شب بخدمت بگذران و اگر نصف خواهی نصف از شب و اگر ثلثان میخواهی ثلثان از شب و اگر تمام گناه امت میخواهی تمام شب تا روز بخدمت بگذران گویند که سورهٔ کریمه يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ فرود آمد مبین این معنی که مذکور شد خواجه ما صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که رعایت حساب ثلث و نصف و ثلثان مشکل ست پس فراش میمون اهتمام در نوردیدند و تمام شب احیا پیش گرفتند القصه کمر خدمتگاری بر میان بر بستند و در مقام مجاهدت بنماز و نیاز پیوستند نه روز قرار داشتند و نه شب آرام نه صبح فارغ بودند نه شام شبهای دراز را بدو رکعت نماز بپایان بردی و روزها تا شب غم امت خوردی چنان بقیام اهتمام نمودند که پایهای مبارک او ورم کرده بود چندان ناله و زاری بجناب حضرت پروردگار جل و علا عرض کرد که مقربان حظائر ملکوت اول بدرد آمده بود گفتند که الهنا این چه رنج ست که این بی گناه از برای امت گناهگار بر تن مبارک خود نهاده بهر لحظه انین حزن بطارم افلاک و عرصهٔ عالم پاک فرستاده حضرت جلال احدیت بکمال صمدیت سورهٔ کریمه طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ نزول فرمود که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم ما ترا فرموده‌ایم که بخدمت و استغفار همت قیام نمای عدا اینکه در ریاضت و مجاهدت در عرصهٔ هلاکت درآی معصیت امت بر تو عرض کردم ترا بسیار نمود اکنون ترا بملکوت اعلی بر آرم و دریاهای رحمت و خزینه‌های مغفرت خود در نظرت در آرم تا مشاهده کنی که معصیت امت بیش ست یا خود دریای رحمت ما بیش بیت

آفاق گرچه تیره ز روی سیاه ماست	دریای رحمت تو فزون از گناه ماست

در کتاب معراجین آورده است که حکمت چه بود که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را قیام بعضی از شب فرمودند و قیام تمام شب نفرمودند که قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا جواب آن ست که لو نام اللیل کله لضاعت الامة ولو قام اللیل کله لضاعت الرحمة اگر رحمت خواه عالمیان همه شب بخفتی امت ضایع شدی فرمود حق تعالی ای رحمت خواه عالمیان

بعضے از شب نماز کن و بعضی از شب بخسپ تا بعضی را برحمت خود بیامرزم تا که نه شفاعت تو ضایع شود و نه رحمت ما
ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم اگر بمقام محمود و حوض معهود می طلبی بیداری شب بیار که فان النصرة مع قیام اللیل
و ای عاصی جانی اگر آبروی فردا میخواهی بوقت سحرگاه بدرگاه آمی و روی بر خاک بنه و آتش شوق از کورهٔ دل برافروز تا که
جمله معصیتهای ترا بباد لاابالی بردهد چنانچه مذکور شد که فان النصر مع قیام اللیل **نقل** ست از کتاب معراج تصنیف
مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده ست که چون وقت آن سید که سرور عالم و سید اولاد آدم صلی الله علیه
وآله وسلم را بسفر معراج بردند توجه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده شد و آتش اشتیاق در باطن مبارک وافزون گشت
و از مهر امت بے قرار شدند و با هر که می نشستند نه راحت یافتند و نه آرام گاه از مسجد بخانه شتافتی و گاهی از خانه بمسجد
خرامیدی عزیزان صحابه و پاکان صحبت همه در حیرت و افسوس این حال ماندند و در دل خود هر یک فکر میکردند که آیا
سید ما را چه احوال روی داد که چنین در اضطراب می بینیم سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بحجره در آمدند یکی از پاکان سوال کرد
که یا رسول الله شما را چه روی داده ست که چنین مضطرب حال می بینیم و ما از دیدن شما بدین صفت سخت بیقراریم
و آتش در باطن ما گرفته این چه حال ست هر روز جمال شما را امیدیدیم ببستان گل سرخ امروز رخسار شما بسان گل زرد ست
و نفس مبارک چون نسیم سرو چنان مینماید که باطن مبارک پر درد ست سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم جواب دادند که ما را
غم امت چنین بیقرار داشته و حدیث عاصیان ما ما شید اگر دانیده دوست میباید که ما را ببخشد تا دلم بیاساید و جانم بیارامد
پس آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم هم دران سوز آن روز بشب بردند و فرض نماز خفتن بگزاردند و بحجره در آمدند
سوزش آن بیش از روز بود چه آن روز دراز بود آن شب در سوز چون شب سر بر بالین مهادند چادر شب بسر در کشیدند
فی الحال نسیم سوز باطن مبارک هر جای غیب بسید ملکوت بالا نشیب از در خبر یافت در مکتوب خود شیخ یحیی منیری
آورده است که چون آن سرور را صلی الله علیه وآله وسلم شوق لقای حق سبحانه و تعالی غالب آمدی در حین شوق گفتی
که یالیت رب محمد لم یخلق محمدا علیه السلام یعنی فریاد ازین وجود ست نشانهٔ بلا شده است اگر زادهٔ قضا و قدر
گشته اما مادهٔ قضا و قدر شدن دشوار ست و استادن بامر نه اندک کار ست فاستقم کما امرت چه دشوار ست چون
گفت بار خدایا اگر گلیم در سر کشم گوئی که یَاۤاَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَاَنْذِرْ و اگر از گلیم بیرون آیم گوئی که وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا
پس مرا چه باید کرد فرمان آمد که یا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تو راحت میطلبی ما از تو سرگردانی میطلبیم یا محمد علیه السلام
میخواهی که با ما بسر بری و ساکن گردی بگوشه میخواهیم که ما را با تو در هر نفسی و ترا با ما صد هزار گونه حساب بود و اگر شادت
بینیم گوئیم که لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین و اگر دل تنگ بینیم گوئیم که وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ
بِمَا يَقُولُونَ و اگر عبادت بسیار کنی گوئیم که طٰهٰ مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ لِتَشْقٰى و اگر طاعت کمتر کنی گوئیم که وَاعْبُدْ
رَبَّكَ و اگر بخسپی گوئیم که قم اللیل و اگر دران پرده رخت بنهی و خوشتر بنشینی گوئیم که الیس الله و اگر رفق کنی گوئیم که

واغلظ علیہم واگر صدق کنی گویم کہ ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک اگر مجابا کنی گویم کہ وقل لہم فی انفسہم قولا بلیغا واگر مبالغت کنی گویم کہ وقل لہم قولا میسورا ہے سرگردانی مشت خاکی راکہ نصیب گشتہ درین چند ماتم ومصیبت نوحہ بر حال خود نمیکند چنانکہ گفتہ اند رباعی

وز گردش چرخ در جوال وگرم	امروز بتازگی بحال وگرم
ہر روز در طلب کنی محال دگرم	در گوشش شدہ زگوشمال وگرم

این لطیفہ در کتاب شرح عشقی ست ایجان من آنکہ سرور عاشقان بود کہ در زبانش محبوب بی نیاز از سر بی نیازی و بیقراری وناز چہ لطف میفرماید یعنی ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از ما بیقراری میجوئی من نیز بیقراری میخواہم از نجاست گاہی بدریای وحدت وبقعر وصلت یعنی کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذوالجلال والاکرام مستغرق بودی وعندلیب روحش ترانہ لی مع اللہ وقت می نواختی چون موج غیرت بساحل فراق بازدہی کہ قل انما انا بشر مثلکم نالہ یالیت رب محمد لم یخلق محمدا صلے اللہ علیہ وسلم داشتے گاہ از خاک نعلین او عرش را قرار بدی وگاہ بہدف ولش تیر الم یجدک یتیما فاوی زدی گاہ در عشق بی نیاز سرمہ مازاغ البصر وماطغی درمیدہ کشیدے وگاہ طعنہ اغیار بہ پیمانہ جو ہر جانش رسیدی وگاہ برتخت قاب قوسین او ادنے نشستی وگاہ بہ درخانہ بوگان گشتی این ہمہ از برای ازدیاد محبت ودرد بود ہم از نجاست کہ حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نودردی ونو عشقی حاصل شود در برآمدن آفتاب آن روز مباو آری ہر چند فراق بسیار عاشق بی بشمارہ وعاشق بیقرار و ہر چند عاشق بیقرار معشوق درکنار عاشق دلفگار عشق باآب وتاب ونعیمی در طوالع الشموس تصنیف خواجہ حمید الدین ناگوری این شعر گفتہ

بیت برحضرت حق ہر آنکہ عاشق باشد	تقدیس خودش بگو چہ لائق باشد
لائق بود وشش خموشی از ہیبت او	بی ہیچ شک از اہل حقائق باشد

ای برادر عاشق بتقدیر ہزار قرن عمر یابد وآن عمر را در ذکر محامد محبوب باخر آرد ہنوز خود را مقصر شمارد وعاشق دارد آن استغراق محبوب چون خود را ہیچ ومقدس او داند عاشق نباشد زیرا کہ حضرت او مقدس ست تقدیس مقدسیان لاالہ الااللہ عشق غالب ومرنج بباید تا در آوان استغراق تن را برنگ دل کند ودل را بقوت جان گرداند وجان را برتبہ سر رساند وسر را بجمال معشوق مکاشف گرداند تا او سر خود را از عدد لاتناہی حسن محبوب بیاگاہاند واز خجلت دعوے محبت درعین عشق آب نشود عجب دارم از عاشقی کہ از کمال غیرت ذکر ماسوی غیر کند وذکر محامد اتجعل فیہا من یفسد فیہا ویسفک الدماء ذکر ماسوی غیرست ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک ذکر محامد خود

فصل دوم در ثبوت حقیقت معراج نقل ست از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آوردہ اند کہ بدانکہ اہل تحقیق را دلیل وبرہان وحجت بیان بر ثبوت حقیقت معراج جسمانی آنسرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم من الرحمن آن ست کہ این امری ست ممکن چہ از فرض وقوع وثبوت آن محال عقلی لازم نمی آید

زیرا که اجسام مماثل اند و علویات و سفلیات و ارضین و سموات همه یک حقیقت اند و بمجرد عوارض و صفات متفاوت
محالی متعرض نمی شود پس خرق و التیام و شق و شگاف بر آسمانها جائز باشد همچنان که بر زمین و کوه جائز ست خداوند
تعالی مختار ست و فاعل جبار هر چه میخواهد میکند و احداث میفرماید و هر که را میخواهد برمیگزیند و بک یخلق ما یشاء و یختار
لطیفه امام فخر الائمه رازی در تفسیر خویش بیان این مسئله ادله معقوله و براهین حکمیه بازنموده است و بسیاری از
دلیل هندسی اقیسه حکمی ایراد کرده و تصریح نموده بآنکه ارتقای عروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مکه معظمه
بما فوق عرش مجید در ثلث شب امریست ممکن فی نفسه اصلا بانکار آن راهی نیست لطیفه در فرقان حمید و قرآن مجید
در بسیاری از آیات کریمه ذکر آن و بیان احوال آن فرموده کما سیجئ تفسیرها و صادق و مصدق امین یعنی محمد مکی علیه
الثناء من رب العالمین خبر از آن داده و بروایات متکثره متعدده در احادیث اخبار صحیحه معتبره پس هر آئینه معراج
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بجسد و جسم مع الروح حق باشد و ثابت و اقرار بدان از اشعار مسلمانی و
ارکان دینداری باشد و انکار آن مبنی بر اصول فلسفی و قواعد حکمی ست و اصلا ادله ایشان تمام نیست و حجت بر همچکس نیست
و از مدعیان دلائل و کلمات لاطائل ایشان انچه بما رسیده و در کتب حکمت بمطالعه در آمده همه باطل و ضعیف و مزیف و سخیف
الحمد لله رب العالمین لطیفه باید که بدانی که هیچ حکیم صاحب فطرت و هیچ دانای ذی جرأت انکار وجود معراج
حضرت نبوی صلی الله علیه و اله و سلم و اسرا جناب رسالت مآب مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم نکرده و غایت سخنی
که درین مبحث گفته اند همین ست که عقل ما بآن نمیرسد و بمجرد دلائل عقلیه این بپایان نمیرسد کسائر السمعیات من
احوال المعاد و البنیان بل بعضی از مبتدعان که اندکی از مقدمات کتب عقلیه دیده اند و بر چند مسئله از مسائل
حکمیه گذری کرده اند و از دقائق علوم عقلیه و نقلیه ذاهل و غافل اند و هیچ خبری ازان ندارند انکار معراج می کنند و
خود را در سلک زمره کفر و منکران و جمله جهمیه و مبتدعان منخرط میسازند و اظهار مهملات و اثابت کلمات متفرقات
میکنند قوله تعالی من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و این فهم نمیکنند که معراج مسئله ایست
از مسائل شرعیه و مطلبی ست از مطالب علیه دینیه که مفسران کلام ربانی و محدثان اخبار و آثار محمدی و مجتهدان دین
مبین و علمای شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم آزاد انند و تحقیق آن و تفتیش اسرار و غوامض آن حق ایشان ست
و شعار ایشان نه هر مبتدی نادان و هر ناقص بی ایمان فرد کین به نه باندازه هر غافل داناست این راه باندازه مردیست که مرد ست
لطیفه و همین طائفه بیچاره بیش بود که نزد دانای دیندار تحقیق یک مسئله حکمت که بآن مفتخر اند و لاف تحقیق
ازان میزنند نتوانند کرد و هم در اوائل مباحثه و مبادی مناظره ساکت و متحیر میشوند و اگر سائر مسائل شرعیه و مباحث
نقلیه استفسار سوالی از ایشان کنی لال و مدهوش میشوند اصلا هیچ ازان خبر ندارند چون با مثال بامثال
غامضه مشکله میرسند خود را محقق و مدقق و بی همتا میدانند و فتوها بران باب میدهند زهی اندیشه باطل و خیال

خیال محال اللهم ارنا الحق حقا وارنا الباطل باطلا انك علی کل شیء قدیر وباجابة السائلین جدیر

فصل سوم در بیان اثبات معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم

واین تعلق باعتقاد اهل سنت وجماعت دارد نقل ست از کتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی که در معراج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم شش طائفه بکوچه ضلالت افتاده اند وآنرا منکر شده اند و بمجرد محسوس قناعت کرده اند و هر شش طائفه متقصر وبی ادراک اند ومی گویند که عقل قبول ندارد که مخلوق ثلث شب این همه راه برود وآسمانها شگافته شود و بدرجات آنها گذر کند و باز آید همچنان از شب چیزے باقی باشد جواب ردّ ایشان باید داد که مدار این کارخانه بر ادراک عقل ما و شما نیست اغلب مصدر خطا میشود پس چون دانستید که این عقل شما معیار ست و بدان قرار ست و باز بگویم که خداوند جل جلاله بیک کلمه امثال این حجتها را باطل کرده وآن اینست که فرمود سبحن الذی اسری بعبده ونگفت جاء محمد صلی الله علیه وآله وسلم یعنی پاک ومنزه است آن خدای که برد بنده خود را ونگفت آمد صلی الله علیه وآله وسلم پس بنا بر قدرت خود نهاد نه بر استطاعت وقوت بنده و خداوند جل سلطانه قادر بر کمال ست وصانع ذو الجلال اگرچه قدرت انسان ناقص ست لیکن قدرت او کامل انه علی کل شیء قدیر ما شاء الله کان طائفه اول کفره اند وسخن درین کتاب با ایشان نیست چه در ازل رقم شقاوت بنام ایشان کشیده اند نه دعوت در ایشان اثر می کند و نه صحبت زیرا که راندگان درگاه و مردودان بارگاه اند قوله تعالیٰ واصحاب الشمال ما اصحب الشمال فی سموم وحمیم وظل من یحموم لا بارد ولا کریم انهم کانوا قبل ذلك مترفین طائفه دیگر جهمیه اند ومعتزله و روافض وکعبیان اند که دعوای اسلام وتوحید می کنند و چنین میگویند که روح محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم عروج کرده و در خواب دید آنچه بخواب بینند و چند دلیل ضعیف میگویند ابو عثمان حیری در کتاب تکمله میگوید بعضی گفته اند که این معراج بخواب بوده و اگر بخواب بودی کرامت نبودی ما نیز در خواب مثل همین می بینیم اگر نه در بیداری بودی ملک تعالی چند تفضیلها در قرآن چگونه یاد کردی بدان ای موحد صادق وای مخلص عاشق آیات قرآنی ونصوص فرقانی که در کلام مجید وفرقان حمید در شان معراج نبوی و در بیان وقائع واحوال عروج جناب مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده بسیار ست از انجمله بست ویک چیز در قرآن مجید مبین گشته اول قسم والنجم اذا هوی دوم علو وهو بالافق الاعلی سوم قرب دنی فتدلی چهارم رفعت ومنزلت فکان قاب قوسین اوادنی پنجم رویت ولقا وبقای ولقد راٰه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی ششم سوره والضحی ست هفتم وما جعلنا الرویا التی اریناك الا فتنة للناس هشتم امن الرسول آخر سوره بقره ست نهم سبحن الذی اسری ست دهم الم نشرح ست یازدهم واسال من ارسلنا من قبلك من رسلنا از سوره زخرف ست دوازدهم فان کنت فی شك مما انزلنا از سوره یونس ست علیه السلام سیزدهم ولقد اتینا موسی الکتب

فلا تکن فی مریۃ من لقائہ از سورۂ سجدہ است چہاردہم فلا اقسم بالشفق والیل وما وسق از سورۂ انشقت
ست پانزدہم ولقد راٰہ بالافق المبین از سورۃ التکویر است شانزدہم سورۃ الکوثر ست ہفدہم ومن قوم موسیٰ
امۃ یہدون بالحق وبہ یعدلون از سورۃ الاعراف ست ہژدہم والطور ست نوزدہم ان اولی الناس
بابراہیم از سورۂ آل عمران ست بستم کذلک نری ابراہیم از سورۂ انعام ست بست ویکم وما منا الا لہ مقام معلوم
از سورۂ والصّٰفّٰت ست طائفۂ سوم فلاسفہ متمسک اند بہ چند وآیتی باطل شدہ اند مثل آن کہ خرق والتیام بر افلاک
محال وچگونہ معراج نردبانی از آسمان فرود آید وکسی بآن بالا رود وامثال ذلک وللہ الحمد والمنۃ کہ دلائل تمام
نیست واصلا حجت بر کسی نیست وقواعد فلسفیہ آنچہ من دیدہ ام بسی ضعیف وناقص ست وہرچند تقویت می کنند
بجائی نمیرسد کما لا یخفی علی من لہ اطلاع ووقوف علی کتبہم طائفۂ چہارم ناہلیان اند میگویند کہ معراج بود ولیکن
شب بود وآن شب سی صد سال بود واہل عالم سی صد سال دران شب خفتہ ماندند طائفۂ پنجم اباحیان اند میگویند کہ
معراج دل وسر محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ست **نقل** ست از تفسیر زاہدی تصنیف حضرت امام زاہد بخاری رحمۃ اللہ علیہ
آیت دیگر دلیل بر صحت معراج کہ در بیداری بود نہ بخواب قولہ تعالیٰ فلا اقسم بالشفق والیل وما وسق والقمر
اذا اتسق لترکبن طبقا عن طبق بنصب التاء خطاب مصطفےٰ را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود خاص یعنی سوگند بدین
شفق ولیل بر نشینی بر آسمان بر زیر طبق تا از ہفت آسمان بر ابی فما لہم لا یومنون چہ بودہ ست مر ایشان را کہ بمعراج
می نگروند سزا نیست ومن قادر نیستم واخبار بسیار ست معروف **نقل** ست از معارج النبوۃ بدانکہ در اصل معراج ہیچکس را
اختلاف نیست از اہل قبلہ منکر اصل معراج کافر ست بجہت انکار نص قرآنی کہ سبحان الذی اسریٰ بعبدہ لیلا من
المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الآیۃ وبجہت ورود احادیث صحیحہ صریحہ کہ مشہورہ ست قریب تواتر رسیدہ چنانچہ از
صحابہ کرام رضی اللہ عنہم اجمعین سی نفر حدیث معراج روایت کردہ اند وتصدیق این معنی نمودہ اند وتفصیل اسامی ایشان
این ست اول ابوبکر صدیق دوم عمر فاروق سوم عثمان ذی النورین چہارم مرتضی علی پنجم عبد اللہ ابن عباس ششم عبد اللہ
ابن مسعود ہفتم انس بن مالک ہشتم ابوہریرہ انصاری نہم ابوسعید خدری دہم مالک ابن صعصعہ یازدہم عمران بن حصین
دوازدہم عبد اللہ ابن عمر سیزدہم ابوسلمہ چہاردہم حذیفۃ بن الیمان پانزدہم عبد اللہ ابن زبیر شانزدہم ابوایوب انصاری
ہفدہم جابر بن عبد اللہ انصاری ہژدہم عباس ابن عبد المطلب نوزدہم عبد اللہ ابو اوفی بستم ام کلثوم بنت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بست ویکم بلال حبشی ست بست ودوم ابوامامہ باہلی بست وسوم اسامہ بن زید بست وچہارم عبد الرحمن
ابن عامر ست بست وپنجم ابو درداست بست وششم عائشہ صدیقہ بست وہفتم ام ہانی بست وہشتم ابوذر غفاری بست ونہم
بلال ابن سعید سیم اُبی بن کعب رضی اللہ عنہم ودیگر اہل قبلہ بر آن اند کہ معراج آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیداری بودہ
وروح باجسد ہمراہ بود ومعتقد جمہور اہل سنت وجماعت بر آن ست کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را باروح وجسد در بعضی

از شب از مکہ در بیت المقدس و از انجا بآسمانہا بردند چنانچہ بتفصیل مذکور خواہد شد و منکر اسری تا بیت المقدس کافرست
و با طباق سموات مبتدع زیرا کہ عروج آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با طباق سموات باخبار و احادیث آمدہ است و منکر
اخبار و احادیث کافر نباشد بلکہ گمراہ و مبتدع باشد و مقربان تا بمقام قاب قوسین او ادنی مومن تحقیق باشد و برین
مذہب دلائل بیان کردہ اند اما دلیل آنکہ حق تعالی اَسْرٰی بِعَبْدِہٖ گفتہ است اسم عبد موضوع ست از برای شخصی کہ عبارت
از جسد با روح باشد و این واقعہ در خواب بود و روح او را بردی ظاہر آن بودی کہ اسری بروح عَبْدِہٖ گفتی و دیگر دلیل آنکہ
اگر در خواب بودی فضیلت بران متحقق نگشتے و معراج در اعداد منخرط نبودے چرا کہ ہمہ را یا تر سائے بہشت در خواب بیند
چیزیکہ مر کافران را روا باشد پیغمبران را آن چہ فضل باشد و دیگر انکہ فضیلت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سائر انبیا بدو چیز
است یکے معراج در دنیا و دیگر شفاعت در عقبے و گرنہ دیگر ہرچہ او را بود پیغمبران دیگر را نیز بودہ اگر نبوت داشت
دیگران ہم نیز داشتند و اگر مر او را کتاب و شریعت بود دیگران را ہم بود گویند کہ تفضیل وے بمعراج و شفاعت بود
این ہر دو را معتزلیان منکر اند عصمنا اللہ من الضیغ والضلال و گویند کہ این دو شرف ببرکت تواضع یافت چون
با حق تعالی تواضع نمود دولت معراج یافت و چون با خلق خُلق نمود مرتبہ شفاعت یافت دلیل دیگر اینکہ در خبرست
کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند کہ صلیتُ العشاء عندکم و صلیت رکعتیہا ببیت المقدس و صلیت الوتر
بجنب العرش وفی روایۃ تحت العرش مرخفتہ را نماز نباشد پس تقریر ایمعنی بدین عنوان دلیل ست کہ در بیداری بودہ

باب دوم دربیان تمثیلاتی کہ صیقل وار غبار انکار از آئینہ انوار تحقیقت معراج سید مختار صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بزداید و جمال مقصود از آئینہ شہود روی نماید

درین باب دہ تمثیل کہ دلیل عروج آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم تواند بود از معارج النبوت تصنیف مولانا
معین الدین بر آوردہ درین باب مرقوم کردہ ایم بدانکہ از کوتاہ نظران کہ در محبس حواس و مضیق اوہام و قیود دین
و ملت جوی قدم بیرون ننہادہ اند از جملہ محبوسان قفس خاکی و مقیدان سلاسل طوارق افلاکی اند و در باز بستۂ
ادراکات عقل خیرہ خویش و گرفتار تخیلات و توہمات خاطر کوتاہ اندیش خود اند و دیدہ دل بحقائق امور ممکنہ کہ در
تحت قدرت الٰہی داخل ست نکشادہ اند و از تصدیق قضیۂ سنیۂ واللہ علی کل شیٔ قدیر نداوہ اند امور خارقۂ
عادات را باور نمیدارند و بسر حد قبول آن راہ نمی برند و از مصدق صدق صدیقان چون ابو جہل روی میتابند و میگویند
کہ بر آمدن جسم ثقیل زمینی بہ ہوای لطیف ممکن نیست و اہل سنت و جماعت کہ تصدیق معراج نمودہ اند میگویند کہ بر آمدن
جسم کثیف بر ہوای لطیف ممکن ست کذالک فرود آمدن جسم لطیف ہوا بر زمین تیرہ ممکن ست پس ہر کہ بر آمدن حضرت
محمد مصطفے صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بصاعد آسمان منکرست ضرورتاً فرود آمدن جبرئیل علیہ السلام را بزمین منکر خواہد شد

واین کفر صریح باشد عیاذاً باللّٰہ و آز ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ منقول ست کہ در وقت تصدیق معراج آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از وی دلیل پرسیدند وی ایراد ہمین حجت نمود چنانچہ در محل خود مبین خواہد شد **تمثیل اول** آنکہ اصحاب ہیئت و نجوم بہ براہین ہندسیہ اثبات این معنی نمودہ اند کہ جرم آفتاب یک صد و شصت و چہار دانگ و کسرے برابر و برواتیے برابر یکصد و شصت برابر کرۂ ارض ست در لمحہ چندین ہزار سالہ راہ را حرکت و قطع مسافت نماید و قتے این نوع سرعت سیر عند العقل بدیع و بعید نیست کہ جرم خورشید چندین ہزار سالہ راہ را در طرفۃ العین طی کند چرا در خاطر ضمیر منیر خردمندان جہان پوشیدہ و پنہان نماند کہ آفتاب فلک رسالت و خورشید سپہر جلالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم صد ہزار اجرام تیرۂ فلکی و جواہر مجردۂ ملکی استفادۂ از نور وجود او می نمایند بامداد سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِہٖ و در بعضے از شب بیام ہفت اجرام بر آیند و بذروۂ اعلے دنٰی فتدلٰی فکان قاب قوسین او ادنٰی ترقی نمایند عجیب و غریب نباشد **تمثیل دوم** بدانکہ جادوان کشمیر باہمہ خبث ضمیر از خم مرکبے سازند و از چوب جاروب تازیانہ میکنند و براہبری شیطان قطع مسافت بسیار در زمان اندک می نمایند فکیف آنجا کہ راکب سید المرسلین باشد علیہ السلام و مرکب براق مرغزار علیین باشد و تازیانہ از زمرد باشد و منزل خلد برین باشد و راہبر جبرئیل امین باشد علیہ السلام و عنان عزیمت در دست اسرافیل مہین باشد علیہ السلام و بندۂ حضرت رب العالمین باشد جل و علا اگر حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بطرفۃ العین از مسجد حرام ببام اجرام علوی بر آیند عجیب و غریب نبودہ باشد **تمثیل سوم** ابلیس کہ بدترین خلق ست در لحظۂ از مشرق تا بمغرب میرود و از مغرب تا بمشرق باز می آید چون بدترین خلق را ممکن ست کہ در ساعتے از طرف شرقی بکنار غربی رسد چرا بہترین ہژدہ ہزار عالم را این منصب نباشد کہ در شبے از زمین بمعارج ملکوت بر آیند **تمثیل چہارم** بر صحت معراج آنست کہ حق تعالے جل جلالہ در کلام مجید خود فرمود کہ و لسلیمان الریح غدوہا شہر و رواحہا شہر چون روا باشد کہ سلیمان علیہ السلام بر مرکب باد نشیند بامداد یک ماہہ راہ برود و شبانگاہ باز آید چرا روا نبود کہ خواجہ کائنات صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بر مرکب اصطفا و براق اجتبا در شبے بقاب قوسین او ادنٰی بروند و باز آیند چہ عجب باشد **تمثیل پنجم** چوب ترکہ بواسطہ رطوبت ذاتی ثقلی دارد و بر پلے بازی می بندند باز بجہت ثقل آن از پرواز می ماند اگر آن چوب از تاب آفتاب خشک شود و آن ثقل کہ لازمہ رطوبت ست از وی زائل گردد و سبک شود تا باز در پرواز آید چہ عجب کذلک خواجہ عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شاہ بازی بودند از آشیانۂ انا من اللہ پرواز کردہ در قوس خانۂ و ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین نزول فرمودہ و چوب گران سنگ انما انا بشر مثلکم بر قدم کرم این شاہباز بلند پرواز نبیت عند ربی بربستہ اند تا بجہت این ثقل بشریت و حمل نفسانیت در میان امت قرار گرفتہ اما چون در تابش آفتاب عنایت ثقل بشریت خود بگداز د و حمل نفسانیت محو کند تا بحدی کہ طبیعت آب و خاک از وجود با جود محمد مصطفے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پاک بیرون رود و شب اسرٰی جسم با روح و قلب با قالب عروج نماید

چه عجب **تمثیل ششم** آنکه مشعبدان را عادتی باشد که بیضه را بسوزنی سوراخ کنند وانچه دروردن آن باشد
ازان سوراخ بیرون آرند بعد ازان از شبنمی که در هنگام بهار بوقت سحرگاه برگیاه می نشیند آنرا در شیشه گرفته از منفذ
سوزن بتدریج دراندرون آن بیضه ودیعت نهند چندانی که آن بیضه ازان شبنم پر شود انگاه بمقدار موم آن منفذرا
استوار سازند بعد ازان آن بیضهٔ مملو از شبنم را در آفتاب بدارند چندانکه شبنم در درون آن بیضه گرم شود آن بیضه با آن
شبنم بکوشش آفتاب قدم در رکاب هوا نهاده قصد عالم بالا کند لے عارف هیچ میدانی که چه میگویم وجود با جود
محمد مصطفے صلے الله علیه واٰله وسلم درین عرصهٔ عالم ملکوت بیضهٔ مرغ لاهوتی بود مشعبدان تقدیر ازلی بصنعت
لم یزلی از سوزن تشریح الم نشرح لك صدرك سینهٔ بی کینهٔ آنحضرت صلے الله علیه واٰله وسلم را بشکافتند وطبایع
بشریت واخلاط جسمیت را باتمام ازوی بیرون گرفتند تا منادیان شوق بزبان بیان خواجه علیه السلام این ندا
دردادند که انی لست کاحدکم انگاه در سحرگاه ازل از آسمان قدم شبنم کرم که بر سبزه زار جمهار قدس باریده بود
بقارورهٔ شوق گرفته در وجود آن بیضهٔ مرغ کبریا تعبیه ساختند بعد ازان بیضهٔ وجود با جود سید عالم صلے الله
علیه واٰله وسلم را در تاب آفتاب تجلی چندان بداشتند که بحرارت عشق ومحبت جوش شوق وذوق بر آورد انگاه بمدد
کمند کشش سبحان الذی اسری قصد هوای کبریا کرد وبرین هفت گنبد اخضر بدوید وبر مسند دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی تکیه زد چنانچه شیخ نظامی قدس سره فرموده اند **مثنوی**

سر برون زد ز عرش نورانی　　در خطرگاه سر سبحانی
رحمت آمد لگام گیری کرد　　قاب قوسین بود دران اثنا
حیرتش چون خطر پذیری کرد
درگذشت از دنی باو او فی

تمثیل هفتم در شریعت قاعده ایست که چون دو چیز باهم جمع آید چنانکه یکے غالب گردد ودیگرے مغلوب
حکم غالب راست مسئله شیر را باب مخلوط کرده اگر برضیع دهند حکم رضاع ثابت شود یانے علما گویند که اگر شیر بر آب
غالب بود رضاع ثابت گردد واگر آب غالب شود رضاع ثابت نشود مسئله دیگر آب دهان خون آلود گشت
اگر خون غالب باشد ناقض وضو باشد والا نے مسئله دیگر نقره که مغشوش ست حکم غالب را است اگر نقره غالب
ست حکم جید دارد واگر غش غالب ست حکم نبهرج دارد وازین نوع در شریعت مسائل بسیارست برین قیاس ست
هرگاه که روح پر فتوح حضرت صلے الله علیه واٰله وسلم بر جسبت جسدش غالب آید اگر جسد حکم روح گیرد ودر فضاے
عالم ملکوت در خطائر جبروت در طیران در آید چه عجب باشد **تمثیل هشتم** روایتی ست که چون روح بنده از بدن مفارقت
کند بعضی ارواح بکمتر از طرفة العین بر طارم فلک افلاک بالا رود واز کرات فلکی درگذشته بساق عرش در قنادیل
نور متمکن گردد وجسم شریف وگوهر لطیف محمدی صلی الله علیه واٰله وسلم صد هزار بار از جان صافی تر واز ارواح پاکتر است
اگر در بعضے از شب مسافت هشت هزار ساله راه یا دیا ده ازان قطع کنند چه عجب باشد **تمثیل نهم** این کوتاه نظران

چرا درین معنی اندیشه نمی کنند که نور باصرهٔ ایشان بیک چشم گشادن ثوابت و سیارات را که از فلک هشتم تا بفلک قمر هریک بفلکے مستقر دارند احساس میکنند و ادراک می نمایند اگر جسم محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را که نور دیدهٔ فلک و قرة العین ملک ست از روشنائی چشم الطف و ازان اعین نور دریک شب بقدرت الٰهی جل و علا قطع این راه اگر دست دهد چرا مستحیل باشد تمثیل دهم فلک الافلاک را که محدد جهاتش می گویند و باوجود آن عظمت ذات که محیط اجسام و مدبر همه علویات و اجرام اوست دریک شبانه روز دورخود تمام میکند که مقدار و مسافت او را در لحظه هیچ مهندسے ادراک نتواند نمود پس اگر جهان رافع حکیم و صانع قدیم که بقدرت و حکمت او این صفحه صحیفه آگون باعتبار ثوابت ملون ست و این سراپردهٔ بوقلمون بانوار کواکب مزین و این بساط اخضر مرصع بجواهر ازهار ست و این اغبر ملمع ست بمفاخر انهار و آن کرات افلاک متحرک بتحریک او و این بساط خاک بتسکین او هر آینه تواند که جوهر جسم محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را لحظهٔ تاج تارک افلاک و همای هوا پیمای سماک گرداند چه عجب حاصل کلام آنکه واقعهٔ معراج از برای تبیین بدائع حکمت و اظهار صنائع قدرت ست اگر منصف از سر انصاف در سائر غرائب و عجائب مصنوعات و مخلوقات نظر کند و از روی تحقیق تامل کند و تدبر نماید بیقین بداند که حکمت کمیت خاص و کیفیت اختصاص هریک از افراد مکونات بصورتی معین و هیئت مخصوصه از حیز ادراک عقل بیرون ست بلکه همه وقائع عالم را از قبیل خوارق عادات و نوادر جملهٔ مبتدعات از مستبدات شناسد فاما بواسطه کثرت مشاهدت مستنکر و مستبعد نمانده است بلکه از جملهٔ بدیهیات و ضروریات گشته مثلاً وجود خویش که عالم صغیر ست تامل کند این نقش بدائع فطرت را صنع قدرت که نگاشته و از حیز عدم بفضای وجود که آورده و در ظلمت رحم تفاصیل اجزا و تقاسیم اعضا بدین ترتیب که کرده و قندیل مظلم قالب او را بشعاع مصباح حیات که روشن ساخته و بلوامع انوار فیض و حراست اساس ولایت و ایالت خطهٔ وجود او که پرداخته و بعد از تخمیر طینت چون تعمیر بنیت او بتمام انجامیده و هنگام رحلت و میعاد نهضت او بفضای صحرای عالم کبیر نزدیک رسید غذای موافق بنیاد نهاد و او را بمجاری پستان که فرستاد و هریک از مستلذات و مشتهیات دنیویه را برابطهٔ از روابط غیبیه در جزوے از اجزای وجود او که مربوط گردانیده و هر عضوی از اعضای او را سبب انتفاع و وسیلهٔ استمتاع از ان مستلذات و مشتهیات که ساخت تا بمدت بحدت بصر از الوان و اکوان و متبرجات و متجلیات تمتع می یابد و بحاسه سمع از اصوات و زمزمه و تغنیات خبردار میگردد و بحاسه ذوق از انواع مطعوم و مشروب التذاذ میکند و بقوت ناطقه از اسرار ستیر و اظهار ما فی الضمیر اعلام می نماید کذلک هریک از مشاعر باطنیه و قوای طبیعیه را از برای کارے و ترتیب مهمے که نصب فرموده تا وزیر بصیر و قهرمان خبیر از عالم عقل کل بکفایت مهمات و ترتیب معاش او مشغول گشته مدارج مضار و منافع بروی مستتر میدارد و نسخه از معرفت مصالح و مفاسد بر لوح تفکر و تدبر او

نمی نگارد و مقصود از ایراد این معارف انقاد این مصارف آنکه حق سبحانه و تعالی هرچه از کتم عدم بعالم وجود آورد همه بیچون
و بیچگونه اند و عقل بحقیقت هیچ کدام راه نمی یابد اما بعضے بکثرت ممتاز ست که تعاقب مشاهدت از حیز غرائب بیرون آمده
مخدعه مستحیلات عقلیه بساحت با مساحت ممکنات حسیه خرامیده و بعضے برعکس این هنوز در زوایای خبایا مختفی مانده
و عقل آنرا بواسطه عدم تعمق در مقدرات الهیه سبحانه محال شمرده و آن حواله بنقصان عقل او ست و قاحت معرفت او

باب سوم در بیان معراج هفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله اجمعین

مشتمل ست این باب بر شش فصل **فصل اول در ذکر معراج حضرت آدم علیه السلام** نقل ست از کتاب معارج النبوت
تصنیف مولانا معین الدین که معراج حضرت آدم علیه السلام در بهشت بود از معراج آدم علیه السلام تا معراج حضرت
محمد صلے الله علیه و آله وسلم تفاوت بسیار ست آدم علیه السلام را بعز قش در بهشت بردند و بمذلت بیرون آوردند خواجه
ما را صلے الله علیه و آله وسلم عزیز بردند بمقام قاب قوسین او ادنی و عزیز باز آوردند **لطیفه** چون آدم علیه السلام را
بدنیا میفرستادند ملائکه میگفتند که غضوا ابصارکم یعنی چشمها را بپوشانید که چشم بر آدم عاصی نیفتد چون
حبیب خدا صلے الله علیه و آله وسلم را باز بدنیا میفرستادند تمامی فرشتگان براه آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم
آمده بودند و دیده بدیدار او منور میساختند اذ یغشی السدرة ما یغشی **لطیفه** چون آدم علیه السلام از معراج خود
بازگشت رفیق او حوا رضی الله عنها و حیه و طاوس و ابلیس بود چون خواجه کائنات حضرت محمد مصطفے صلی الله
علیه و آله وسلم از معراج خود بازگشتند رفیق او جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند علیهم السلام **ایضاً لطیفه**
چون آدم علیه السلام بر زمین فرود آمد آوازه و عصی آدم ربه در عالم در انداختند چون سید عالم صلے الله علیه
و آله وسلم بدنیا فرود آمدند آیه امن الرسول بما انزل الیه من ربه فرو فرستادند فشتان ما بینهما والله اعلم

فصل دوم در ذکر معراج حضرت ادریس علیه السلام مشتمل ست بر شش لطیفه **لطیفه اول** نقل ست
از کتاب تاج القصص آورده اند که در اول نام او اخنوخ بود از بسیاری کتب که درس کرد او را ادریس نام نهادند
و بسیار صاحب حسن بود و حرفت او خیاطی بود هر روز نشستے پیراهنے میدوختے و هر بار که سوزن میزدی خدای تعالی را
تسبیح بگفتے چون پیراهن تمام شدے بخداوندان سپردے و هر مزد که بخواستے هم برین جمله روزگار میگذرانیدی هر روز
چندان خیر و طاعت او بر آسمان بردی که عمل جمله بنی آدم دران وقت برابر عمل او نبودی از بسیاری جهد او در عبادت
فرشتگان در تعجب بماندند و گفتند آدمی باشد که او را چندین طاعت باشد تا کار او بجائی رسید که ملک الموت را
آرزوی دیدار او فتاد **لطیفه دوم** از گفته ملک الموت فرشته که بر فلک موکل ست او را نیز آرزوی دیدار حضرت
ادریس علیه السلام پیدا شد گفت الٰهی مرا دستوری ده که بزیارت حضرت ادریس علیه السلام بروم چون دستوری
یافت بر ادریس علیه السلام آمده زیارت کرد ادریس علیه السلام صائم الدهر بودی چون وقت روزه کشادنی شدے

فرشته بیامدی و از بهشت عنبر سرشت برو ی طعام آوردی چندانکه خواستی بخوردی و باقی را باز در بهشت بردی و آن
فرشته که بزیارت حضرت ادریس علیه السلام آمده بود باوی در صومعه می بود چون وقت روزه کشادن وی رسیدی
فرشتهٔ دیگر بیامدی و طعام بهشت بیاوردی در پیش جناب حضرت ادریس علیه السلام نهادی حضرت ادریس
علیه السلام آواز دادی که اگر حاجت به طعام داری بیا تا روزه کشائیم فرشته گفتی که حاجت بطعام ندارم و بعبادت مشغول گشتی
ادریس علیه السلام ندانست که او کیست زیراکه او بصورت آدمی آمده بود پس ادریس علیه السلام طعام تناول فرمودند
همچنین تا چهار روز برین منوال گذشت آن فرشته چیزی نخوردی و در عبادت سستی نمی آورد روز چهارم حضرت ادریس
علیه السلام گفت ای جوانمرد بیا تا بصحرا برویم و زمانی تفرج کنیم تا دل ما بگشاید و وقت ما خرم گردد پس برخاستند
و از صومعه بیرون آمدند و سیر رفتند تا که بکشت زاری رسیدند دیدند که خوشهٔ گندم رسیده آن فرشته گفت
یا ادریس چه گوئی اگر ازین کشت تازه بدرویم و بدست فرمالیم و بخوریم ادریس علیه السلام گفت سبحان الله طعام
حلال نمی خوری و میگوئی که بیا تا حرام بخوریم من هرگز این کار را نکنم و از انجا گذشته بباغی رسیدند دیدند که انگور او
رسیده آن فرشته گفت پارهٔ ازین انگور بکنیم و بخوریم ادریس علیه السلام باز همان جواب دادند و از انجا نیز درگذشتند
و رمهٔ گوسفندان دیدند آن فرشته گفت میل گوشت دارم اگر خواهی ازین رمهٔ گوسفندان یکی را گرفته بکشیم و بپزیم و
بخوریم ادریس علیه السلام باز همان جواب دادند که نخواهم خوردن القصه از انجا بصومعه باز گشتند چون وقت
روزه کشادن رسید آن فرشته بطعام بهشتی حاضر شد ادریس علیه السلام گفت ای جوانمرد بیا ازین طعام طیب
افطار کن گفت مرا حاجت بطعام نیست ادریس علیه السلام را مظنه افتاد که مگر وی آدمی نیست بطعام احتیاج
ندارد و در طاعت سستی نمی آرد ادریس علیه السلام گفت بحرمت آن خدای که جز وی خدای دیگر نیست و ترا آفریده است
بگو که تو کیستی که من باین طبع آدمی ندیده ام گفت من فرشته ام از فرشتگان و قصهٔ ماجرا با ادریس علیه السلام گفت
که سبب آمدن من نزد تو چه بوده است ادریس علیه السلام گفت بحرمت آن خدای که ترا این کرامت داده است
مرا بر آسمان برآری تا عجائبات آسمان را ببینیم و علم الیقین من حق الیقین گردد فرشته گفت این بدست من نیست
ولیکن باز گردم و از حضرت رب العزت جل شانه دستوری خواهم اگر دستوری شود باز بیایم و ترا بر آسمان برم فرشته
باز گشت و التماس ادریس علیه السلام را بحضرت رب العزت عرضه داشت و دستوری خواست تا آوردن وی بآسمان

لطیفهٔ سوم چون آن فرشته دستوری یافت و بیامد و بر پر خود ادریس علیه السلام را بگرفت و بر آسمان برآورد
و گرد آسمانها را میگردانید و عجائبهاے آنجا بوی می نمود تا آنگاه که بآسمان چهارم رسیدند ادریس علیه السلام فرشته را دیدند
که با عظمت تمام نشسته آن فرشته را گفتند که این کیست گفت این ملک الموت است ادریس علیه السلام نزد او رفتند سلام
کردند گفتند ای ملک الموت چه باشد که اگر جان مرا برداری من سختی احوال مرگ بسیار شنیده ام چون آن شدت ببینم

بدنیا باز دوم ساخته تم باشم ملک الموت گفت دستوری خواهم از حضرت رب العزت جل سلطانه اگر اجازت یابم همچنان کنم
لطیفهٔ چهارم ملک الموت از حق تعالی اجازت خواست چون اجازت یافت روح پرفتوح حضرت ادریس علیه السلام
را قبض کرد آن فرشته که اورا باسمان آورده بود گفت الٰهی بندهٔ از بندگان ترا اگر فرمائی برآسمان برآوردم تا عجائب صنع تو ببیند
اکنون بسبب محبت من باد که جان اورا برداشتی من بقیامت از وی شرمنده خواهم بود الٰهی اورا باز زنده گردان چندان تضرع
وزاری کرد که حضرت حق سبحانه و تعالی باز ادریس علیه السلام را زنده گردانید چون ادریس علیه السلام زنده شد گفت مرا
آرزوست که دوزخ را ببینم و الوان عذابهای اورا مشاهده کنم سلاسل و اغلال اورا شنیده ام تا ببینم و ترس من زیاده شود
گفت این کار بدست من نیست دستوری نخواهم پس از حضرت رب العزت جل سلطانه دستوری خواست چون دستوری
یافت حضرت ادریس علیه السلام را ببرد تا دوزخ را بدید بعد از آن گفت تمنای من آنست که بهشت را ببینم خوشی و
راحت اورا بسیار شنیده ام چون معاینه ببینم یقینم زیاده شود فرشته گفت تا دستوری نیابم این کار را نتوانم کرد
پس از حضرت رب العزت دستوری خواست چون دستوری یافت حضرت ادریس علیه السلام را ببرد بهشت آورد چون
خواست که بدرون بهشت در آید فرشته گفت اول با من شرط کن که درینجا قرار نگیری زود بیرون آئی ادریس علیه السلام
شرط کرده در بهشت در آمد و هر طرف نظاره میکرد که خدای تعالی از بهر بندگان خود چه چیزها آفریده است تا که بپای
درختی رسید بغایت زیبا و خرم بود نعلین مبارک را از پا بیرون کشید و در زیر درخت نهاد و از بهشت بیرون آمد تا شرط را
وفا کرده باشد آنگاه بآن فرشته گفت من نعلین خود را فراموش کرده ام در فلان موضع تو در همین جا قرار گیر تا من
بشتاب بروم و نعلین خود را بگیرم این بگفت ادریس علیه السلام باز در بهشت در آمد بزیر آن درخت آمده بخاطر جمع
نشست دیگر بیرون نیامد لطیفهٔ پنجم گویند که آن فرشته یک دو ساعت در انتظار بود تا بیرون آید چون دید که بیرون
نمی آید آخر الامر در بهشت در آمد ادریس علیه السلام را دید که در پای آن درخت بفراغت تمام نشسته اند گفت
یا ادریس با من عهد نکردی که زود بیرون آیم ادریس علیه السلام گفت آری عهد خود را وفا نمودم و بیرون آمدم
اکنون دیگر بیرون نمی آیم آن فرشته اورا گرفته کشید که از بهشت بیرون آرد او دست بآن درخت استوار کرد گفت
البته بیرون نمی آیم خدای تعالی فرشتهٔ دیگر را فرستاد تا میان ایشان حاکم باشد آن فرشته بیامد و قصهٔ ماجرا پرسید
ایشان کیفیت احوال بگفتند آن فرشته گفت یا ادریس برخیز بیرون رو که وقت بودن در بهشت نیست مگر نشنیدهٔ
که جلال احدیت جل ذکره فرموده است که کل نفس ذائقة الموت ادریس علیه السلام گفت من پیاله مرگ را
چشیده ام باز فرشته گفت خدای تعالی میفرماید که وان منکم الا واردها ادریس علیه السلام گفت من دوزخ را دیده ام
آنگاه ادریس علیه السلام گفت مگر نشنیدهٔ که حضرت رب العزت فرموده است که اصحاب الجنة هم فیها خالدون
و جای دیگر گفته که لا یبغون عنها حولا و نیز فرموده که وما هم عنها بمخرجین حالا من در آمده ام بیرون نمی آیم ناگاه

ندائی شنیدند که راست میگوید بنده من دست از وی باز دارید قوله تعالی ورفعناه مکانا علیا قیل اربعة من
الانبیاء فی الاحیاء اثنان فی الارض خضر و الیاس واثنان فی السماء ادریس و عیسیٰ علیهما السلام یموت
هؤلاء الثلثة ولا یموت ادریس علیه السلام لانه قد مات مرة الا انه قد یدخل علیه الفناء عند النفخة
تا قول خدای تعالی راست شود که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار **لطیفه ششم** ادریس علیه السلام را
بفردوس بروند خواجهٔ ما را صلے اللہ علیه وآله وسلم از هفت آسمان بگذرانیدند و بمقام او ادنی رسانیدند تا با حق تعالی
میگفت و از حق تعالی می شنید چنین آورده اند که رب العزت در ازل دانسته بود که ملک الموت جان همه را بردارد
و پیش از انکه خلق را زنده کند هیچکس نباشد که دم زند اکنون که لمن الملک الیوم یعنی امروز پادشاهی کراست و کسی
نباشد که جوابش دهد ادریس علیه السلام را در بهشت آورد و زنده میدارد تا خطاب ورا جواب دهد گوید که لله الواحد القهار

فصل سوم در ذکر معراج حضرت ابراهیم علیه السلام مشتمل ست بر چهار لطیفه **لطیفه اول** نقل ست

از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی که قسامه بن زهیر نشاپوری و غیر هما روایت میکنند
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام بسیار مشفق و مهربان بود بر بندگان خدای تعالی روزی با خود این اندیشه کرد که از من
رحیم تر و مهربان تر کس دیگر نباشد خدای تعالی جل جلاله حکم فرمود تا حضرت ابراهیم علیه السلام را بر آسمان بردند و او را بر اعمال و افعال اهل زمین
خلق اطلاع دادند پس دید که در زمین کسی زنا میکند پس بر او دعا کرد خداوند تعالی آن زانی را هلاک کرد باز دیگری را دید که لواطت
میکند پس دعا کرد او نیز هلاک شد همچنین تا هفت کس عاصی هلاک شدند بعد از آن خداوند تعالی فرمود که یا ابراهیم بندگان من
گناهگار اند اگر عاصی توبه قبول کنم یک بنده در روی زمین نماند دست از بندگان من باز دار و ایشان را واگذار که بندگان من
سه صنف اند یکی تائب اند اگر توبه کنند توبه ایشان را قبول کنم و ایشان را عفو کنم دوم اگر توبه نکنند از صلب ایشان
فرزند آفرینم او استغفار کند ببرکت استغفار فرزند پدر و مادر را بیامرزم سوم اگر چنین نکنم کار بمشیت من ست اگر
خواهم بیامرزم و اگر خواهم عذاب کنم الم تسمع ان احد اسمائی هو الصبور ای ابراهیم مگر نشنیده که یک نام من
صبور ست صبر میکنم تا باشد گریخته باز آید که دریای رحمت مابی پایان ست و کرم ما لا مال **لطیفه دوم** نقل ست
از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین ست که چون ابراهیم را علیه السلام این خطاب پر عتاب آمد که
انزل خلیلا قبل ان یهلک عبادی ای جبرئیل خلیل مرا باز گردان بمقام او پیش از انکه بندگان مرا هلاک گرداند
و مرا در او بگوی که خدای تعالی میفرماید که من بر بندگان خود هر روز هفتاد باز نظر میکنم و ایشان را در معصیت می بینم
و هلاک شان نمی کنم و ترا یک بار نظر بر ایشان افتاد همه را هلاک گردانیدی **لطیفه سوم** نقل ست از کتاب
معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که خلیل الله علیه السلام از برای امت خویش در معراج خود هلاکت
طلبید و حبیب ما صلے اللہ علیه وآله وسلم از برای امت خویش در معراج خود مغفرت و رحمت خواست غفرانک ربنا الآخر

واین ابیات از کتاب مذکور عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی منقول **بیت**

چون هست رحمت تو شفاعت پذیر ما　　دنیا و آخرت ز تو خواهیم کز کرم
نومید کے شویم ز لطفت که هر سحر　　آید ندا ز حضرت تو کاے فقیر ما
گنج عطاے افسر اجر کثیر ما　　آخر همان کنیم که از لطف ما سزد

ما آنکه هیچ مایه نداریم خوش دلیم
نعم الوکیل مائی و نعم النصیر ما
خوش باش کز برای تو آماده کرده ایم
هان استوار باش بفضل کبیر ما

لطیفه چهارم از کشف المحجوب تصنیف میر علی هجویری که خلیل علیه الصلوة والسلام اندر ملکوت آسمانها نگاه کرد واندر حقیقت وجود آن تامل و تفکر کرد دلش بدان حاضر شد و برویت فعل طالب فاعل شد تا حضور فعل را نیز دلیل فاعل گردانید تا در کمال معرفت گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموت والارض حنیفا حبیب را صلی الله علیه وآله وسلم چون بملکوت بردند چشم از رویت کل فراز کرد فعل ندید و خلق ندید و خود را هم ندید تا بفاعل مکاشف شد پس اندر کشف شوق بر شوق بیفزود و خلق بر خلقش زیاده شد طلب رویت کرد و رویتی بود و رای قربت نشد و صلت کرد و صلت صورت نه بست هر چند که بردل حکم تنزیه دوست ظاهر تر شود شوق زیاده تر شود نه روے اعراض بود نه امکان اقبال متحیر شد پس آنجا که خلت بود حیرت کفر نمود و اینجا که محبت وصلت شرک آمد و حیرت اندر مستی بود آن شرک باشد و در محبت حیرت اندر چگونگی درین توحید باشد **فصل چهارم**

در ذکر معراج حضرت موسی علیه السلام مشتمل ست بر نه لطیفه **لطیفه اول** نقل ست از تفسیر امام یعقوب کشافی و در تفسیر زاد المذکرین و در تفسیر مطلع انوار در بیان فضل حبیب خداے تعالی صلی الله علیه وآله وسلم بر کلیم علیه السلام گویند که موسی علیه السلام در معراج خود گفت خداوندا نهایت همه کار تو دانی و درماندگان را فریادرسی مرا بیاموز تا چه کنم و چه گویم که با حضرت تو نزدیک شوم خداوند تعالی گفت ای موسیٰ اگر خواهی که از مقربان درگاه ما گردی بگوئی که لا اله الا الله محمد رسول الله حق تعالی گفت اے موسی اگر هفت زمین و هفت آسمان و آنچه در ایشان ست از زمینها و کوهها و درختان و دریاها همه در روز قیامت در یک پله ترازو نهند و این کلمه شریف را در یک پله ترازو نهند پله این کلمه شریف گران تر آید آنگاه موسیٰ علیه السلام گفت شکر مر خدای را که بیاموخت مرا چیزی که بآن بحضرت او نزدیک شویم باز حق تعالی گفت ای موسیٰ اگر خواهی که بحضرت من نزدیک شوی از آن که سخن از زبان و سیاهی چشم از سفیدی و نزدیک تر از آن که جان تو در جسم تو گفت میخواهم حق تعالی فرمود ای موسیٰ اگر میطلبی دوستی من بر دوست من و حبیب من یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم درود بفرست که اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم موسی علیه السلام استاده مانده و بر دست موسی علیه السلام هفت لوح بود از یاقوت سرخ و در ان لوحها توریت نوشته بود چون موسی علیه السلام نام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بشنید لوحها از دست خود بینداخت گفت خداوندا محمد صلی الله

علیه واله وسلم کیست که تو مرا میفرمائی که از برکت او بمن نزدیک شوی و بر و درود فرستادن بر وی تو خوشنود باشی
خدای تعالی گفت ای موسیٰ اگر محمد صلی الله علیه واله وسلم را امت او نبودی بهشت و دوزخ را نیافریدمی و بساط
زمین را نگسترانیدمی و تو که موسیٰ هستی و ابراهیم خلیل علیه السلام را در وجود نیاوردمی در معراجین چنین آورده است
که موسی علیه السلام گفت یارب سخن تو بشنیدم اما ندانستم که با که میگوئی فرمان آمد که یا موسیٰ این کلام من است
با جان امت محمد صلی الله علیه واله وسلم میگویم گفت یارب تو با جان امت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم سخن میگوئی
فرمان آمد که ای موسیٰ بعزت و جلال من چنانکه مادر مهربان طفل خود را با شیر خود عادت کند و بپرورد من
نیز ارواح امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم را با لطف کلام خود عادت کنانیده ام و می پرورم شعر

	مست ازل آمدیم و مستیم هنوز زان بادگی عهد نه بستیم هنوز		شوریدهٔ شربت الستیم هنوز کز عهدهٔ عهد تو نرستیم هنوز

ای عزیز من خوش باش امروز کلام دوست را بواسطه می شنوی و فردا بی واسطه بشنوی هم اکنون باشد که
تو میگوئی که خدای جل جلاله میگوید که بندهٔ من هرگاه که شکسته سر بسجده نهد با حق سخن میگوید و هرگاه که قرآن
میخواند از حق سخن میشنود آنگاه خداوند تعالی گفت ای موسیٰ اگر بفضل محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم اقرار نکنی
ترا با آتش دوزخ بسوزم و بنزدیک خود راه ندهم و اگر دوست حبیب ما صلی الله علیه واله وسلم باشی ترا کرامت کنم
و بنزدیک خود بخوانم و دوست دارم چون موسی علیه السلام سوی لوحها دید که در ان توریت نوشته بود نه سه لوح پریده
و چهار مانده بعضی گفته اند که ده لوح بود سه او برفت و هفت او باند پس خدای تعالی فرمود که ای موسیٰ بعزت
و جلال و بادشاهی بی زوال من که در بهشت هیچ درختی و برگی و قصری و خیمه و خانه نیست الا که بر وی پدید
آورده ام که لا اله الا الله محمد رسول الله و نیز هر چه میان دوزخ است و آنچه در روی ماه و آفتاب و عرش
و کرسی پدید آورده ام نوشته برانکه لا اله الا الله محمد رسول الله **لطیفه دوم** خدای تعالی گفت یا موسیٰ
شکر کن بدادهٔ من و بردار آنچه من با تو داده ام از شومی آنکه تو گفتی محمد صلی الله علیه واله وسلم کیست سه لوح
از توریت برفت و اگر بفضل محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم اقرار نکنی چنانکه نفس خود را دوست میداری
محمد صلی الله علیه واله وسلم را دوست نداری همه لوحهای توریت برود آنگاه موسی علیه السلام گفت خداوندا
من نزدیک تو دوست ترم یا محمد صلی الله علیه واله وسلم حق تعالی فرمود که یا موسیٰ انت کلیمی و محمد صلی الله
علیه واله وسلم حبیبی فالحبیب احب الی من الکلیم تو کلیم منی و محمد صلی الله علیه واله وسلم حبیب من
و حبیب دوست ترست از کلیم موسی علیه السلام گفت خداوندا فرق چیست میان حبیب و کلیم حق تعالی فرمود
که ای موسیٰ کلیم آنست که هر چه کند برضای من کند و حبیب آنست که من هر چه کنم برضای او کنم ای موسیٰ کلیم کسی است

که مرا دوست دارد و حبیب کسی ست که من او را دوست دارم و کلیم کسی ست که صائم الدهر و قائم اللیل باشد و حبیب کسی ست که بر فراش خود خفته باشد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام را بر سر بالین وی فرستم که بگمتر از طرفة العین وی را نزدیک من آرند و من او را بجای رسانم که هیچکس از مخلوقات را وصول بآن مقام ممکن نیست یا موسی ناجیتك علی طور سیناء وانا جی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو اقرب منی فوق العرش من قاب قوسین او ادنی و از فضائل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی آن بود که او را بنام کرامت یاد فرموده او را بخود اضافه کرد که اسریٰ بعبده لیلا و موسی علیه السلام را بنام ناجیتك یاد کرد ولما جاء موسی لمیقاتنا و چون قرب محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم یاد کرد خود را بستود که سبحان الذی اسریٰ بعبده آن دلیل بقای موسی ست در صفات موسی و این فنای محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم در صفات حق دیگر آنکه موسی علیه السلام را آینده گفت ولما جاء موسی لمیقاتنا و محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برده گفت اسریٰ بعبده لیلا معنی این سخن آنست که رسیدن محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم آنجا بصفت حق تعالی بوده آن بردن باشد نه آمدن ست که بصفت خویش ست لطیفهٔ سوم بدانکه آینده طالب ست و برده مطلوب ست و آمدن صفت عام ست و بردن صفت خاص و هر که ما را خواهد او را از آمدن چاره نیست و هر کرا من خواهم ببرم و هر که خود آید بود که راه یابد و بود که راه نیابد و هر کرا ما بریم ممکن نبود که راه نیابد یعنی البته راه یابد ازین معنی بود که موسی علیه السلام بر کوه اثر تجلی وید از صفت خویش فانی گشت که وخرّ موسیٰ صعقا و حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم کل مقامات انبیا علیهم السلام را دیدند و هفت آسمان و هفت زمین با کمال نعمت و دوزخ با کمال شدت و لوح و قلم و قضا و قسمت اندر وی بدیدند و در آنجا از حال خود تغیر نیافتند لاجرم موسیٰ علیه السلام بصفت خویش قائم بود بر کوه طور یک صفت وی را مغلوب گردانید حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم بصفت حق تعالی قائم بودند هر دو مغلوب وی گشتند لطیفهٔ چهارم بدانکه ای طالب اگر موسیٰ علیه السلام را مقام کلیمی دادند وکلم الله موسی تکلیما محمد صلی الله علیه وآله وسلم را مقام حبیبی کرامت کردند اگر موسی علیه السلام را ید بیضا دادند واضمم یدك الی جناحك تخرج بیضاء من غیر سوء حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم را دین بیضا دادند اتیناکم بالملة الحنیفة السمحة البیضاء آن بیضا که موسی علیه السلام را بود حوالی و قصور و لایت آن روشن گردانید و این دین بیضا قصر الٰهی جل وعلا را روشن گردانید که قال الله تعالیٰ افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه اگر موسی علیه السلام را عصا دادند که چندین سحر ساحران را نابود گردانید تلقف ما یافکون محمد صلی الله علیه وآله وسلم را شفاعتے دادند که هزاران گناهان عاصیان را نابود گردانید شفاعتی لاهل الکبائر من امتی اگر موسی علیه السلام را پادشاهی و پیغمبرے بنی اسرائیل دادند خواجهٔ ما را صلی الله علیه وآله وسلم

پیکی چون جبرئیل وغاشیه بردلی چون اسرافیل ودو دستی چون رب العالمین جل وعلا چون موسی علیه السلام بخودی
خود آمد ولما جاء موسی لمیقاتنا خواجه مارا صلی الله علیه وآله وسلم بخودی خود بردو که اسری بعبده لیلا اگر موسی
علیه السلام را بکوه طور بردند که کلام پاک شنید وکلم الله موسی تکلیما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر
کرسی نور برآوردند تا دیدار پاک دید دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی موسی علیه السلام چهل روز آب و
نان ندادند انگاه باوی سخن گفتند ووعدنا موسی اربعین لیلة حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را
در شب بجناب قدس الهی بردند وآب ونانش دادند وبدولت دیدارش مشرف گردانیدند عند ربی هو یطعمنی
ویسقینی موسی علیه السلام چهل شب احیا کرد وچهل روز روزه داشت بطور برآمد تا باوی سخن گفتند حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بر فراش خود خواب کرده بودند که حضرت جبرئیل علیه السلام براق را آورد وبکمتر
از طرفة العین بجائی برد که فهم ببشریت ووهم ملکیت بحوالی آن نرسیده چون موسی علیه السلام بکلام مشغول شد
انبساط نموده گفت رب ارنی انظر الیک خطاب آمد که ولکن انظر الی الجبل اشارت بقدمگاه او بود
دید که ابلیس از زیر قدم او سر برآورد **لطیفه پنجم** نقل ست از کنز المذکرین که ابلیس لعین نزدیک موسی
علیه السلام آمده گفت ای مقرب فردوه طور وای سراپرده نور چون دیده تو بر نور جمال حق سبحانه وتعالی منور شد
بجز دهمین که سخنی از ورای حجاب می شنوی بچه معلوم کردی که این سخن حق تعالی ست جل شانه موسی علیه السلام
گفت به پنج علامت دانستم که سخن حق سبحانه وتعالی ست اول آنکه سخن مخلوق را از یکجهت شنوند وسخن حق را از همه
جانب دوم آنکه از هیبت آن کلام بر اعضای من لرزه افتاده وکلام مخلوق را این عظمت نباشد سوم آنکه از عرش
تا تحت الثری منظور من شده بود وملائکه وغیر ایشان را در وقت القای کلام مدهوش میدیدم وسخن مخلوق
باین هیبت نبود چهارم آنکه کلامی شنیدم که آنرا انقطاع نبود وامتداد آن از خلل ونقصان مبرا میدیدم وسخن
مخلوق بی انقطاع صورت نه بندد پنجم آنکه کلام خالق را بجمیع اعضا واجزا می شنوم دران محل همه تن گوش
شده بودم وحلاوت آن سراپای مرا احاطه کرده بود **لطیفه ششم** حضرت موسی علیه السلام را در وادی مقدس
امر فاخلع نعلیک شد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر فوق عرش نهی آمد که لا تخلع نعلیک
موسی علیه السلام دیدار خواست ونمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چشم فرو خوابانیدند ما زاغ البصر
وما طغی وباقتضای مشاهده نموده کما الم تر الی ربك موسی علیه السلام چهل روز از میان امت خود بیرون رفت
چون باز آمد دید که قوم او گوساله پرست شده اند قوله تعالی واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا
له خوار محمد صلی الله علیه وآله وسلم قریب نهصد سال الی یومنا بلکه از هزار سال زیاده میشود که از میان قوم خود
بیرون رفته اند هنوز خاکساران امت روی نیاز بر آستانه حضرت رب العزت دارند جل جلاله قوله تعالی

لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله از برای موسی علیه السلام و امتان او من و سلوی فرستادند و از برای
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امتان او ایمان و سکینه فرستادند هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین
از برای امتان موسی علیه السلام دوازده چشمه از سنگ بیرون آوردند فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا از برای
اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چشمهای آب حیات بیرون آوردند انفجر الماء من بین اصابعه
عجب آن نیست که از میان سنگ آب بیرون آید عجب آنست که از میان گوشت و پوست و رگ آب بیرون آید
ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء موسی علیه السلام را کرامتی دادند که امتان او بر دریا گذشتند دامن خشک
ایشان تر نشد و اذ فرقنا بکم البحر و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کرامتی دهند که امت او را بر دوزخ بگذرانند
که دامن تر ایشان خشک نشود جز یا مومن فان نورك اطفاء به حضرت موسی علیه السلام در عمر خویش
سه بار خدای تعالی را مناجات کرد و امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هر روز پنج بار بحضرت حق جل جلاله
مناجات میکنند المصلی یناجی ربه موسی علیه السلام سه چیز بجود اضافه کرد و خود امد میان آورد و جواب لن ترانی
آمد یکی آنکه گفت رب یعنی ای پروردگار من دوم گفت ارنی بنمای مرا سوم گفت انظر الیك یعنی به بینم من
بسوی تو حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در حین ثنا سه چیز بحضرت حق سبحانه و تعالی اضافه کرد که انت
کما اثنیت علی نفسك لا جرم او را خطاب دیدار الم تر الی ربك آمد و موسی علیه السلام را منع آمد که لن ترانی
ای موسی لولا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امته ما خلقت الجنة والنار ولا الشمس ولا القمر ولا اللیل ولا النهار
ولا ملکا مقربا ولا نبیا ولا ایاك والحبیب اقرب الی من الکلیم در حق موسی علیه السلام فرمود که ولما جاء
موسی لمیقاتنا در حق حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز
علیه چنانستے که حق تعالی میفرماید ان موسی جاء عنکم الینا وان محمدا علیه السلام جاء منا الیکم
یعنی موسی علیه السلام از شما بسوی ما آمد و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از ما بسوی شما آمد او را طاقت
خلوت یک ساعت نبود بمجرد دیدن لشکر نور تجلی بیهوش شده افتاد آنکه از ما بسوی شما او را یک ساعت
صحبت با شما نبود تا گفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل و آنکه از شما بسوے
ما آمد او را در راه طلب از پوشیدن لباس خدمت چاره نیست و آنکه از ما بسوی شما رود چون مؤدب گردد
بگوید که ادبنی ربی فاحسن تادیبی لطیفه هفتم حق تعالی در حق موسی علیه السلام فرمود که ای کلیم قصه
حضرت ما کردی اگر میخواهی که بمطلوب برسی از خلائق و مال و عیال مجرد بشو باین همه سمع النداء من الشجر
ولا فی الشجر منادی وراء العصا حیة ولیس الحیة فی العصا سمع الکلام من السحاب ولا متکلم
فی السحاب وراء التجلی فی الجبل ولا متجلی فی الجبل یعنی ندا از درخت شنید اما منادی در درخت نبود

وعصا را حیه دید و میمی در عصا نبود و از ابر کلام شنید و متکلم در ابر نبود و در کوه تجلی دید اما تجلی در کوه نبود حکمت
درین آن بود که موسی علیه السلام در جدید بود آنکه در خدمت جدید در آید او را واسطه باید چون موسی علیه السلام
کلام شنید انبساط سوال ارنی کرد بواسطهٔ کوه طور نور تجلی دید بیخود شد و بیفتاد اما حبیب ملک صلی الله علیه وآله وسلم
کامل حال بودند از روز آفرینش نور او تربیت از حضرت ما یافته و قدیم شده و سائط و حجبات از پیش چشم او
برگرفتند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم همه کون بالا و فرود خرد و بزرگ همه را دیدند و ملکوت را مشاهده کردند
ظاهر و باطن او ذره تغیر نکرد در خلوت نه درخت گنجید و نه ابر و نه کوه و نه فلک و نه ملک و نه افهام
و نه اوهام ما گفتیم او شنید او گفت ما شنیدیم زیرا که او را بسوی شما فرستادیم و صحبت اصلی او با ما بود و صحبت
وصلی او با شماست لطیفه هشتم فرق میان معراج کلیم و حبیب صلی الله علیه وآله وسلم آنست که
معراج موسی علیه السلام بر کوه طور بود و معراج جناب محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر بساط نور بود و موسی علیه السلام
خصمی کرد و گفت فافرق بیننا وبین القوم الفسقین وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت
کردند و گفتند واعف عنا واغفر لنا وارحمنا موسی علیه السلام قوم خود را فاسق خواند گفت وبین القوم
الفسقین وحضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم قوم خود را صالح خواندند که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
موسی علیه السلام از برای قوم خود عقوبت آورد که فاقتلوا انفسکم وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
از برای امت خود رحمت آوردند وارحمنا وانت خیر الراحمین موسی علیه السلام را گفت بشنو تا من بگویم فاستمع
ما یوحی وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را گفت بگو تا من بشنوم ماش علی موسی علیه السلام گفت
ارنی جواب آمد که لن ترانی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را ناخواسته خطاب میکرد که الم تر الی ربک
لقد رای من آیات ربه الکبری موسی علیه السلام محب بودند وحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب
بودند و محبوب را در پردهٔ پنهان کنند لاجرم بشب بردند و محب را سرگردان کنند لاجرم زبر طور بر آرند لطیفه نهم
نقل ست از طوالع الشموس تصنیف خواجه حمید الدین ناگوری و در کتاب نوادر القصص نیز آورده است که چون
موسی علیه السلام از شوق بر طور که مناجات او بود بر آمدی از انوار کبریا بر گرد وی در آمدی و بدو محیط شدی
لا اله الا الله موسی علیه السلام غرق بحر نور شدی بلکه خود نور شدی تا محرم اسرار غیب شدی و کلام بی حرف
شنیدی اما آن خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم در وجود خود نور بود قد جاءکم من الله نور واز خودی
دور بود خلق نوری من نوره از ان قدمش بر بساط نور بود که در آوان بیخودی گرد بر گرد مهتر کلیم در گرفتی
شعلهٔ بود از ان نور که در قدمگاه حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بود چنانچه خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم
فرمودند که لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی سر این معنی ست نور ظهور ماست که حجاب شد میان او

ونظر اغیار واگر در عهد دولت ما بودی این نور برای دفع اغیار از وجود ما طلب کردی ما وسعه الا اتباعی
سرح ذکره الله بالخیر میفرمودند شعاع نور حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم بود که حجاب میان مهتر
موسی علیه السلام واجابت معبودی جل ذکره گردید عجب در بار آن استماع کلام حجاب نظر اغیار شد ودر مقام طلب
دیدار حجاب حضرت اجابت دیدار شد ای برادر استماع کلام برای نظام قواعد احکام بود وروی عزت نبود زیرا که
محبوب پادشاه را امر ونهی بود وآن بکلام تعلق دارد وکلام ماورای حجاب او من وراء حجاب لا اله الا الله
چون استعداد وجودش تمام شده بود نورش حجاب عجب نوری که نظر اغیار را حجاب شد ونوری که دیدن دیدار را
حجاب آمد وآن هر دو نوری که بودند زیرا که در نور تصور وی نتوان کرد وتفرقهٔ آن جمع نیز نتوان کرد ای برادر
نور نجود کشاف ست ورافع حجاب اما استعداد وجود میباید که تمام بود تا کار وصول در عشق با نظام بود ای برادر
آنرا که استعداد وجود تمام بود مے طالب کار وصولش با نظام بود الم ترالی ربّک در کتاب معتبر دیدم که مهتر موسے
علیه السلام در مقامات خود صد وبست وچهار هزار بار گفت بنما تا ببینم در لیلة القرب کرامت صد وبست چهار هزار بار بهتر
حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نداکرد که ببین تا بنمایم حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم واجد نور بودند وکلیم طالب
نور بود وطالب نور را با واجد نور چه نسبت مصرع کسی سترش نمیداند زبان در کش زبان در کش **فصل پنجم در ذکر**
معراج حضرت یونس علیه السلام مشتمل ست بر سه لطیفه **لطیفهٔ اول** نقل ست از کتاب تاریخ طبری که یونس
علیه السلام ابن متی از بنی اسرائیل بود واز پیغمبران مرسل بود قوله تعالی وان یونس لمن المرسلین چون یونس علیه السلام
برغم قوم خود از ایشان بگریخت بفرمان خدای تعالی بر لب دریا رسید کشتی همی آمد ترسید که قوم بطلب او آیند واز وی ترس
اندر کشتی بنشست چون بمیان دریا رسید خدای عز وجل آن ماهی را که یونس علیه السلام را در شکم او خواست داشتن
از قعر دریا حشر کرد تا بر کشتی آمد وکشتی را بر جای بداشت خلق بدعا وزاری در آمدند وروی بر هلاک نهادند وماهی گرد
آن کشتی همی گشت گفتند درمیان ما مردی ست که گناه بزرگ کرده است یونس علیه السلام گفت آن گنهگار منم
مرا بدریا اندازید آن ساعت بدانست که او گناه کرده ست وبدلش اندر آمد که نگر قوم مرا بجستند نیافتند خدای تعالی
از من نه پسندید که من از ایشان جدا شوم اهل کشتی گفتند که تو کیستی گفت پیغمبر خدایم بسوی اهل نینوا واز همه
شما گناهگارترم یونس علیه السلام گفت مرا بدریا اندازید وشما یان سلامت بروید ایشان گفتند یا پیغمبر خدا لے
تعالی را بدریا نمی اندازیم وماهی آن کشتی را همی جنبانید یونس علیه السلام گفت مرا بدریا اندازید گفتند قرعه زنیم
قرعه بنام هر که بر آید او را بدریا اندازیم گروهی گویند که قرعه زدند گروهی گویند که بلخت سفال بعدد هر مردی که در کشتی
نشسته بودند بر هر پاره نام هر مردی را نوشتند وبدین گونه قرعه زدند بنام یونس علیه السلام بر آمد تا سه بار بلکه
بارها قرعه زدند بنام یونس علیه السلام بر آمد بعد ازان همه حیران شدند گفتند یا پیغمبر خدای اکنون تو بهتر میدانی

لطیفه دوم در کتاب تاج القصص آورده است که بعد ازان یونس علیه السلام در لب کشتی آمد خود را بدریا انداخت ماهی اورا فرو برد و ماهی دیگر آن ماهی را فرو برد باز آن ماهی را ماهی سوم فرو برد و ماهی اول را فرمان آمد که ما یونس را طعمه تو نساخته ایم بلکه شکم ترا زندان او گردانیدیم باید که استخوان او را شکنی و گوشت و پوست اورا نیازاری آن ماهی دهان فراز کرده موافق حکم لم یزل در سینهٔ خود یونس علیه السلام را نگاهداشتی بعده هفت دریا که چهل هزار ساله راه بود در چهل روز بحکم قادر ذو الجلال سیر کرده بمسکن خود آمده قرار گرفت یونس علیه السلام در سینهٔ آن ماهی نماز میگزارید و تسبیح میگفت و ماهی اورا از دریا بدریا می برد تا آنجا رسانید که قارون با اموال بزمین فرو می برد قارون آواز تسبیح یونس علیه السلام بشنید ازان فرشتگان که بروی موکل بودند پرسید که این آواز کیست و از کجا می آید و آوازه حزین کیست فرشتگان گفتند ای قارون خدای تعالی یکے از بندگان خاص خود را در شکم ماهی حبس کرده است این آواز تسبیح اوست قارون گفت که مرا بدارید که از وی سوالی بکنم ملائکه اورا بداشتند پس قارون آواز داد که تو کیستی که درین محبس گرفتار شدی یونس علیه السلام جواب داد که منم یونس ابن متی از بنی اسرائیل قارون گفت موسیٰ علیه السلام و هارون علیه السلام و خواهران ایشان زنده اند گفت نے از دنیا گذشتند قارون بر ایشان بگریست الله تعالی وحی کرد بآن فرشتگان که قارون را در همانجا بدارید دیگر بزمین فرو نبرید که او بر خویشان خود ترحم نموده بگریست ای عزیز کافری بر خویشان خود ترحم نموده بگریست خدای تعالی اورا از فرو رفتن بزمین نگاهداشت اگر تو امروز بر خویشان خود ترحم نمائی امیدست که فردای قیامت ترا از فرو رفتن دوزخ نگاه دارد **لطیفه سوم** نقل ست از تاریخ طبری چون یونس علیه السلام در شکم ماهی در آمد بدعا و زاری مشغول شد چون ماهی آواز تسبیح بشنید از شادی هزار فرسنگ در قعر دریا فرو رفت و شکم خود را بر زمین نهاد از بزرگی او هیچ پدید نیامد یونس علیه السلام نماز بسیار کردی قوله تعالی فلولا انه کان من المسبحین ای من المصلین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون اگر نه آن بودی که یونس علیه السلام از نماز گذارندگان نبودی تا روز رستخیز در شکم ماهی بماندی چون چهل شبانه روز تمام شد خدای تعالی خواست که او را برهاند در دل او بیفگند تا خدای تعالی را بخواند شب تاریک و دریا تاریک و شکم ماهی نیز تاریک بود یونس علیه السلام در ظلمت ثلث با خدای تعالی مناجات کرد فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظلمین بخدای تعالی بپاکی مقر آمد بر تن خویش بستمگاری قوله تعالی فاستجبنا له ونجیناه من الغم گفت اجابت کردم و از غم برهانیدمش وکذلك ننجی المؤمنین همچنین مومنان را که در سختی بخوانند حق تعالی میگوید که من اورا فریاد رسم و برهانمش یونس علیه السلام این مناجات بخواند خداوند تعالی هرچه در اطباق سموات و سبع ارضین بود در نظر وی مکشوف گردانید این ست

معراج حضرت یونس علیه السلام در تاج القصص آورده است که چون یونس علیه السلام در شکم ماهی مناجات کردن گرفت آواز تسبیح او بملکوت رسید فرشتگان گفتند الٰهی آواز یونس علیه السلام را می شنویم و او را نمی بینیم در کجاست فرمان آمد که در قعر دریا بشکم ماهی محبوس ست گفتند الٰهی او چه کرده است که او را بدانجا فرستادی خطاب آمد که از وی لتی بوجود آمده است او را ادب میکنم آن فرشتگان شفقتی که داشتند بر یونس علیه السلام گفتند الٰهی دستوری ده که بزیارتش رویم چون دستوری یافتند فرود آمدند فرشته که بدریا موکل بود او ایشان را راه نداد گفت یونس علیه السلام زندانی ست زندانی را نتوان زیارت کردن فرمان آمد که بگذار ایشان را چون بقعر دریا رسیدند ماهیان را دیدند گرد آن ماهی صف کشیده اند یونس علیه السلام آواز بر آورده گفت که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظّٰلمین گفتند السلام علیکم یا یونس جواب نداد ایشان تا سه بار سلام کردند جواب نیافتند بمقام خویش باز گشتند فرمان آمد که چگونه دیدید یونس علیه السلام را گفتند با تو چنان مشغول ست که با ما نپرداخت خطاب آمد که آری هر که بما باشد بغیر ما نپردازد و در تاریخ طبری آورده است که خدای تعالی فرشته دریا را بفرمود تا آن ماهی را از قعر دریا حشر کرد و در لب دریا آورد آنجا که یونس علیه السلام در کشتی نشسته بود از لب دریا تا شهر نینوا سه روزه راه بود ماهی در لب دریا آمد سر از دریا بیرون کرد یونس علیه السلام را از گلو بر انداخت و یونس علیه السلام چنان شده بود که چنانچه کودک از شکم مادر بیرون آید دست و پای وی همچنان بود چهل شبانه روز از طعام و شراب باز مانده چون بیماری قوله تعالی فنبذناه بالعراء وهو سقیم ای بالصحراء علی الشط اذ خیم او را پس خدا تعالی درختی برویانید ابن عباس رضی الله عنه گوید که آن درخت کدو بود از بن او شیر بر آمدی یونس علیه السلام از وی همی خوردی تا نیرو گرفت و موی بر آورد و گوشت سخت کرد و استخوان او محکم گشت قوله تعالی وانبتنا علیه شجرة من یقطین گروهی گویند که آهوی بیامد خدای تعالی او را الهام داد و در آن بیابان او شیر داشت یونس علیه السلام به پهلو افتاده بود و نیرو نداشت که بجنبد و آن آهو پستان خود بدهان او نهادی و یونس علیه السّلام شیر آهوی مکیدی چون سیر شدی آهو برفتی و شب باز آمدی چون آفتاب گرم شدی و بر تن او تافتی و تن مبارک او بسوختی پس آن درخت را بر رویانیده بود و بر لب دریا چوبی بود خشک شده آن کدو بران چوب تنیده برگ باز پهن کرد تا یونس علیه السلام را سایه کرد چهل شبانه روز قوت گرفت برخاست و نماز کرد روزی یونس علیه السلام بحاجتی رفته بود چون باز آمد درخت را خشک شده یافت یونس علیه السلام بگریست و اندوه آمدش که آن سایه از وی جدا شد خدای تعالی وحی کرد و گفت ای یونس علیه السلام تو این درخت را نکشتی و نه رویانیدی غم میخوری و میگریی پس این چه بی رحمی بود که صد هزاران تن را بهلاکت خواستی کردن از بهر ایشان بهلاکت غم نخوردی پس یونس علیه السلام را بقوم او باز فرستادند

فصل ششم در ذکر معراج حضرت عیسی علیه السلام

مشتمل ست بر سه لطیفه لطیفهٔ اول نقل ست از تاج القصص که وقتی مهتر عیسی علیه السلام در راهی میرفت گروهی
از جهودان او را پیش آمدند با یکدیگر گفتند که این مرد جادوگر ست و جادوی از و آمده است عیسی علیه السلام سخن ایشان
را شنیده غمناک شد و گفت الٰهی مرا تو آفریدهٔ و مادرم بصلاح و پارسا بود و بفرمان تو آمده ام جهودان مرا چنین میگویند
الٰهی بر ایشان لعنت کن خدای تعالی در حال صورت ایشان را خوک گردانید این خبر بملک جهودان رسید ترسید که
او را نیز دعای بد کند ملک جهودان فرمود که او را بکشید عیسی علیه السلام از ایشان بگریخت و بخانه در آمد جبرئیل علیه السلام
او سقف خانه او را بیرون آورده باسمان برد جهودان گرد آن خانه را فرو گرفتند و مردی را در آنجا فرستادند بطلیانوش
نام که عیسی را در آنجا بکشد آن کس بخانه در آمد چون نظر کرد عیسی علیه السلام را ندید متحیر بماند چون بیرون آمد تا صورت
حال را با یاران بگوید حق تعالی صورت او را چون صورت عیسی علیه السلام گردانیده بود در ویش بروی عیسی علیه السلام
میماند و اندامهای دیگر تا او را گرفتند و پنداشتند که این عیسی علیه السلام ست او را بر دار کردند او فریاد میکرد که من عیسی
نیستم یار شمایانم جهودان قبول نکردند او را بزاری زار بکشتند پس اختلاف درمیان جهودان افتاد گفتند که روی
این شخص بروی عیسی میماند و اندامهای دیگر او بیار ما میماند اکنون اگر این عیسی ست بطلیانوش کجا رفت و اگر
بطلیانوش ست عیسی کجا رفت اولیای بطلیانوش سلاح برخود راست کردند و تیغها از نیام برکشیدند و گفتند
که شمایان کس ما را کشتید و حرب درمیان ایشان قائم شد جهودان بسیار دران فتنه هلاک شدند قوله تعالیٰ
وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبّه لهم وقوله تعالیٰ ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین لطیفهٔ دوم گروهی
گویند که عیسی علیه السلام با حواریان در خانه نشسته بودند که جهودان گرد آن خانه فرو گرفتند و در خانه در آمدند خدای تعالی
همه حواریان را بصورت عیسی علیه السلام گردانید تا هر یک را عیسی علیه السلام پنداشتند یکی را از آن میان
برگرفتند و بر دار کرده شهید کردند چنان گمان بردند که عیسی علیه السلام ست اما عیسی علیه السلام را جبرئیل علیه السلام
باسمان برده بودند بروایت دیگر بعضی گویند که جهودان گرد آن خانه را که عیسی علیه السلام با حواریان در آنجا بودند
فرو گرفتند عیسی علیه السلام گفت کیست از شما که شبه من پذیرد و جان خود فدا کند بقیامت در بهشت با من باشد
یکی از میان حواریان گفت من پذیرم خدای تعالی صورت عیسی علیه السلام را در وی افگند پس عیسی گلیم و عصای
خود را بوی دادند آن مرد چون گلیم و عصا در دست گرفت و از آن خانه بیرون آمد جهودان چون او را دیدند همه
پنداشتند که این عیسی علیه السلام ست بگرفتند و بدرجهٔ شهادت رسانیدند لطیفهٔ سوم پس حق تعالی جبرئیل علیه السلام
را بفرستاد با مرکب از نور که چون آتش می درخشید و عیسی علیه السلام را گفت برین مرکب بنشین و مترس پس عیسی
علیه السلام بران مرکب سوار گردید جبرئیل علیه السلام او را باسمان برد حق تعالی شهوات و طعام و شراب از و
برداشت و طبع فرشتگان بوی ارزانی داشت و فرشتگان بگرد وی در آمدند اکنون در آسمان است

طبیعت بشری از وی زائل شده است قال الله تعالی یا عیسی انی متوفیک ورافعک الیّ

باب چہارم در بیان آنکہ حکمت در بردن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمعراج چہ بودہ است وفوائد آن وآنچہ در وبودہ

مشتمل ست بر لبست ویک حکمت حکمت اول نقل ست از تفسیر سورہ والنجم کہ آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در محراب عبادت چندان بایستادند کہ ورم از ساق پای بزانو رسید لاجرم شب چندان در معراج برشدند از خطہ مکان تا خطہ لامکان باندازہ دو خانہ کمان بماند کہ فکان قاب قوسین او ادنیٰ وآن دو خانہ کمان عبارت از دو ابروی عنبرین اوست کہ خدنگ مشکین مژہ را بنشانہ دلہا میرسانید عجب کاری محرابش داد بکرمش معراجش داد بحکم روز در محراب وشب در معراج می آسود وز روشن بمحراب او می نازید وشب تیرہ بمعراج او می نازید ولقد رأی من آیات ربہ الکبریٰ بدرستی وراستی کہ بدیدند حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آیات بزرگ خدای تعالی عزوجل این کبری صفت آیات ست نہ صفت خداوند جل ذکرہ یعنی لقد رأی من آیات ربہ الکبری کلبی گوید رحمۃ اللہ علیہ مراد ازین آیات بہشت ودوزخ ست ضحاک گوید رضی اللہ عنہ کہ مراد سدرہ است مقاتل گوید مراد دیدن حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جمال جبرئیل ست بصورت اصلی او ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید دیدن حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفرف اخضر با فق اعلی بعضی گویند کہ ہرچہ بدیدند در رفتن وآمدن ہمہ آیات وحدانیت ودلائل قدرت خداوند بود وجبرئیل را با خلقت وہیئت او بدیدند وسدرہ را با عجائب کرامت بدیدند بہشت را با فزونی نعمت او بدیدند ودوزخ را با بسیاری عقوبت او بدیدند آسمانہا را با بسیاری ملائکہ او بدیدند بیت العزۃ وبیت المعمور وبیت الاحرار وبیت الضراح را با بیت العزت او بدیدند کرسی را با وسعت او بدیدند لوح وقلم را با زینت او بدیدند ہر یکے ازینہا آیتے بزرگ از آیات پادشاہی خداوند تعالی بود وبعض دیگر گفتہ اند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در راہ بودند بیت المقدس را دیدند چون بآسمان رسیدند سدرہ را دیدند ودر دوزخ نگاہ کردند عقوبت دیدند در بہشت نگاہ کردند قربت دیدند در درجہ نگاہ کردند راحت دیدند ودر فرشتگان نگاہ کردند عبادت دیدند در سدرہ رسیدند کرامت دیدند بقاب قوسین رسیدند قدرت دیدند ودر مقام خود نگریستند عبودیت دیدند وبحق نگریستند ربوبیت دیدند وسخن گفتند اجابت دیدند وحاجت خواستند عطیت دیدند چون حدیث امت را گفتند فضیلت دیدند چون سخن عاصیان گفتند رحمت ومغفرت دیدند حکمت دوم بعضے از محققان چنین گفتہ اند کہ حکمت در بردن معراج حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودن خزائن بوی آن بود کہ تا کون مقدار از چشم وی یابند واو بآنہا مشغول نشود زیرا کہ ہر کرامتی کہ در جہان از ان بزرگتر نیست خاصتہ او را بدادند چون لوای حمد

وجمع شدن خلقان زیر لوای حمد و حوض کوثر و لقای شفاعت و بیرون آمدن از خاک پیش از همه و کشادن
در بهشت و در آمدن پیش از همه انبیا علیهم السلام و مانند آن و عادت خلق آن ست که هر کرا عطائی دهند ویرا بآن
عطاها عزیز کرده باشند چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را چنین کرامت بداد خواست تا بخلقان نماید
که وی باین عطاها عزیز نیست بلکه اینها بوی عزیز اند ویرا باینها افتخار نیست بلکه اینها را بوی افتخارست فرمان شد
تا او را بمعراج بردند تا هر چیزی که باو خواست داد بزیر قدم او آوردند تا حقارت آنها را در جنب عز خویش بدید و آنکه رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت انا اول من تنشق عنه الارض ولا فخر ولواء الحمد بیدی ولا فخر وآدم علیه السلام
ومن دونه تحت لوائی یوم القیمة ولا فخر وانا سید ولد آدم ولا فخر وانا اول من یقرع باب الجنة
ولا فخر یعنی مرا باین چیزها فخر نیست وایشان را با من فخرست زیرا که من ایشان را زیر قدم آورده ام و من
قرب بودم ایشان در بعد پس بعیدان بقریبان نازند نه قریبان با بعیدان ایشان بمن نازند نه من بایشان
من بکسی نازم که از من او عزیزترست و آن جز حق نیست **حکمت** سوم در کتاب معراجین آورده است
که حکمت در بردن معراج آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تا برکت نظر او بعالم علوی رسد و آن عالم
بنظر او عزیز شود اول بهشت را در آوردند تا ببرکت نظر او نعمت بهشت بر اهلش تمام گردد انگاه فرمود تا دوزخ را
بروی عرض کردند تا نظر او بر دوزخ افتد ببرکت نظر او امت او از عذاب دوزخ خلاصی یابند خواست تا قدر قیمت
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بر عالمیان هویدا گردد جوهریان چون جوهری را که قیمت ندانند گوهر را بر طبقی نهند
تا قیمت خود را خود کند و اموال را بر فرق او میریزند و ابر سال می آید و خود را بمنزلت سخت بیرون می آرد چون
قیمت او بکمال رسد انگاه رها کنند که مال بر سر او می آید که انصاف در همه چیزها شرط است چون خطاب لولاک
لما خلقت الافلاک رسید فرمان شد که ای جبرئیل درین شب روزبازار اسرار عالم بالا ست المجید لک یتیما
فادی او را بر آسمان بر آر تا جوهریان عالم قدس قیمت او را بکنند جبرئیل علیه السلام خواست که آن سرور موجودات
صلی الله علیه وآله وسلم را بآسمان بر آرد هر کسی سخنی گفتند یکی گفت معراج آدم که اصل او ست بهشت بود آخر از پدر
نخواهد گذشت دیگری گفت که دیگر از پدر ملت یعنی ابراهیم علیه السلام در نخواهد گذشت که منتهای بصر او ملکوت ست
دیگر گفت که آخر از مبشر خود مهتر عیسی علیه السلام در نخواهد گذشت که در جوار آفتاب فرود آمد حاصل الامر همه از قیمت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم عاجز شدند گفتند که او را بر طبق کرامت نهیم و جمله مکونات و موجودات را
بروی ریزیم تا بهای خود را خود کند **بیت**

بهای یک سر مویش دو عالم گفت سلمان	هنوزش گر ببینی آید سزای رایگان باشد

همچنان کردند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از آسمانها در گذشتند و از بهشت و دوزخ در گذشتند
و از لوح و قلم در گذشتند و از عرش و کرسی در گذشتند بقاب قوسین او ادنی رسیدند فاستوی وهو بالافق

و بعالمیان ننمودند که قیمت ذاتم نه دنیای فانی ست و نه عقبای باقی ست نه عرش با عظمت نه کرسی با وسعت بلکه قیمت من رضای خدای تعالی که حبیبی رفیع الاعلی رباعی

مروی همه راه و رسم معشوقهٔ ماست	دولت همه در کلاه معشوقهٔ ماست
در هر دو جهان ننگرم و نندیشم	پیش و پس ما سپاه معشوقهٔ ماست

حکمت چهارم در تفسیر سورهٔ والنجم بعضی گفته اند که حکمت در بردن معراج او جلوه کردن او بود بر خلق اولین و آخرین مقدمه آن قصه زلیخا با یوسف علیه السلام چون زلیخا بمحبت یوسف علیه السلام مبتلا شد از همه دوستان اعراض کرد بعضی از زنان دوستان وی بودند خواستند که تا دوست او را به بینند مکر ساختند و زبان ملامت دراز کردند گفتند اگر از ملامت ترسیده دانیم که محبت او حقیقی نیست و اگر نترسید دانیم که عشق او حقیقی ست قوله تعالی وقال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتٰها عن نفسه گفتند زنانی که دران شهر بودند زن عزیز مصر غلام خود را گرفتار شده او را بخود میخواند و دوستی آن غلام بمیان دل او رسیده انا لنرٰها فی ضلٰلٍ مبین ما او را در گمراهی پیدا می بینیم که خداوند و فرمان ده بود اسیر و فرمان بردار شد سر افراز نیکنام بود سر افگنده و بدنام شد در عشق بسی چنین بوده است این خبر بسمع زلیخا رسید بیچاره را ضربت محبت بسنده نبود که زخم ملامت می بایست و غمناک شد گفت اگر خاموش مانم ملامت زیاده کنند دعوتی ساخت آن زنان را حاضر کرد و هر یکی را کارد و ترنجی بداد آنگاه یوسف علیه السلام را بیار استند و مویهای او را بگوهر تافتند و قبای حریر در بروی پوشانیدند و پیراهن مروارید در بر او افگندند و موزهٔ سبز در پای او کشیدند و کمربند مرصع بر میان او بستند و تاج مکلل بر سر او نهادند وقالت اخرج علیهن گفت ای یوسف یکی جمال خود را بنمای تا زبان ملامت زنان ازین سوختهٔ هجران منقطع کرد و بیت

آن کس که مرا ملامت از عشق تو کرد		چون روی ترا بدید معذورم کرد
بیت گر تیغ بنی دست از ترنج نشناسی	روا بود که ملامت کنی زلیخا را	اخرج الیهن گفتی یافتندی چون

علیهن گفت بلا آمد یوسف علیه السلام در انجا قدم خود را آورد زنان در مشاهدهٔ جمال یوسفی چنان متحیر شدند که بعدل ترنج دستهای خود را بریدند و خبر نداشتند و زلیخا در ایشان نگاه میکرد و می خندید سوال زلیخا چرا دست نبرید و زنان مصر همه دستهای خود را بریدند جواب زلیخا بچشم محبت نظر میکرد و زنان بچشم تعظیم و هیبت نظر کردند اندر یوسف فانی شدند و از خود بیخبر شدند و همه دستها بریدند جواب دیگر آنکه زلیخا در دیدن یوسف علیه السلام ریاضت پذیرفته بود اما زنان ناگاه دیدند بیخبر شدند جواب دیگر آنکه زنان مصر ملامت کرده بودند رسید آنچه بایشان رسید اما زلیخا ملامت نکرده بود سلامت ماند جواب دیگر آنکه زلیخا در حمایت دوستی دوستش نگاه داشت چنانکه کوه موسی علیه السلام در حمایت محبت نبود لاجرم پاره پاره شد اما دل بندهٔ مومن در حمایت محبت ست سی صد و شصت تیر نظر را تحمل میکند جواب دیگر آنکه زلیخا در محبت یوسف علیه السلام همه یوسف بود یوسف را از یوسف هیبت از کجا باشد و مقصود این بود که چون زلیخا با کرم مجازی

در مقام عشق بازی یوسف علیه السلام را چنین جلوه میکند پس حق تعالی باکرم حقیقی میخواست تا در شب معراج
حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیه وآله وسلم را بر همه خلقان جلوه دهد زیراکه از عرش تا ثری هیچ ملک مقرب و
نبی مرسل نبود الا صفت و نعت حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیه وآله وسلم با وی نگفته بود روز ازل فرشتگان را
گفت که آنچه من دانم شما ندانید یعنی در میان اینها حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیه وآله وسلم ست تا این همه
گناهان اینها در گذریم بدوستی او گذریم و با همه پیغمبران عهد کرد که امتان خود را بگویند که اگر زمان او را دریابید
او را نصرت کنید و ایمان آرید واذ اخذ اللہ میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول
چنانچه در خبر آمده است که موسی علیه السلام چندان فضیلت حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیه وآله وسلم و امتان
وی شنید گفت اللهم اجعلنی من امة محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم پس ارواح انبیا و اشخاص ملائکه
و خلقان زمین مشتاق جمال وی شدند که ما هم دیدار این دوست را ببینیم آن وقت که حضرت رسول صلی اللہ
علیه وآله وسلم با صدیق اکبر قدم در غار اسرار نهادند از غار دری از دریا کشادند تا بر هوام زمین و خلقان دریا او را
جلوه دادند باز زمین نوشت در خبر ست که آن فرشته را که در زمین موکل ست فرمان آمد که تار گیاهی زمین را بکشد
همچنانی که رشته سفره را بکشیدن فراز آید زمین نماید اگر مراد آن بودی که زمین را نمودی او را سوی ایشان بردے
چون بر اهل زمین جلوه کرد اهل آسمان نیز منتظر جمال وی بودند و ایشان را بر زمین آمدن روی نبود که مقام عبادت
ایشان خالی میماند فرمان آمد تا او را بر آسمانها بر آوردند بر همه خلقان جلوه کردند که آن دوست ما این ست اگر
دلبجا را رسد که یوسف علیه السلام را جلوه کند ما را رسد که حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیه وآله وسلم را جلوه کنیم
این سخن دیگر استماع شما که بهزار جان می ارزد حکمت پنجم اهل تحقیق آورده اند که حکمت در بردن معراج آن بود
که تا خلقان بدانند که حال او بدنیا چون حال اوست بعقبی زیراکه هر کرا با نفس صحبت اختلاط باشد تا میان نفس
و روح جدائی نه افتد و روح بعالم علوی نرود اما حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیه وآله وسلم را با نفس صحبت و امتزاج
و اختلاط نبود بلکه او بحکم معنی همه روح گشته بود و روح او طالب شده بود بتحقیق که این معنی را پیش از وفات او
ممات نفس را با روح بمقام روح رسانیدند تا همه انبیا نفسی نفسی گویند حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیه وآله وسلم
نفس ندارند امتی امتی گویند و دیگر اینکه اگر او را نفس بودی نفس کثیف بود و کثیف را سایه بر زمین افتد چون
محمد صلے اللہ علیه وآله وسلم را سایه نبود معلوم شد که او را نفس نبود و این آیت آمد که قوله تعالی ام حسبت
ان اصحٰب الکهف والرقیم کانوا من اٰیتنا عجبًا گروهی گویند که معنی این آیت آنست که چنان
پنداری ای محمد صلے اللہ علیه وآله وسلم که اصحاب کهف و رقیم از آیات ما عجب بودند و معنی این آن بود که حق
تعالی فرمود وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین ای یمیل عن کهفهم چون

آفتاب برآمدی از کهف ایشان میل کردی تا نور از سر ایشان شعاع آفتاب را غلبه نکند حضرت محمد مصطفے
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را ازین عجب آمد آیہ ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایٰتنا عجبًا
یعنی این عجب نیست کہ نور سر ایشان آفتاب را غلبہ میکند عجب این ست کہ نفس تو آفتاب را غلبہ میکند آفتاب
بر ہمہ نفسہا سلطان ست تا نفس بر زمین سایہ افگند و آفتاب را بر نفس تو سلطانی نیست زیرا کہ بر زمین سایہ
نیست و ازین عجب تر آنکہ حال او پس از مرگ چون حال وی ست پیش از مرگ نہ بینی کہ عدت زنان او را بعد
از گذشتن او نبود و مرگ وی چون مرگ اغیار دیگر آنکہ چون نامۂ خلقان در گور با وے عرض میکنند از طاعت
شادی میکند و از معصیت عذر میخواہد درست شد کہ موت او حیات اوست و ازینجا بود کہ زبان در بار شکر نثار
او خبر و او کہ حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم زیرا کہ تا زندہ بودند از بعضے خبر داشتند و از بعضے نہ چون چشم فراز
کردند از کل احوال امت خبردار شدند اگر موت او چون موت دیگران بودی نقصان علم واجب بودے
نہ زیادت علم پس دیگران را موت بالیست تا از دنیا بروند و بمنزل برسند و ارواح انبیا نیز از نقص جد گشتند
تا بآن مقام رسیدند و نفس وی را پیش از مرگ آنجا بردند تا خلق باشند و او در مشاہدہ **حکمت ششم**
آنکہ نقل ست از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین کہ بعضے میگویند کہ حکمت در بردن
خواجہ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ چون قضاے الٰہی و حکم بادشاہی جل وعلا چنین رفتہ بود کہ شفیع امت
و سخن گوی در روز قیامت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہند بود و حل عقد اہل سعادت و شقاوت
باز بستہ بہ رای عالم آرای او بود و صولت و سیاست و وحشت و ہیبت آن روز را بعلم قدیم میدانست چنانکہ
فرمود ان زلزلۃ الساعۃ شئ عظیم و اشتغال ہر کس بنفس خود بمرتبہ می دید کہ بدیگرے پرداختن مجال نبود
و نظر بر احوال دیگرے انداختن محال می نمود لاجرم حضرت خواجہ ما را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بملکوت
سماوات بر آوردند و غرائب مکنونات در نظرش در آوردند درجات جنت و درکات جہنم بدیدند و ثواب
نعیم و عذاب الیم یک بیک مشاہدہ فرمود ہیبت و صلابت آنہا را دیدند و گذرانیدند تا چون روز قیامت
شود و صعوبت آن ظاہر گردد بر ہمہ کس دیدن آن صعب نماید تا زبان بگفتار نفسی نفسی بکشایند و بر آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دیدہ و ہیبت آن روز گذرانیدہ بآسانی گذرند امتی امتی گویند **حکمت ہفتم**
چون حضرت خداوند جل ذکرہ موسی ابن عمران علیہ الصلاۃ والسلام را بفرعون می فرستاد معجزہ خواست
عصای او را معجزۂ او ساخت تا بفرمود بمقتضاے ان الق عصاک بینداخت ثعبان شد موسی علیہ السلام
از وی بترسید گریزان شد خطاب آمد کہ خذہا ولا تخف ترس از وی زائل شد حکمت درام بالقاء آن بود
کہ اگر یک نوبت آن صعوبت را مشاہدہ نکردی در کرت ثانیہ کہ بحضور فرعون بینداختے او نیز چون فرعون

و فرعونیان تبر سید ی معجزهٔ او زائل و مختل گشتی کذالک خواجهٔ عالم ما صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج اگر امور
عالم غیب مشاهده نگشتی در روز قیامت او نیز چون دیگران خائف بودی و زبان بشفاعت عاصیان نگشودی
حکمت هشتم ای درویش حق تعالی بندگان خود را در بهشت وعده فرموده و بمشاهدهٔ دیدار امیدوار
گردانید للذین احسنوا الحسنی و زیادة و همه طالبان را باین بزمگاه مراد خوانده والله یدعوا الی دار السلام
و واسطهٔ حصول این نعمت و رابطهٔ وصول آن دولت حضرت خواجهٔ ما اند صلی الله علیه وآله وسلم و کالائی که
خریداران بآن رغبت نمایند و بقبول آن میل کنند بی تعریف دلال میسر نگردد تا دلال صاحب بصیرت بر حقیقت
کالا مطلع نباشد توصیف آن کما ینبغی نتوان کرد پس خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم که واسطهٔ وصال و دلیل
وصول بدار الجلال ست اول بدان مهمان سرای افضال و سرا پردهٔ نوال بردند و مثال اطعمه و اشربه و لباسهای فاخره
و زیورهای ظاهر یک بیک بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمودند و او را بتر غیب طالبان فرستادند تا دلالت
او بر عمیا تا خبط دعوی نباشد هر چه گوید همه از گفته و دیده باشد هر که بوید عاقبت بمنزل رسیده باشد **حکمت نهم**
بعضی دیگر گفته اند که جناب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حبیب بودند و حبیب را بر جمیع مخزونات اطلاع باید
نمی بینی ملک مجازی چون بندهٔ را مخصوص بمحبت خود گرداند خزائن و دفائن خویش را با وجلوه دهد همه را در
زیر نگین و تمکین او در آورد کذلک اول مر سید را صلی الله علیه وآله وسلم خزائن و دفائن زمین را با و نمودند زویت
فی الارض فرایت مشارقها و مغاربها پس او را باسمانها بر آوردند و ملکوت آسمانها باوی نمودند و کلید بهشت
و دوزخ در جیب جاه و مکنت او نهادند تا هر که بدولت شفاعتش مشرف گردد بر تخت فیروزی نشیند و هر که ازین
دولت و سعادت محروم ماند هرگز روی بهروزی نه بیند **حکمت دهم** بعضی علما گویند که حکمت در بردن معراج
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که آسمان و زمین از حیز عدم بفضای وجود آمدند میان آسمان و زمین
مناظرهٔ افتاد آسمان خود را بر میکشید و زمین خود را می انداخت در تفسیر بحر الدرر و در کتاب معراجین باطناب
در چند محل ایراد این مناظره بعبارات مختلفه و اشارات مولفه مبین گشته است ازان خرمن خوشه و ازان معدن
قراضهٔ درین مختصر ایراد نموده شد این ست مناظرهٔ آسمان و زمین مثلا آسمان گفت من رفعت دارم والسماء
رفعها زمین گفت من بساطت دارم والله جعل لکم الارض بساطا آسمان گفت من وجودی دارم که
هر دری که بر من دهند بچشم زمین گفت من وجودی دارم که هر بار که بر من نهند میکشم آسمان گفت مرا انوار ست زمین
گفت مرا اسرار ست آسمان گفت بیت المعمور در من ست زمین گفت خانهٔ کعبه در من ست آسمان گفت من
موضع خدمت ملائکه ام زمین گفت من موضع عبادت بنی آدم م آسمان گفت لوح المحفوظ در من ست زمین گفت
کلام الله در من ست آسمان گفت ارواح انبیا در من می باشند زمین گفت اجساد پیغمبران در من آند آسمان گفت

خراط مشیت گوی زرین خورشید را به تزویر و تسخیر تقدیر منور و مدور ساخته در میدان وجود انداخته والشمس وضحها
خراط جرم نیر ماه را گوی گریبان کرته فیروزه رنگ ما گردانیده والقمر اذا تلها وراق حکمت صحائف لطائف اوراق
اطباق ما را با عشار زرین کواکب تزاین داد که انا زینا السماء الدنیا بزینة ن الکواکب حراس حفظ و حمایت
برین قلعهٔ قلعی رنگ عالی بنیان ما هر دم سنگ بطلان در میان عساکر شیطان افگنده الا من خطف الخطفة
فاتبعه شهاب ثاقب هر شام که اعلام ظلام بر شرفات این گنبد لاجوردی فام برافرازند و مواکب کواکب مراکب
انوار سوار در میدان جولان ما در تازند و هر صباح مقدمهٔ عساکر فالق الاصباح با خزائن معاون فوز و فلاح برین
نزهتگاه قوافل ارواح بگذرند ثواقب تفرج آن بر مراقب مدارج ایوان ما بر آیند زمین گفت ای آسمان خود را
بر سکشی و از زمام انقیاد سرکشی آیت زینت خود را میخوانی مگر تفسیر آیه انا جعلنا ما علی الارض زینة نمیدانی
و آخر نمی بینی که نساج حکمت بحکم صنعت بساط بوقلمون این ساحت با مساحت مرا چندین نقوش و الوان
بچه نسق و نمط بافته مشاطهٔ قدرت در اصل فطرت زلف مفتون ریاحین مرا بر خسار عرائس بساطین بچه زیبائے
برهم تافته آخر مشاهده نکرده صحن لاله زار در فصل بهار و نسیم صبا بر روی گلزار و نغمات بلابل بر روس اشجار ترنمات
سلاسل در هنگام اثمار باری ببین که شمال با زلف تابدار بنفشه چه تصرف دارد و خط سبز سبزه بر عارض عرصهٔ
گلزار چه تکلف مینماید چشم غنچهٔ نرگس بر رخسار گلرویان باغ شگفته و خطیب عندلیب تسبیح سبحان ذی الملک
والملکوت گفته در هر گلزاری مرغان چمن مغنیان با ساز و هر مرغزاری قمریان با مطربان زیبا هم آواز
آسمان گفت ای زمین از بوستان و ریحان و از مرغان خوش الحان هیچ نیاید اگر الحان می باید نغمات تسبیح
متدرعان درع عصمت ملکی و ترنمات سوامع سکان فلکی چه کم از صوت عصفور و ترنم طیور بوستان از بوستان
من آراسته ترکجاست و گلستان از گلستان من پیراسته ترکجاست آخر مطلع مطالع من نمی شنوی که نقاش
قدرت در عرصه و ساحت من صد هزار شاخ و برگ انوار چگونه برانگیخته و هیئت هر کواکب و اختر بمثال دراهم
از سر هر برگ و شاخی چگونه در آویخته ماه با جاه در فضای صحرای من خرگاه نور در بزمگاه عیش و سرور زده عطارد
عطار وار عطر حکمت و بخور فطنت با یکدیگر آمیخته زهره که شهره شهر جمال ست در بساط انبساط من طنبور نشاط
در دست گرفته جمشید خورشید در سراپردهٔ نور بر چهار بالش ظهور و نقود شعاع و کنوز انتفاع بر روس اشهاد بر هر فرد
از افراد نثار کرده مریخ برین صفحهٔ تواریخ بر مثال نقوش و اعشار شنجرف در رنج منقش گشته مشتری که نگین
انگشتری دولت و سعادت و اجلال ست بر کلمهٔ کمال و جلوهٔ جمال بر آمده و زحل در اعلی المحل شقاوت بر رخسار
بدبختان مالیده سهیل یمنی چون خاتون ختنی دامن به تبختر کشان کرده جوزا حمائل زرنگار خود را بوقوف نور و آیات سرور
نشان نبات النعش چون عروسان با نگار و نقش بر تخت لاجوردی فام درین قصر عالیمقام من باو راز کرده مثنوی

همچنین هر یک ز اجرام سپهر ثابت سیاره چون شاه عروس	رشته از سرچشمهٔ انوار چهر دست در گردن تخت آبنوس

اینها همه خود از عالم صورت ست اما از روی معنی آخر قلعه فلکم نه محل عرش رفیع نه در حیطهٔ کرسی وسیع نه جای جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نه مسکن اسرافیل و عزرائیل نه صومعه پسر مریم نه مدرسهٔ ادریس القصه آسمان بصفات کمال و سمات جمال بر خاک شوریده حال تفوق نمود خاک غمناک سر خجالت در پیش افگنده مدت چندین هزار سال برین منوال گذرانید چون خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم از حیز عدم بعرصهٔ عالم وجود تشریف آوردند پای مبارک بر فرق زمین نهادند زمین بنازید زبان بتفاخر کشوده آواز بر کشید الآن تم فخری الکنون فخر من تمام شد ای آسمان اینک آن پیغمبری که هژده هزار عالم طفیل وجود با جود مبارک اوست و مقربان حظائر ملکوت جرعه نوش بزم شهود اوست اگرچه گوهر پاکش از ورای دوائر افلاک ست اما اصل وجود و محل نزاو بودش این مرکز خاک ست مادهٔ وجودش از من و معیشت او بر من و تربیت او در من حاصل زمین بواسطهٔ تشبث بذیل مطالب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بر آسمان فضیلت یافت و آسمان مغلوب بزاویهٔ خمول نشست بعد از ان اطباق سموات بحضرت واهب العطایات جل ذکره بنالید گفت یارب ارزقنی لقاء محمد سید الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم ای پروردگار لقای سید انبیا را بر من روزی کن عرش و کرسی لوح و قلم و بیت المعمور و ارواح انبیا و زمرهٔ ملائکه میدانند که زمین را بر من شرف نیست مگر بقدم سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و بسیار استدعا نمود که بهمین قدم خواجه کائنات صلی الله علیه و آله وسلم عرصه او را منور ساخته مشام او را معطر گردانیده او را محزون و بمانده مقرون نماند حقتعالی جل سلطانه مسألت او را اجابت نموده بوج عظمت شعار رفعت و ثار او را بر اعناق ملکی نهاده بر اطباق فلکی بگذرانیده ازین مرتبهٔ سفلی بدرجهٔ علیای دنیٰ فَتَدَلّٰی رسانید تا مراد آسمانیان بر آید و آسمان نیز از حجاب خجلت و محرومی بدر آید بنا بر آن در شب معراج فرمان شد که آن سرور را صلی الله علیه و آله وسلم بر آسمان آرند خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم بر آسمان بر آمدند زمین در ناله شد که خداوندا سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم را باز بمن رسان آسمان نیز بنالید که خداوندا چون تو بقدم سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم مرا اکرم کردی او را از من جدا مگردان جناب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم گفتند خداوندا میان این هر دو مستجاب الدعوة کیست فرمان آمد که ای سید کونین صلی الله علیه و آله وسلم تا تو بزمین بودی زمین غنی بود و آسمان فقیر بود دعای آسمان را مستجاب کردیم چون تو بر آسمان بر آمدی آسمان بقدوم مبارک تو غنی شد و زمین فقیر گشت اکنون اولی در حضرت ما آنست که دعای زمین را بسبب فقر او مستجاب کنیم زیرا که یکی از موجبات حضرت ما آنست که فقیران را بآرزوی ایشان برسانیم تا امت تو بدانند که ما ناصر فقیران و مسکینانیم درین سخن اشارت ست

ودرین اشارت بشارت ست وآن آنست که چنان ست که حقتعالی میفرماید که ای امت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ والہ وسلم شما در همه عمر خود محبت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را در دل جای کردید وشب و روز با فقر خود حاجت خود را بحضرت ما عرضه کردید از کرم ما نسزد که شما را خائب باز گردانیم رباعی

از من نسزد بدی و من خود نکنم
آنم که بجای بندگان بد نکنم
نومید مشو تو ای گنهگار ز من
اول چو قبول کرده ام رد نکنم

حکمت یازدهم بعضی میگویند که آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر اطباق سموت گذرانیده بدرجات علیات رسانیدند تا امت را بی واسطه بوی سپارد کانه یقول ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین زمین امت را باتو می سپارم اما تو در زمین بی من ایشان را می بینی بمقام قرب آئی تا ما ایشان را باتو عرض کنیم تا سپارنده را بینی نه سپرده را ببین که کیست که باتو می سپارد مبین که چیست که باتو می سپارد ای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از ما سپردن باما بودند باهمه عیبها شایسته ما بودند وباوجود همه نفسی نفسی گویند دی امتی امتی گوید درینجا سرّیست بغایت لطیف وآن آنست که همه نفسی نفسی گویند نفس حق نیست وآنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم امتی امتی گویند وامت نیز حق نیست ظاهر آن می نمود که اندر بزرگی همت وی و راستی و سروری بجای امتی امتی ربی ربی گفتی ولیکن درضمن آن سرّی ست که ربی گفتن در حیطه امتی مندرج ست زیراکه در وقت امتی گفتن ناظر همت نیست بلکه ناظر دهنده امت ست گوینده فرماید عطای که در مقام لمن ارزانی داشتی امت بود اگر دست از ایشان باز دارم استحقار عطای دوست کرده باشم لاجرم امتی امتی ورد خود ساخته واینجا لطیفه نیز هست در شرح تعرف چنین میگوید که حق تعالی دو کار عجب باین امت کرده ست یکی آنکه همه امتان را با پیشان باز گذاشت تا زنار بستند وعهدها شکستند بعد ازینکه پیغمبران ایشان بیرون رفتند تا آشتی را جای نماند لاجرم همه پیغمبران نفسی نفسی گویند چون امتان خویش را اهلیت آشتی ندیدند چون این امت را بر ایمان نگاه داشت تا اصل عقد دوستی بر جای باشد وصلاحیت صلح داشته باشد واز بهر این رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امتی امتی گویند کار دیگر از لطائف که باین امت پیش برد آن بود که اگرچه این امت باوجود ضعف بنیت اضعاف مضاعفه امم سابقه جفاکاری نمودند اما اصل آشتی را بر جای داشت وآن ایمان ست وآن جفاکاری امت نه از بهر خواری این امت ست بلکه از برای آن بود که تا دو چیز ظاهر گرداند یکے دوستی خود باین امت ودیگر جاه وشفاعت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزرگان گفته اند که التجاوز عن الجفاء علی قدر المحبة وعظم الجفاء علی قدر عظم جاه الشفیع یعنی بسیار جفا در گذشتن دلیل تاکید محبت بود وجفای بسیار بخشیدن بشفیع دلیل جاه شفیع ست **حکمت دوازدهم** آنکه خواجه عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را درزمین گاه خلوتی بود که ازان تعبیر بدین میفرمودند کہ لی مع اللہ وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل واو همواره طالب آن می بود که او را بجائی رسانند که آنچه حاصل ومقصود

آن وقت ست نقد وقت او گرو چنانکه ملک مقرب که عبارت از جبرئیل باشد و نبی مرسل اشارت بخلیل ست علیه السلام نی بلکه نبی مرسل عبارت از قالب او و ملک مقرب کنایت از روح ست که درمیان نگنجد و نقود وجود کونین در میزان وجدان خداوند بهیچ برنسنجد لاجرم که ازین منزل بی ثبات وازین مجلس چهار حد شش جهات بیرون بروند انچه مقصود بالذات بود بوی نمودند مثال حضرت یونس علیه السلام چون از گردش ایام کار دار صحبت انام خاطر ملول خاطر گشت کنج زاویه میخواست تا بفراغت دل با دوست راز بگوید و بپادشاه بی نیاز نیازی عرضه کند در خانقاه شکم ماهی خلوتگاهی از برای خدمتش کماهی ترتیب داده بتسبیح و تقدیس مشغول گردانیدند و بمراد مقصودش رسانیدند تا خواجهٔ ما صلی الله علیه وآله وسلم ازحال وی چنین خبر دادند که لاتفضلونی علی یونس ابن متی علیه السلام عروج من بجانب علو آمده و از وی بجانب اسفل یعنی در وصول بآن جناب توجه بفوق و تحت مساوی ست و در حصول آن مراد فوق العرش تا تحت الثری مستوی بیت

گفت پیغمبر که معراج مرا قرب یزدانی برون ست از حسیب	نیست از معراج یونس اجتبی قرب نی بالا و پستی رفتن ست	آن من بر چرخ آن او نشیب قرب حق از قید هستی رستن ست

و قصهٔ ابراهیم علیه السلام نیز ازین قبیل ست که همه خلوتگاه در آتش تعین فرمودند و آنجا بی مزاحمت اغیار در انجو مشغول گردانیده بدرجات اعلی و بذروهٔ علیای مقاصد و معنی رسانیدند حکمت سیزدهم بعض دیگر میگویند که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را حقتعالی مشرف بخلعت محبوبی گردانید آوازهٔ این نوازه بدروازهٔ عالم ملکوت رسید صدای این ندا در گنبد خانهٔ عالم جبروت پیچید همه مکونات بحجت حضرت جناب سرور کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات مفتخر گشتند ملاء الاعلی که در ابتدا بگفتار اتجعل فیها اظهار استغنا نموده بودند و جواب انی اعلم ما لا تعلمون شنیده بودند اکثر مفسران بر آنند که آنچه بعلم غیب حواله فرمود اشارت بوجود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بود یعنی شما از نسل آدم همه مفسدان و تباه روزگاران می بینید و من نظر بآن فرزند ارجمند دارم هر چه خلعت وجود یافته از برکت وجود او بوده و هر که محرم حرم وصول گشته بطفیل بزم شهود او بوده لاجرم چون مقصود وجود آفرینش عالم دانش و بینش وجود با جود محمدی صلی الله علیه وآله وسلم دیدند و از جناب قدس الهی ملاقات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم را مسالت نمودند خواجه رسل صلی الله علیه وآله وسلم برین اطباق نه رواق از برای تسلی عاشقان مشتاق بر آوردند تا حکمت در ایجاد آدم بلکه هژده هزار عالم دانستند و عذر خواهی آن سوال و طلب حکمت آن توانستند حکمت چهاردهم بعضی دیگر گویند که حکمت درین عروج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تا بواسطهٔ تواتر و توالی تجلیات جلالی و جمالی از مقام شنیده بمنزل دیده رسیده و از مرتبهٔ علم الیقین بسر حد عین الیقین ترقی نماید

و تجلی حق الیقین آراسته و پیراسته گردد **حکمت پانزدهم** بعض دیگر گویند که از برای آن از زین زندان برین ایوان عالی ارکان برآورند تا لطائف آخرت به بیند و دامن همت از رذائل دنیوی تمام در چیند و باقی را بر فانی از روی بصیرت برگزیند **حکمت شانزدهم** تمثیل ست که ارباب اشارت گفته و آن آن ست که دلالهٔ که واسطهٔ وصال و رابطهٔ اتصال عاشق ست بمعشوق چندانکه پیش شاه توصیف جمال و تعریف کمال عروس کند محبت آن چنان متحقق نگردد که محبوب خود را بتجلیٔ جمال و زینت کمال مزین ساخته بعاشق در مقام جلوه گری می در آید و لمعات انوار جمال بی واسطهٔ اغیار ربطالب وصال نماید کذلک ای محمد صلی الله علیه واله وسلم مدتی ست که آوازهٔ حسن و جمال و دبدبهٔ جاه و جلال ما را از جبرئیل علیه السلام میشنوی و تعطش زلال از ینابیع قل رب زدنی علما آب حیات میجوئی اکنون برخیز و واسطه بر انگیز نی بلکه واسطه از میان بردار که حسن و جمال ما بزیور کمال آراسته و نقاب احتجاب جلال از چهرهٔ عروس جمال برداشته و بحار مالامال افضال موج وجود بر اوج عالم شهود بر آورده و در وحدت ذات از کثرت صدق و صفا مجرد گشته **بیت**

ساقی می ناب برگرفته · هر تو شراب برگرفته
عکس رخ خویش دیده در جام · هر که می ناب برگرفته
هان گر سر عشرت ست پیش آی · کان یار نقاب برگرفته
روشن شد از آن سراچهٔ دل · کان ماه حجاب برگرفته

حکمت هفدهم بعضی دیگر گفته اند که حق تعالی میخواست که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم را بجمیع اقسام وحی مشرف گرداند و افضل ترین اقسام او آن ست که بی واسطهٔ جبرئیل علیه السلام باشد چنانچه سابقه مذکور شد و مفسران گفته اند که آیت آمن الرسول از آن قبیل ست که بی واسطهٔ جبرئیل علیه السلام از ملک جلیل جل جلاله در شب معراج می شنید و مراد است از حضرت می طلبید و نوید اجابت میرسید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا الی آخر سوره و درین باب لطائف بسیار در رسالهٔ شریف الاوقات در باب معراج ایراد کرده ایم فلیطالع ثمه پس حکمت در بردن معراج خواجهٔ عالم صلی الله علیه واله وسلم آن بوده باشد که این آیهٔ کریمه بر خودی خود بر آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بخواند **حکمت هژدهم** نقل ست که در میان ملائکهٔ اعلی گفت شنیدی در میان آمده بود و سوالی چند بایکدیگر در معرض عرض در آورده بودند و جواب شافی حاصل نمی آمد گویند که مدت چهار صد هزار سال این گفت و شنید در میان بود و جواب آن نمی یافتند تا آن سید برگزیده و این نور هر دو دیده صلی الله علیه واله وسلم عرصهٔ این عالم را بوجود خود مشرف ساخته همای وار سایهٔ دولت بر سر این خاکساران دامن آخر الزمان انداختند چون شمهٔ از وصف کمال و نعوت افضال او بر ملاء الاعلی و کروبیان عالم بالا ظاهر گشت دانستند که این حل مشکلات بازبسته باشارت این خواجهٔ کائنات علیه افضل الصلوة خواهد بود حق تعالی بنا بر استدعای مقربان خواجهٔ هر دو جهان را صلی الله علیه واله وسلم بر بام آسمان کن فکان بر آورد

وجواب مسائل ملاالاعلی کما یجب وینبغی برایشان املا فرماید واین گره فروبستهٔ ازکار ایشان بکشاید وتقریر آن مسائل وجواب شافی آن عنقریب درمحل محمود مبین برسائل وافی میگردد انشاء الله تعالی **حکمت نوزدهم** حکمت دربردن معراج خواجهٔ عالم صلے الله علیه وآله وسلم بمعراج چنانچه امام جعفر محمد ابی صادق رضی الله عنه میفرماید که آن بود که حقتعالی میخواست تا آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم را بتعلیم اذان مفتخر گرداند چون ازطبقات سموات درگذشتند وعرش وکرسی ولوح وقلم درنوشتند بحجاب خاص رسیدند ادورا ی حجاب فرشتهٔ بیرون آمد بابانگ نماز بدستوری که حالا معروف ست بگفت وآنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم استماع فرمودند واین واقعه نیز بشرح وبسط درمحل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **حکمت بستم** حکمت دیگر دربردن سرورانبیا را صلے الله علیه وآله وسلم بمعراج آن گفته اند که تاقدم او برهمه بزرگان وارکان مملکت متحقق گردد اول دربیت المقدس امام انبیا گردانیدند تافضل او برایشان ظاهر گردد بعدازان دربیت المعمور امام فرشتگان گردانیدند تافضل بر فرشتگان متحقق گردد درزمین اورا درشرق وغرب به پیغمبری فرستادند بعثت الی الخلق کافة تاهمه افراد انس وجن را حاکم باشد وپادشاه باشد پس حکمت درمعراج اظهار فضل خواجهٔ باشد صلے الله علیه وآله وسلم برجمیع مکونات **حکمت بست ویکم** آنکه نقل ست که چون نور خواجهٔ عالم صلے الله علیه وآله وسلم پیش از سائر خلائق از نور احدیت خود بیرون آورد سه مقام ازبرای وی نصب فرمودند مقام هیبت ومقام لطف ومقام قرب هزار سال درمقام هیبت بداشت تامودب گشت هزار سال درمقام لطف بداشت تامنبسط گشت هزار سال درمقام قرب بداشت تاباحق تعالی انس گرفت چون آن روح پاکیزه را ازان مقام بقالب درآوردند مشتاق آن مقام گشت چنانکه اورا آرام وقرار نماند چنانچه آتش راکه برافروزند اضطراب وحرکتے میکند ومیل بجانب علو دارد آن چیست ازشوق حب وطن ست ازانجاکه آمده بازرجوع نماید ومرغے راکه ازباغ بوستان گرفته بقیدی محبوس گردانند می تپد وخودرا برزمین می زند آن همه ازاشتیاق وطن اصلیٔ اوست **بیت**

بازشاهی تو درین دامگه آرام مگیر	سوی شهباز بپرز انکه وطن میطلبی
برسر عرش و دیدم که بگو یار کجاست	گفت باتست شب وروز من میطلبی
عاقبت پرده برافگند که هان پیشتر آی	جام می گیر اگر شرم شکن میطلبی

القصه چون روح مبارکش را اول درمقام هیبت بگداختند وبلطف پرداختند وبقرب بنواختند ودراشتیاق همان مقام درقالب قرار نداشت وجویای آن قرب بود وجان را بمقام قرب بردن بی بدن جهت نداشت که اگر کالبد بی جان ماندی ازنصب آیات شریعت عاجز آمدی لاجرم نفس لطیف سرانجام بردند چون نفس ذوق مقام سرایافت خاطرش هم آنجا فرود آمد گفت جای خوش ست ازینجا نروم بازنگردم ازان معنی بدین عبارت تقریر فرمودند که

دنی فتدلی خطاب آمد که ای حبیب من صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر تو طالبان را راہ نمائی کہ نماید واگر تو ابواب معرفت وجود عارفان نکشائی کہ کشاید

مثنوی از یک دم تو ہزار خستہ | ہر یک ز ہزار رنج رستہ
اگر مردہ بود وگر کہ مجروح | یابد ز تو این شفا راین روح

ای درویش مثل خواجۂ عالم صلے اللہ علیہ والہ وسلم مثل باز بود بازی را بہزار دینار خرند و بوی کنجشکی صید کنند کہ بدر ہمی ہم نارزد ای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تو باز مائی کنجشکی چند کہ عبارت از امت تو اند با تو صید خواہم کردن چون تو اینجا باشی ایشان را کہ آرد

بیت تو باز عشقی ور زمین فی مرغکی ای دانہ چین | از بہر صید این چنین از دست شد پریدہ

ای درویش خواجۂ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در دامگاہ صید بودند وہم صیاد مرغی بودند از آشیان اکرمکم اللہ پرواز کردہ در صورت صیادی بعثت الی الاسود والاحمر گرد کائنات پرواز میکرد تا عاقبت مرغ وصال را موسی علیہ السلام خواست کہ با تیر کمان ارنی انظر الیك صید کند نتوانست صید کردن از انکہ تعزز در اوج کبریای لن ترانی آشیانہ داشت بصد ہزار عز تا ز نشست را از وی باز دادند کہ الم تر الی ربك پس

ہمون مرغ بود وہمون دانہ وہمون شمع بود وہمون پروانہ بیت

شوریدہ و سرگشتۂ کار تو خوشیم | محنت زدگان روزگار تو خوشیم
ما در غم خویش غمگسار تو خوشیم | صیاد نئیم ہم شکار تو خوشیم

باب پنجم در بیان فضیلت شب معراج وعجائبات وغرائبات آن

مشتمل ست بر سہ حکمت وتفسیر سی حروف ہجا حکمت اول نقل ست از تفسیر امام یعقوب کشافی حکمت چہ بود کہ حضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را شب بردند و درین چند وجہ ست وجہ اول آنست کہ شب از روز فاضل تر بود زیرا کہ شب نتیجہ بہشت ست و روز نتیجۂ دوزخ ست چون حق سبحانہ وتعالی بہشت و دوزخ را بیافرید ہر دو منور بودند زیرا کہ آتش دوزخ در اصل خلقت سیاہ حق تعالی بفرمود تا روشنائی را از آتش سلب کردند روز را از ان روشنائی بیافرید و بفرمود کہ ہر کجا در بہشت تاریکی بود بیرون آوردند و شب را از ان ظلمت بیافرید نمی بینی کہ در روز ہمہ رنج و مشقت ست و در شب ہمہ آسایش و راحت ست قولہ تعالی وجعلنا نومکم سباتا وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النہار معاشا وہذا بیشترین کشف احوال انبیاء و اولیاء در شب بودہ مثل الخلیل والکلیم علیہما السلام و مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را ہم شب بردند تا صدیق از زندیق پدید آید شب نتایج جنت ست شب از ریاض جویبار سرای نعمت ست شب فراغتگاہ مشتاقان ست شب وقت عذر خواستن عاصیان ست شب رونق بازار عاشقان ست شب وقت مناجات صادقان ست بیت در روز اگر غم نیاید محرم شب ہست غمت مرا بیش چہ غم بہشتیان ہر عطائی کہ در بہشت یابند بخلوت شب یابند چون آفتاب برآید روز عوام درآید چون شب آید روز خواص درآید حکمت دوم نقل ست از کتاب معارج النبوہ تصنیف مولانا معین الدین آوردہ کہ در اختیار شب

آنکہ شب پردۂ اسرارست ومحرم ہمدم یاران غمگسارست پردۂ عصمت ست جذبۂ رحمت ست باغ یقین ست
چمن ان المتقین ست تخت وتاج اولیاست بخت ومعراج انبیاست سجدہ گاہ عبّادست خلوتگاہ زہادست بیت

شب خلوت خاص عاشقان ست معراج قلوب اہل شوق ست	شب محرم راز خستگان ست تاراج کروب اہل ذوق ست

جرعۂ از مخترعات معین مسکین مسجع در فضائل شب بشنو

قرارت فرمود تسبیح آیات کلام ربانی جل وعلا وتحقیق کرد بدان ای درویش کہ فضائل شب بسیارست و
خصائص او بی شمار وتفصیل این اجمال آنکہ **الف** آرام وقرار ارباب اضطرار واصحاب انتظار در شب ست
وجعلنا الیل لتسکنوا فیہ **با** بہجت صائمان تبیین للصائم فرحتان درحین تعیین افطار در شب ست
ثم اتموا الصیام الی الّیل **تا** تجلیات انوار جمالی وجلالی در مرایای مظاہر وآثار در شب ست فلما جن علیہ
الیل راٰی کوکبا **ثا** ثواب بی حساب احیای شب میمون لقبی نہ برابر ماہی بلکہ بہتر از ہزار شب ست لیلة
القدر خیر من الف شہر **ج** جود وسخای عطای بی ریای مخفی از نظر اغیار در شب ست ینفقون
اموالہم بالیل **ح** حلاوت طاعت مطیعان در شب ست قم الیل الا قلیلا **خ** خزائن عبادت اہل سعادت
باقبال یاور بار در شب ست امن ہو قانت اناء الیل **د** دبدبہ تسبیح مسبحان عالیمقدار در شب ست وسبحہ لیلا
ذ ذوق قرارت مقربان شیرین گفتار در شب ست یتلون اٰیت اللہ اناء الیل **ر** راحت جراحت بندگان فرسودہ
روزگار وسرمایہ استراحت درماندگان سوگوار در شب ست ہو الذی جعل لکم الیل لباسا والنوم سباتا
ز زینت وتجمل وسکون وتحمل وفرحت معیشت صدق وتوکل را دوام واستمرار در شب ست وجعلنا الیل سکنا
س سودای خواب در دیدۂ انوار در شب ست ومن اٰیتہ منامکم بالیل **ش** شرف نزول قرآن گوہربار
عرفان نثار در شب ست انا انزلناہ فی لیلة القدر **ص** صولت وہیبت وحلول اسرار درال ول شب تار
در شب ست ان ناشئة الیل ہی اشد وطأ واقوم قیلا **ض** ضیای بواطن معانی مساکن متہجدان قائم
شب زندہ دار در شب ست ان ربک یعلم انک تقوم ادنیٰ من ثلثی الیل **ط** طرب ونشاط ارکان بانبساط
دولت یار در شب ست ومن الیل فسبحہ وادبار السجود **ظ** ظہور روشنائی آشنایان اظہر من الشمس و
ابین من النہار در شب ست واٰیة لہم الیل نسلخ منہ النہار **ع** عشرت مومنان مرتاض روزہ دار
در شب ست احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم **غ** غبطت مواعدت روز بازار مشتاقان دیدار
در شب ست وواعدنا موسیٰ ثلثین لیلة **ف** فتح وظفر بنظر بے خطر وخطاب ملک اکبر موسیٰ علیہ السلام
وخلاص مومنان از کفار در شب ست فاسر بعبادی لیلا **ق** قافلہ سالار مخدوم مہاجران وانصار متوجہ

قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال و استظهار در شب ست فتهجد به نافلة لك ک کفایت لوط علیه السلام آن پیغمبر بزرگوار در شب ست فاسر باهلك بقطع من الیل ل لذت مناجات ابرار و ذوق طاعات حضرت پروردگار در شب است اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل م معرفت حقائق اسرار و سرائر فاعتبروا یا اولی الابصار در شب ست و من آیته منامکم بالیل ن نور سرور و نور شهود در جبین مبین بندگان نماز گذار در شب ست من کثر صلوته بالیل حسن وجهه بالنهار و وجاهت قسم باری تعالی جل ذکره بر سبیل تکرار در شب ست والیل وما وسق والیل اذا عسعس والیل اذا یغشی والیل اذا سجی ه هیبت رخسار اسرار مشبه بظلمت شب تار و مثل بسواد لیله داج زنگبار در شب ست کانما اغشیت وجوههم قطعا من الیل مظلما لآلی معانی تدبر و تفکر در آیات بینات صنع آفریدگار در شب ست وبالیل افلا تعقلون ی یمن و برکت سفر سید ابرار و سند اخیار اعنی محمد مختار صلی الله علیه وآله وسلم بحریم حرم بارکردگار در شب ست سبحان الذی اسری بعبده لیلا قال والدی رحمة الله علیه فی فضائل الیل والشمائل غزل

خوان نعم بنهاده بین بهر صلای نیم شب ‌‌— دست کرم گسترده بین بهر عطای نیم شب

وقت وصال دوستان در نیم شب دیدم چنان ‌‌— ای خشم جان عاشقان بادا فدای نیم شب

هر نیم شب تیر دعا بر چرخ هفتم می زدم ‌‌— کان کارگر آمد مگر تیر دعای نیم شب

هر نیم شب آید ندا از بارگاه کبریا ‌‌— بکشای گوش هوش را بشنو ندای نیم شب

گوید که هل من تائب جوید که هل من مذنب ‌‌— جوید که هل مستغفر در انتهای نیم شب

تا توبه بپذیرم ازو وین جرم برگیرم ازو ‌‌— او داند از من من ازو اندر خلای نیم شب

هم عید بین هم قدر بین هم صدر بین هم نور بین ‌‌— هم شمس بین هم بدر بین در تنگنای نیم شب

هم تاج بین هم باج بین هم جسم جان تاراج بین ‌‌— هم لیلة المعراج بین رو بر سمای نیم شب

هان ای فراهی کار کن شب نالهای زار کن ‌‌— دل مرده را بیدار کن از نالهای نیم شب

حکمت سوم در بردن معراج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب نقل است از کتاب معراجین معنی سبحان الذی اسری بعبده آن ست که چون خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم مست شراب محبت گشتند و قصد عالم قربت کردند بحکم آنکه مستی سستی آرد از غایت قلق و شوق برخواستی و بنشستی و در بیابان عشق و در راه حیرانی و سرگردانی ظاهر میکردند لطف محبوب وجود او را در هودج عزت نهاده بر سر چهار سوی بازار عشق که مر آنرا بیت المقدس خوانند برد تا درد دل عاشقان قدیم بیند و حیرت ایشان مشاهده کند چون بردن خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم از کعبهٔ معظمه تا مسجد اقصی امر عجیب بود پس بدان ثنا گفتن بر خود سزا بود و اضافه کردن

بخود روا بود که سبحان الذی اسری بعبدہٖ لیلا و معنی دیگر در اسری بعبدہٖ آنست که چون از راه دوستی مغایرت از میان دو دوست مسلوب شود هر آینه محبوب محب گردد و محب محبوب شود و فعل او بدین مضاف بود و فعل این بدو مضاف گردد حق تعالی خواست که تا اہل عالم بدانند عقد محبت میان احد و احمد مؤکدہ است و عہد دوستی مؤبدہ وفرموده که ومن یطع الرسول فقد اطاع اللہ و از کمال محبت در عالم صورت فعل مصطفی را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بخود اضافه کرد که وما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمٰی و در عالم معنی بحکم و انا الیہم اشد شوقا سیر و سلوک اورا با سرای حضرت خود بخود اضافه کرد بدان بر خود ثنا گفت که سبحان الذی اسرٰی بعبدہٖ لیلا معنی دیگر در اسرٰی بعبدہٖ آنست که حضرت ذو الجلال بر خود دانا و بینا ی احوال ست و جمال و جلال وکمال و بہا و مجد او بر کمال پس هر آینه محبت او ہم خود او تا سرمایه سواہ ظاہر شود و ارادت لم یزلی او آن بود که پر تو جمال و جلال خود بر دیدہ محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قابل و مستعد بود جلوه کند تا عشق او بیفزاید و شوقش زیاده شود و اورا از عالم بشریت بعالم نبوت آورد و از عالم نبوت بعالم رسالت آورد و از جهان رسالت در اولوا العزم در آورد و پس بر سریر عزت و اصطفا بر آورد و پس محرم حرم خود گرد پس در خلوتخانه قربت ابیت عند ربی بارش داوند تا بوعد وصل حاضر شد و ہم بدو مراد در انا ظر شد پس آمدن اورا اضافه بیرون خود کرد بدین معانی بر خود ثنا گفت که سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِہٖ لَیْلًا بیت

در عالم عشق گر قیامم تو براوست	واندر همه حال اعتماد تو براوست
در عالم تو هر آنچه آید در دید	گویند جهانیان که از عالم اوست

معنی دیگر در اسرٰی بعبدہٖ لیلاً آنست که چون قطره از قطرات باران در بحر محیط افتد هر آینه گم شود بوی اشارت نتوان کرد اما چون بتلاطم امواج بر سر آید هوا او را چون مشاکل خود بیابد بذروۂ اعلی بر کشد ظهور یابد چون این معنی در ذهن مقرر شد بباید دانست که خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در آوان استہلاک چون قطره در بحر موج عشق گم گشتند محب و محبوب که وصف ذات قدیم اوست بتلاطم بحر عشق وجود گم شده اورا در ظهور آورد و اورا بخود کشید و در بارگاه قدیم برادر کشاد و نقاب عزت از جمال با جلال بر داشت و در خود فرمود کما لم تزل الی ربک بدان بر خود ثنا گفت و اظهار اورا از لجۂ بحر عشق بخود اضافه کرد که سبحان الذی اسرٰی بعبدہٖ لیلاً رباعی

آن قطره که از عشق همی دریا شد	یک موج از آن بگنبد بالا شد
تحقیق بدان که اندرین ملک عظیم	هر چیز که نہان ست بدو پیدا شد

ایضاً معنی اسرٰی بعبدہٖ آنست که در عالم تحقیق محب چون در خود نگرد محبوب را بیند چون در محبوب نگرد خود را بیند المؤمن مرآۃ المؤمن زیرا که وجود او مشاہدہ وجود این مشاہد اوست گاه او شاهد و این مشاهد

و گاه آن مشاهد و این شاهد پس أسری بعبده عبارت از چنین معنی بود رباعی

ای آنکه ترا ز حسن من هست خبر
خواهی که بیابی بمن امکان نظر
آن آئنه که قابل عکس من ست
آن روی محمد ست در وی بنگر

ایضا معنی أسری بعبده آن ست که سایه را در نظر بنده و هست نماید اما نباشد بلکه هستی او مضاف بذاتی باشد زیرا که سایه بی ذات نباشد اما روا بود که ذاتی که بی سایه بود در عالم صورت چنانکه در نقل صحیح آمده است که ذات مطهر نبوی حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم را سایه بر زمین نیفتادی زیرا که ذات مقدس او صلی الله علیه وآله وسلم آفتاب آسمان رسالت بوده و ماه فلک جلالت و مر آفتاب و ماهتاب را سایه نبود دیگر آنکه خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم روح صرف و قالب مطهر وی در صفات مشاکل ارواح دیگران بود زیرا که قالب مطهرش بمحلی رسیده که ارواح دیگران در آوان کشف بدان نرسیده و ملک که روح مجرد از تقرب آن حذر کرد که لو دنوت انملة لاحترقت بالی و سایه را از جسم کثیف تصور توان کرد نه از روح لطیف دیگر آنکه خواجه کائنات صلی الله علیه وآله وسلم نور مقدس بود و خلق نوری من نوره اشارت بدان است کما حکی عبارت از ان ست و در کلام مجید آمده که قد جاءکم من الله نور ولکن جعلناه نورا پس تصور سایه از نور از خرد دور بود دیگر در خبر آمده ست که آدمیان بر هیاتی باشند که از هیاکل ایشان سایه ساحت بر عرصات نیاید یعنی امام حجة الاسلام محمد غزالی در کتاب مضنون علی غیر اهله آورده است که پیش ازین جوانمرد سید بشر صلی الله علیه وآله وسلم بهیاتی بوده که دیگران در عقبی خواهند بود صحبت اخیار را زیرا که امور آن جهان هر آینه درین جهان نباشد تا عقل بدان اعتراف تواند نمود دیگر آنکه ذات مقدس خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم سلطان کائنات پادشاه موجودات بوده و من یطع الرسول فقد اطاع الله سر این معنی ست و در خبر آمده است صحیح که السلطان ظل الله فی الارض سلطان سایه لطف حق سبحانه و تعالی ست در زمین سایه را سایه نبود پس او چون سایه لطف الهی بود اگر سایه را ذات بخود اضافه کند روا بود و اگر باختیار آن بر خود ثنا گوید سزاوار بود سبحان الذی اسری بعبده لیلا رباعی

ختم ملکوت مانده در خانهٔ اوست
آن شاه فرق عرش آستانهٔ اوست
نه طارم و هشت جنت و هفت اقلیم
کمتر زیکی کنگر کاشانهٔ اوست

باب ششم در بیان آمدن جبرئیل علیه السلام بامر ملک علام و آوردن براق شریف اخلاق و ابتدای عروج که از کدام جای و از کدام خانه و کدام ماه و کدام شب بود

مشتمل ست بر چهار فصل

فصل اول در ذکر آزار یافتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از عم خود ابو لهب

وآمدن بخانهٔ امهانی و پرداختن آن جناب رسالت مآب بجهت استراحت در خواب

حاوی بر هفت لطیفه است **لطیفهٔ اول** نقل ست از کتاب بحر المکاشفی تصنیف ابو لیث سمرقندی که مصداق در بردن معراج آن بود که پس از وفات حضرت بی بی خدیجهٔ کبری رضی الله عنها بود گویند که تا خدیجه بود دست کفار عرب بیاران واقربای آنحضرت دراز نشده وتا ابو طالب زنده بود هر دشمنی که قصد رسول صلی الله علیه وآله وسلم کردی ابو طالب شمشیر در کمر حمائل کرده بکوه ابو قبیس برآمدی وآواز بر آوردی که یا آل هاشم وبنی عبد المطلب همه جمع آمدندی وگفتندی که ای سید عرب حال چیست ابو طالب گفتی برادرزادهٔ مرا نصرت کنید ابو جهل وابو لهب وجملهٔ اهل قریش را زهره نبودی که یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را ضرری رساند چون ابو طالب از دنیا برفت حال دیگر گشت وجفای کافران متواتر شد روزی سید کونین صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه حرا بودند شبانگاه بیامدند گذر بر در سرای ابو جهل بود ابو جهل با خیل وحشم وخدم در پیش بوده ابو جهل وابو لهب دران روز باهم نشسته بودند چون چشم ابو جهل لعین بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم افتاد گفت یا محمد علیه السلام وقت آن آمد که این دعوی بیهوده را بگذاری چه مهتری ست که شب و روز بگرسنگی میگذاری چون ابو لهب از ابو جهل این سخن بشنید ابو لهب علیه اللعنه گفت ای سید عرب تو با یتیم چه سخن میکنی واندازه دی ما میدانیم که با وی از بزرگ کرده ایم ابو لهب از جای بر جست وپیش سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بدوید بسی ناسزاها گفت وآن بدبخت لعین سنگی برداشت وبینداخت وبر ساق پای مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم زد پای مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مجروح شد وخون روان گردید آنزمان در افق اعلی یک مقرب نماند که آب از دیده نبارید **ابیات**

دران دم زد و بنال شاه عرب بزد ساق پای رسول امین	بیامد دوان آن سگ بولهب روان گشت خون مبارک ازان	بینداخت بگرفته سنگ از زمین زمین گشت مانندهٔ ارغوان

واین خبر بصدیق اکبر رضی الله عنه رسید بیامد ودید که خون از ساق پای مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم روان شده طاقت نیاورد وخواست که تیغ حمائل کند وبسوی ابو لهب لعین رود سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم اورا نگذاشتند وگفتند که ای ابی بکر وقت محنت ماست خدای تعالی بر ما مقربان افق اعلی را جلوه کرده است ومن نیز مقربان را گواه گرفته ام فردای قیامت چون عاصیان امت من پای بر صراط نهند زبانیهٔ دوزخ خواهند که ایشان را نگذارند وبر دوزخ اندازند ومن بگوشهٔ صراط استاده باشم گویم الٰهی بحرمت خونهای ناحق من که گناه امت من درگذاری وپایهای امت مرا بر صراط نگهداری وبسلامت بگذرانی **بیت**

بدو گفت سید ایا یار من که هر کس بجائی فرو مانده زار	بکن گوش اینجا تو گفتار من رسند امتان بر صراط دقیق	دران دم که محشر شود آشکار نهند اندران جا قدم بر طریق

بگویم ایا قادر ذو الجلال	که خوانم روان کروه اهل ضلال	بحق همان ای خدای جهان
سلامت بهمه امتان بگذران		

پس صدیق از حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عذر خواستند

لطیفهٔ دوم نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین که راویان اخبار نبویه و ناقلان آثار مصطفویه صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در معراج آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایات متعدده وحکایات متنوعه ایراد فرموده در وقت آن نیز اختلاف نموده اند اکثر علما برانند که معراج در ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت واقع شده وبعضے دیگر گویند که پیش از هجرت بیک سال پنج ماه برین تقدیر در ماه شوال یازدهم بوده باشد وبقولی در شب بست وهفتم رجب بوده ومحدثان برین قول رفته اند وبروایتی در بست وهفتم ماه ربیع الآخر وبروایتی در هفدهم ماه مبارک رمضان در سال دوازدهم از بعثت بوده وبعضے برانند که بعد از بعثت به پنج سال این صورت روی نموده واکثر برانند که در شب دوشنبه بوده چون آنحضرت از جفاکاری ابولهب لعین دلتنگ شدند گفتند دستے بایستے که غمهای دل خود بادی بگفتمی ویاری بایستے که غمگسار ما بودی انگاه روی مبارک بخانهٔ امهانی نهادند بیک قول امهانی دختر ابو طالب خواهر شاه مردان امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجهه بود ومیان ایشان حرمت رضاع بود وبیک روایت امهانی عاتکه بنت عبد المطلب ست عمه حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وبروایتی بعد از نماز شام وبروایتی بعد از ادای خفتن آن سر حلقهٔ اولو الالباب دربزد امهانی را در وقت شام صبح سعادت رُوے نمود امهانی بیرون آمد شاه انبیا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را دید که بر در ایستاده از فرح در خانه نگنجید **بیت**

امروز صبح ما چه مبارک دمیده بود	کان شاه رابدل شده کان دل کشیده بود

انگاه گفتند ای عمه مهمان خواهی امهانی گفت هزاران دل عمه فدای خاک قدم اینچنین مهمان باد **رباعی**

ما کوره دل بر تو پیاپے بزنیم	وانگه ز جگر بر تو کبابے بزنیم
روزی که بخواهی آمدای دوست بگوی	تا بر گذرت ز دیده آبے بزنیم

انگاه قدم مبارک در کلبه ام هانی نهادند واز سر تلطف ودلداری پرسیدند که ای عمه در کلبه چه داری گفت سیدا در آید که این کلبه از آن شماست وهرچه در کلبه دارم آن نیز از آن شماست **رباعی**

این جرعهٔ سودای تو هر خس نخورد	الا دل پیش من که واپس نخورد
مهمان من سوخته نانے هرگز	زین ترس که نان سوخته کس نخورد

یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شما پوشیده نیست که عورت بیوه ام در کلبه نه مایه دارم ونه میوه دارم درویشان را جگر بریان شده ودل کباب گشته وآب آب چشمها باشد اگر مهمان شوید از رشته تتماجت میسازم

وانزد و دیده نهاده در وی اندازم آن آفتاب ماه شگاف ذره پروری گردند و آن نخل قامت خسته نوازی فرمودند دعوت اورا اجابت نمودند و برکت آنکه دل غمنه بیوه را دریافتند پایه عزت او بالا گرفت و بقاب قوسین رسیدند و حاسدان از غیرت در کشاکش جان کندن که عبارت از نزع ست افتادند امهانی میگوید که نان جوین و کوزهٔ آب پیش بردم خواجه آنرا به تبرک تمام بخوردند بعد از ان پهلوی مبارک بر بوریا نهاده در خواب شدند امهانی گفت مخدوم من در خواب و مکه پر از دشمن و خانه من خالی دری و در بندی ندارد و نباید که کسی خبر یابد بقصد حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کند باید که من امشب پاسبانی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکنم لطیفهٔ سوم در تفسیر زاد المذکرین آورده است که امهانی شمشیر ابوطالب را در کمر حمائل کرده به پاسبانی آن سرور باستاد گفت اگر دشمنی قصد رسول خدا کند جان خود را فدای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکنم آن زن مردوار گرد سرای پاسبانی میکرد رباعی

دیدار ترا نثار جان باید کرد		این کار برسم پاسبان باید کرد	
پس هرچه تو گوئی همه آن باید کرد		جان در سر کار دوستان باید کرد	

بروایت دیگر ما در تفسیر مطالع دیده ایم که امهانی دوک از سر حرخه بیرون کشید و در دست گرفته در گوشه پنهان شد باستاد و گفت اگر کسی سعی خواجه عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تیزی نگر دمن باین دوک دیده هاش را بیرون کنم رباعی

تا پای شوم دیده سوی تو ردم		جز بر سر کوی تو بکوی نروم	
لائق نه ام ای دوست فدایت گردم		ای کاش فدای بندگان تو شوم	

لطیفه چهارم نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که اکثر محدثان قائل باین روایت اند که دران شب آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بخانهٔ امهانی بودند و آن خانه میان مروه و صفا ست و آن داخل حرم ست در آوان کفالت ابوطالب آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دران خانه می بودند باین معنی آن خانه را بخود اضافه فرموده گفته اند که در خانهٔ خود می بودم در روایت چنین ست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز خفتن را گذارده بودند و چشم مبارک بخواب بود و دل در مقام توجه بجناب قدس الٰهی اطمینان پذیرفته و نظر عنایت بجانب خاکساران امت تحقیق یافته بیت

بصر در خواب دل در استقامت		زبانش امتی گو تا قیامت	

لطیفهٔ پنجم نقل از کتاب ملحوظاست که حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانهٔ امهانی خواهر امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ خفته بودند دران شب گلیم پوشیده چون حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گلیم پوشیده بودند جملهٔ فرشتگان را امر شد که از حجاب عظمت تا ایشان گلیم بپوشند چون همه ایشان پوشیدند سر در سجده نهادند گفتند الٰهی ما را آگاه کن که بموافقت کدام نیکبخت ست فرمان آمد

که بموافقت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حبیب ما امروز درویشی اختیار کرده گلیم بپوشید اگر رسول صلی الله علیه وآله وسلم درویشی قبول نکردے وبرکت درویشی او بعالم نبودی هیچکس سلامت نماندی بلکه هلاک شدے ازرسول صلی الله علیه وآله وسلم است که گلیم وصوف پوشیدن سنت انبیاست وآن زمان کسی را از انبیا واولیا حاجت ومهم پیش آمدی درحال گلیم وصوف را پیش داشتندی وبحضرت بی نیاز جل ذکره مناجات کردندے گلیم وصوف را شفیع آوردندی خدای تعالی آن مهم را بکفایت رسانیدی از برکت گلیم وصوف لطیفهٔ ششم در معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که معهود چنان ست که مرقع داران مقام انوشت در کنج زوایای نجال بوقت حضور فحول رجال در محب متوازی میکردند القصه چون مبارزان میدان مردی ومردمی بسبزه زار افلاک گذری میکردند ومقنعه دار حجرهٔ چهارم در کنج زاویه عین حامیه گرنخیت آرے آفتلے که نور عاریتی وارد با نور حقیقی چه مقاومت نماید اول ما خلق الله تعالی نوری کجا برآید امضا در تمثیلی مبین گردد.

ای درویش قاعده ایست بین الناس وضابطه بی شائبهٔ التباس چون عقد نکاح میان عروس وشاه منعقد گردد وقواعد معاقد محبّت بینهما استحکام پذیرد چون وقت زفاف در آید چندان توقف نماید که تا شب در آید ودست فلک جلباب ظلمت بر چهرهٔ خلقت فرو گذارد پاسداران قل من یکلؤکم باللیل والنهار عرصه بساط روزگار را از نامحرمان اغیار پاک گردانند مواج افواج متحرکان از جهت کن فکان ساکن گردند وطیور باذکار خود قرار گیرند وخوش باکام وجام خود آرام یابند مشاطهٔ که دلالهٔ وصال ست آن عروس صاحب جمال را بحلیهٔ کمال وزیور اقبال بیاراسته شبانگاه در خلوتخانهٔ شاه بفرستند تا بتکلیف نقاب حشمت از جمال عزت برداشته دست موافقت در گردن مرافقت یکدیگر در آرند لاجرم خواجهٔ ما را صلی الله علیه وآله وسلم که درة التاج عروسان حرم سرای قدس بودند وحبیب عشوه نمای طربخانهٔ انس بودند دران شب فرخ لقب مشاطگان قدرت الهی جعد عروس شب را بغالیهٔ مشک وسنبل وقرنفل بیاراستند فراشان حکمت خداوندی جل وعلا شادروان زرافشان ضیا را از سر عروسی سرای عالم برداشته شامیانهٔ عباسی شام را بر سر این حجرهٔ آبنوسی فام گسترانیدند آن خلوت نشین نازنین لی مع الله را در خلوتخانهٔ دنی فتدلی بر بساط انبساط قاب قوسین بر تخت ادادنی نشانیدند ورازهاے سربمهر فاوحی الی عبده ما اوحی در گوش جانش فرو خواندند ومغنیان عالم غیب از زبان لاریب این زمزمه اش می شنوانیدند

غزل

بیا در بزم او ادنی یکی حرفی ز من بشنو	وزان اسرار ما اوحی عجب طور سخن بشنو
اگر اسرار وحدت را ز من باور نمیداری	تو گوش هوش خود بکشای بے کام ودهن بشنو
برافگن نور ظلمت را از ره بردار کثرت را	پس انگه سر وحدت را تو هم از خویشتن بشنو

گهی از شوق می نالم خبر کے دارم از عالم | رخی در خاک میمالم من ای جان راز من بشنو
جوابی میرسد هردم بگوشم من ازان عالم | که من راز تو بشنیدم تو اکنون راز من بشنو
معین برکش می باقی بنه لب بر لب ساقی | پس آنگه درد مشتاقی ازان خوب ختن بشنو

لطیفهٔ هفتم در تفسیر حقائق آورده است که والفجر بالفجار معرفت از سینهای عارفان چنانکه نقل ست که چون دل عاشق از تف عشق بسوزد و ابر شوق وصال در جنبش آید و برق جمال ازوی بدرخشد هفت آسمان و هشت بهشت و درخت سدرة المنتهی و کرسی و عرش و حجاب کبریا و قاب قوسین بلوامع جمال خود بیاراسته فرمان در رسد که دریای عشق عاشقی ست که در سر او باضطراب آمده است این موج عرفان جمال ماست که ازو پدید آمده بعالم علوی رسیده و گویند که بارخدایا سوخته بنده ایست در آتش عشق تو فرمان در رسد که بجلال و عزت من که من بوی مشتاق ترم از آنکه حبیب من صلی الله علیه و آله وسلم من که شب معراج اوست وانا اشوق الی لقائهم

فصل دوم در ذکر درخواست نمودن فرشتگان ملأ الاعلیٰ و کرو بیان عالم بالا از حضرت سبحان از برای آمدن بآستان بوسی سید انس و جان صلی الله علیه و آله وسلم

مشتمل ست بر هفت لطیفه **لطیفهٔ اول** نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که ابویزید قدس سره گوید که لو یجلوه من النبی صلی الله علیه و آله وسلم ذرة لم یقم لها ما دون العرش اگر یک ذره از مقامات محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بعالم ظهور آید عرش و ما دون آن در پرتو نور او بسوزد و هم سخن سلطان العارفین قدس الله روحه که فرمود در بحار معارف غواصی کردم چون بجر معرفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم رسیدم میان خود و او هزار مقام دیدم که اگر بیکی نزدیک میشدم سوخته میگشتم **رباعی**

ای سوخته سطوت جلالت دل ما | وافروخته دولت وصالت دل ما
در دفتر کن فکان اگر در نگرد | یک حرف نخوانده از کمالت دل ما

لطیفهٔ دوم نقل ست از کتاب نزهت الابرار از معراج آن سراج وهاج شعلهٔ آفتاب عالمتاب نبوت حضرت رسالت مرتبه جلالت منقبت محمدیه علیه و شریف التحیه و لطائف الابدیه از افق رفعت و ارشاد و تائید بر عالم کون و فساد تابید و روی زمین مملو از نور دعوت او شد و شعاع شرعش باطراف آفاق رسید و سراپردهٔ عزت و دولت و ملت او از قاف تا قاف کشیدند زمینیان دیده ظاهر و باطن خود را بجمال باکمال او مکمل ساختند آتش غیرت آسمانیان افروخته شد و جان مصفای ایشان از اشتیاق دیدار با مقدار آن سید مختار صلی الله علیه و آله وسلم سوخته گشت زاری کنان دست تضرع و نیاز بر آوردند و حال شوق و ذوق بدیدار آن

عروس عالم عنایت بحضرت بی نیاز برد ند که الٰهی بار ارخصت فرمای تا نزول بجانب زمین کنیم و لبهای خویش
باستلام تراب عتبهٔ بارگاه سید انام علیه افضل الصلوٰة والسلام مزین نمائیم ندا از حضرت کبریا دررسید که خاموش باشید
ما نیز میخواهیم که عالم بالا و طارم اعلیٰ محل رحمت و انوار حضرت ماست بحضور قدوم آن عالیمقدار مشرف سازیم
اگر فرشتگان آسمان اول را بفرمایم که بقدوم شریف آن سرور کائنات علیه افضل الصلوٰة والسلام واکمل
التحیات مشرف گردند هر آینه که در زمین نگنجند چون فرشتگان آسمان اول فرود آیند ده چندان آدمی و پری
و وحوش و طیور جای گیرند چون فرشتگان آسمان دوم فرود آیند ده چندان از اینها جای گیرند چون فرشتگان
آسمان سوم فرود آیند ده چندان از اینها جای گیرند چون فرشتگان آسمان چهارم فرود آیند ده چندان از اینها
جای گیرند و چون فرشتگان آسمان پنجم فرود آیند ده چندان از اینها جای گیرند و چون فرشتگان آسمان ششم فرود آیند
ده چندان از اینها جای گیرند اگر فرشتگان آسمان هفتم فرود آیند ده چندان از اینها جای گیرند چون ساکنان
سدرة المنتهیٰ فرود آیند ده چندان از اینها جای گیرند و همچنان چون دارندگان کرسی و حاملان عرش گروه گروه
فرود آیند هر کدام ده چندان از اینها جای گیرند عرش اعظم اشرف اجرام مکونات ست بقدوم مکرم آن مقدم
عالم قدم مزین و مفتخر فرمائیم و آتش شوق بدوگماریم و وقت اصطبار از و برآریم و دمار از سلوة و صبر و برآریم تا بی حجاب
وسیلهٔ اصحاب روی بجانب ما نهد و بر همه آسمانها و حجب جناب قدسیان و عرشیان سایه اندازد و لیکن از ذوق
التقا و شوق لقای ما هیچ کس از ایشان نه پردازد و شما را بدیدار او مفتخر و مستبشر گردانیم منتظر و مترصد بودند تا آن
زمان که بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها وقت آن وعده رسید که سال دوازدهم از بعثت بود هژده ماه
قبل از هجرت و سن مبارک پنجاه و دو سال و یک ماه بود لطیفهٔ سوهم نقل ست از کتاب حیرة الانسان
تصنیف خواجه احمد بغدادی چون نوبت معراج آن سرور صلی اللہ علیه وآله وسلم رسید فرمان حق تعالیٰ بجبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و عرش و حاملان عرش را و کروبیان و قدوسیان و لوح و قلم را
و نه فلک را و هشت بهشت را و حوران و قصوران را و جملهٔ فرشتگان مقرب را و ارواح یک لک بست چهار
هزار پیغمبران را و آفتاب و مهتاب و جملهٔ ستارگان را ندا دررسید که شما آرزوی دیدن جمال آن حضرت صلی اللہ
علیه وآله وسلم میکنید حاجت همه را برآوردم و دیدار حبیب خود صلی اللہ علیه وآله وسلم همه را بنمایم چون این ندا دررسید
در نه فلک غلغلهٔ شادی در افتاد و در هر مقام فرشتگان فرشها و بساطهای نور گستر انیدند و همه خود ها را بیار استند
و هشت بهشت و نه فلک را زینت کردند و باز حکم حق تعالیٰ به عزازیل مردود رسید که ای عزازیل امشب آن
شب است و عاء ترا قبول کنم و طوق لعنت از گردن تو دور کنم ابلیس علیه اللعنة گفت خداوندا مراد من
این است که امشب دام غفلت بر خلائق اندازم تا هیچ کس بیدار نباشد و بر مشغولی من کسی دعای بد نکنند

و بر مراد خود کس گناهگار دعا نکند که امشب مقبول ست و من در لوح المحفوظ دیده ام که درین شب کسی که بیدار باشد پیغمبر باشد و اگر یک کس از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بیدار باشد گناه تمام اهل عالم آمرزیده شود و هشتاد هزار سال ست که منتظر این شبم ندا در رسید که ای ملعون تقدیر ما در حق تو چنین ست که من وانم هیچکس نداند ابلیس علیه اللعنة شادمان شده دام غفلت بر خلائق انداخت و بعد از ان بجبرئیل علیه السلام فرمان در رسید که یا جبرئیل درین شب هیچکس غمگین نباشد زیرا که ما درین شب ابلیس را غمگین نگذاشته ایم **بیت**

ندای رسید از خدای جهان — که ای جبرئیل گوش میکن بجان
درین شب همه شادمانی کنید — بذوق فرح زندگانی کنید
که ما امشب ابلیس را بی گمان — نبردیم حشر سند در این زمان

لطیفهٔ چهارم نقل ست از کتاب معراجین که فرمان حضرت جبار در رسید بفرشته خواب که نام وی روحا ست که ای روحا خواب بر بیداران افگن روحا خواب بر بیداران افگند و هیچکس بیدار نماند مگر اصفهانی فرمان آمد هیچکس بیدار هست میداند و می پرسد گفت خداوندا یک پیره زن بیدار مانده است که اصفهانی باشد پاسبانی دوست تو میکند فرمان شد که بر وی نیز خواب بگمارد روحا خواب بر اصفهانی گماشت اصفهانی همچنان استاده سر بدیوار نهاده در خواب شد **لطیفهٔ پنجم** از کتاب تاج القصص آورده که خداوند تعالی فرشتهٔ آفریده است که روحا نام دارد و او را فرشتهٔ خواب میگویند و آن فرشته را خاص یک چشم آفریده است بفراخی چند طبقهٔ زمین و آن فرشته بآن چشم بعرش مینگرد و لوح فرو خواند و او را باز چشمهای دیگر ست بعدد آدمیان از وقت آدم تا قیام قیامت بآن چشم از لوح میخواند و باین چشمها می نگرد بخلقان و ایشان را میداند و هر مومنی و یا کافری نصیب آنچه که بوی خواهد رسید در خواب باو نماید تا اگر غمی باشد ساخته بود و اگر شادی باشد آراسته بود و اگر آنکس کافر باشد الزام و حجت بود و اگر مومن باشد آن نمایش او را اظهار کرامت بود و چون فرشتهٔ روحا مر خفته را چیزی بنماید شیطان جهد کند تا خفته را بیدار سازد و آن خواب از وی بگسلد هر چه فرشته نماید اندک بود و موافق و آنچه شیطان نماید بسیار بود و مخالف و گفته اند هر چه فرشته نماید و دیو نیز نماید همچنان مگر چیزی که دیو را بران دست نباشد و از نمایش آن عاجز بود هر چیزی که نیک بیند باید دانستن که آن از فرشته است از دیو نیست و آن دیدن فرشتگان و پیغمبران باشد و جامع قرآن و باران و ابر و آسمان و ستارگان و آفتاب و ماهتاب و امثال آن و هر که یکی از ینها بخواب بیند هر آینه از فرشته بود **لطیفهٔ ششم** نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که خطاب مستطاب بحضرت جبرئیل علیه السلام در رسید که یا جبرئیل امشب صومعهٔ طاعت و زاویهٔ عبادت را بگذار و اوراد و تسبیح و تهلیل خود را موقوف کن و پر طاوسی و اجنحهٔ مرصعه قدوسی را بحلیه

وحُلل فردوسی بیارای و کمر خدمتگاری را بر میان بر بند و کلاه فرمان برداری بر سر نه که دوست با غمگسار میخواهد در دنیا کسی مونس وی نیست که با وی راز گوید برو وی را بمقام قرب برسان تا قدم بر فرق مکونات نهد و کونین در زیر قدم آرد و راز و نیاز خود را عرضه دارد تا حاجاتش روا کنم و مهماتش کفایت کنم و درد دلش را دوا کنم **بیت**

شاه من برکه روم حیله چه سازم چه کنم	اگر این درد دلم را تو دوا ئی نکنی

ومیکائیل را بگوی تا کلید ارزاق از دست بنهد و سرافیل را بفرمای تا ساعتی صور را موقوف گذارد و عزرائیل را وصیت کن تا دست از قبض ارواح کوتاه کند و منکر نکیر را نیز حکم کن که عذاب قبور از مشارق و مغارب بردارند و فراشان نور و ضیا را بفرمای تا اطباق سماوات را بجاروب نور و مکنسه سرور فرو روبند و نوبتیان صمق صفار را بگوی تا کوس جود و عطار اور اقطار و اکناف عالم بقا فرو کوبند و رضوان را دلالت فرما تا درجات بهشت برین را آئین بندد و مالک دوزخ را بفرمای تا درکات دوزخ را با قفال حلم و تسکین مقفل گرداند و بحار از تموج ساکن شوند و ریاح از تنسیم باز ایستند و افلاک از سیر و سلوک آرام گیرند و زبانیه از تردد و آمد و شد بر آسایند و حوریان سراچه خلد برین را بگوی تا مجامر عود و قماری و اطباق جواهر نثاری بر شرفات قصور جنت صف بر صف کشند و حاملان عرش را مقرر کن تا فلک اطلس را لباس مقدس بپوشانند با درین شب امر کرده ایم که تا پرده های عرش مجید را بر دارند و محارب عرش را بیارایند و قنادیل آفتاب بفروزند و کرسی را تاج قدسی بر سر نهند و درهای بیت المعمور را باز کنند و در هر محرابی مجمری از نور بنهند و آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی مجرد و سائر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین را خبر کن و ارواح با فر ایشان را با روائح قدس معطر گردان و در بهشت عنبر سرشت رو براقی از جمله براقهای جنت اختیار کن بعد از ان بزمین رو و از جمیع مقابر از مشارق و مغارب عالم عذاب را بردار و سر تا سر دنیا را همه بعطر محبت و بخور مودت معطر کن بعد از ان بمغرب زمین رو و از طریق شام به یثرب زمین عبور کن و از یثرب بحجری گذر فرما و از حری بقبیله قحطانیان رو و از قحطانیان قبیله بنی کنانه را اختیار کن و از کنانه قبیله بنی مضر و از مضر قبیله قریش و از قریش قبیله بنی هاشم و از بنی هاشم قبیله بنی عبد المطلب را طلب ساز و در میان ایشان جوانی ست سرو قدی ماه خدی عطارد منظری زهره پیکری آفتاب علمی بهرام حشمی مشتری دیداری کیوان مقداری از دست ساقی روزگار جامهای بلا و محنت چشیده و سر در عباده اندوه و غم کشیده با ادب بر سر بالین او رو و بگوی که **بیت**

امشب شب قدر نیست بشتاب	قدر شب قدر خویش دریاب	آرایش سرمدی ست امشب
معراج محمدی ست امشب	خوش دولت آن شبی که چون روز	گشت از قدم تو عالم افروز

لطیفه هفتم نقل ست از کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی چون فرمان حق تعالی در رسید

که ای جبرئیل در بهشت برو و هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب را نیز با خود ببر و آن براقی که از برای سواری آنحضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم آرزو دارد و از شکستگی خود غمگین هست بر آن براق را شاد کن و سلام من بمحمد صلے اللہ علیه وآله وسلم برسان و بگو که امشب نوبت جلوهٔ دیدار تو اینجاست بیا و عجایبهای مرا ببین

نظم

که ای شهباز قاف قدس قدرت
نشین در آشیان باغ جنت
براقی آفریدم از عطایا
بباغ خلد قبل از خلق اشیا
خوراکش زعفران و خلقتش نور
چراگاه خیالش نرگس حور
سبک رو تیز رفتار و ملک طیر
سحر دم وقت سم و فلک سیر
عنانش گیر و زین طاق افلاک
بخدمتگاری آن شاه لولاک
بگو لای تازه محبوب برومند
سلامت میرسانم از خداوند
همی خواهد ترا همراز سازد
در دولت بر ویش بازسازد

چون مهتر جبرئیل علیه السلام در بهشت بمقام براقها رسید نود هزار شهر براقها دید و در هر شهری نود هزار قطار براقان دید و در ازی هر قطاری بجز خدا تعالی دیگری نداند جبرئیل علیه السلام نظر کرد آن براق را که از برای سواری آنحضرت علیه الصلوة والسلام بود ندید فرمان خدای تعالی در رسید که ای جبرئیل این براقها از برای سواری امتان محمد اند صلے اللہ علیه وآله وسلم و براقهای محمد صلے اللہ علیه وآله وسلم بجانب راست اند جبرئیل علیه السلام بجانب راست نظر کرد دیواری دید از گهر با و در آن دیوار دری دید از بلور و در آن در قفل از الماس بود جبرئیل علیه السلام گفت خداوندا این در چگونه بگشایم ندا در رسید که بگوی لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون جبرئیل علیه السلام این کلمه را بر زبان اند قفل آن در بیفتاد و آن در کشاده شد چون جبرئیل علیه السلام اندرون دیوار در آمد هفتاد هزار باغ و هفتاد هزار قصر از مروارید و هفتاد هزار قصر از یاقوت و هفتاد هزار قصر از زمرد و هفتاد هزار قصر از مرجان و هفتاد هزار قصر از الماس و هفتاد هزار قصر از زر و هفتاد هزار قصر از نقره بدید و در ازی هر قصری هفتاد ساله راه بود و در هر قصری هفتاد هزار حلقه براقها بود و در هر حلقه هفتاد لک براقها بود و هر یکی را حسنی و جمالی و هر یکی را فری و زینتی و کمالی چون جبرئیل علیه السلام آنها را بدید در حیرت باند گفت خداوندا کدام براق برای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بگیرم ندا در رسید که ای جبرئیل از آن روزی که این براقها برای محمد صلے اللہ علیه وآله وسلم آفریده ام همه در خوبی خود مغرور اند و هر یک در دل خود این گمان دارد که حبیب خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم بر پشت من سوار خواهند شد اما یک براق ست که در پس همه براقها ایستاده ست هشتاد هزار سال ست که از شکستگی خود میگرید و در دل خود میگوید که چندین هزار براقها از من بهتر اند من کجا لائق سواری حضرت محمد رسول الله باشم و همه براقها میگویند که ما چه قدرت داریم که دم گستاخی زنیم این براق میگوید که شما بزرگ و لائق اید همه این براقان بغرور خود این جواب میدهند که است ای جبرئیل من عجز و شکستگی را دوست میدارم تو همان براق را برای سواری حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بگیر چون جبرئیل

علیه السلام آن براق را گرفت همه براقها بانگ بر آوردند گفتند ای جبرئیل ما غلط کرده بودیم و ما بر خود گمان داشتیم
جبرئیل علیه السلام گفت شکر خدا تعالی بجا آرید که همراه این براق بودید همه شکر خدا تعالی را بجای آوردند و در سید
که من هیچکس را محروم نگذارم بروایت دیگر چنین منقول ست که جبرئیل علیه السلام در میان جمله براقان براقی
دید ضعیف و نحیف زار و نزار نظر جبرئیل علیه السلام بر او افتاد آن براق را بران صفت بدید گفت چون ست
ای براق که از جمله این مراکب و نجائب ترا چنین ضعیف می بینم براق جواب داد که یا جبرئیل امین میدانم که تو
صاحب سر ربانی و امین وحی رحمانی مرا در باطن سوزی و تنوری هست چندین هزار سال شده که تا مرا بشارت
داده اند که در معراج که شب الفت ست تو مرکب خاتم انبیا و سید پیغمبران صلی الله علیه وآله وسلم خواهی بود هزار
سال از سالهای الهی بر من بیچاره گذشت و درین امید میسوزم و میگذارم گاه در انتظارم لیست کند گاه امید
دیدارم هست کند و گاه یاران من چون آب رحیق راهی خورند و من آب از دیده بریزم و گاه یاران من در مرغزار
جنت چرا کنند و من از اشتیاق همی سوزم پس وحی آمد بجبرئیل علیه السلام که آن براق محمد صلی الله علیه وآله وسلم
این براق ست و این مرکب دوست ما خواهد بود باز حکم خدای تعالی بجبرئیل علیه السلام در رسید که ای جبرئیل این
براق را در حوض کوثر بشوی جبرئیل علیه السلام این براق را در کوثر غسل داده بیرون کشید هفتاد هزار رنگ
نور و هفتاد هزار نقش گوناگون ظاهر شد باز جبرئیل بحکم رب الجلیل زین کرامت بر وی نهاد و لگام استقامت
در دهانش انداخت و غاشیه عزت بر دوش گرفت انگاه جبرئیل علیه السلام عنان او را گرفته او را بزیور کمال
و جمال بیاراست و چندین هزار تحف از خزائن خلد برین بر وبست و از فرق تا کفل و مزین گردانید و غلغله
در نه فلک افتاد و حوران دائره های شادی بنواختند و جبرئیل علیه السلام همراه هشتاد لک فرشته مقربان شد همراهی
هر فرشته مقرب هفتاد هزار فرشتگان بودند و در دست هر فرشته طبقهای نور و مشعلهای نور بود فرمان آمد که ای جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل را نیز با همراهی خود ببر و همراه هر یک از ایشان نیز هفتاد هزار فرشتگان دیگر بودند رباعی

میروم چون گوی سرگردان بسوی میدان او — تا سر من گوی گردد در خم چوگان او
وی ببازی ناوکی زد بر دل مجروح من — مردم از شرمندگی کالوده شد پیکان او

فصل سوم در ذکر آمدن جبرئیل علیه السلام با فرشتگان مقرب بر در خانهٔ ام‌هانی از برای آن حضرت صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم

مشتمل ست بر هفت لطیفه لطیفهٔ اول نقل ست از تفسیر زاد المذکرین آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام
از بهشت روان شد و از ششم آسمان فرود آمد چون بر آسمان دنیا رسید ناگاه مرغی از پیش بر آمد بانگ

بر جبرئیل علیه السلام زد گفت ای جبرئیل زینهار تا بر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نزد ی من ترا نگذارم نظم

بناگه یکی مرغ نیکو جبین — بیامد بامر جهان آفرین
بفرمود جبرئیل سازم خرام — روم نزد پیغمبر نیکنام
بگفتا که کی میگذارم ترا — روی نزد آن خواجهٔ دو سرا
گرفت او سر راه پیک جلیل — بگفتش کجا میروی جبرئیل
بامر خداوند جان آفرین — بمعراج آرم ورا از زمین

جبرئیل علیه السلام گفت ای مرغ از وبال خود نمی ترسی که مرا بازمیداری ای مرغ از حضرت می آیم که بگفته تو توقف نکنم بر شهباز می میروم که بسخن مرغی باز نگردم فرمان در رسید که ای جبرئیل درنگ کن و بگذار تا بالا رود و سخنی که دارد بگوید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با همه فرشتگان در انجا توقف کردند آن مرغ روان شد از هفت آسمان در گذشت و از سدره نیز بگذشت زمانی بود که آمد باز بدنیا رفت دیگر بار باز آمد همچنان از عرش بگذشت و باز آمد و گفت ای جبرئیل اکنون دستوری شد روان شوید جبرئیل علیه السلام میگوید که گستاخی کردم دست در پر با فر او زدم و گفتم ای مرغ بعزت و جلال پروردگار بگوی که تو چگونه مرغی گفت من رسول محمدم صلی الله علیه وآله وسلم گفتم کجا رفته بودی گفت بحضرت حق تعالی عرض نمودم که بار خدایا محمد صلی الله علیه وآله وسلم میگوید که امشب مرا بالا بحضرت میخوانی اجازت هست که سخن گویم فرمان در رسید که بیا و سخن بگوی گفتم محمد علیه الصلوة والسلام میگوید که اگر امت مرا نبخشی بیایم فرمان شد که برو بگو که بیا بخشیدم باز گردیدم گفتم خدایا محمد صلی الله علیه وآله وسلم میگوید که اگر فردای قیامت با ایشان حساب آسان کنی بیایم فرمان شد که دل جمع دار که بکرم خود حساب بر ایشان آسان کنم و همه را بیامرزم ولسوف یعطیک ربک فترضی اذهب فانی غفرت لهم رباعی

فیض کرم از اهل هنر باز مگیر — ای کرده ترا خدای چون دیده عزیز
ای بحر عطا لبان گهر باز مگیر — از روی امید ما نظر باز مگیر

چون دروازهٔ آسمان باز شد جبرئیل علیه السلام بدنیا فرود آمد عذاب از جمیع مقابر از مشارق و مغارب عالم برداشت و سرتاسر تمام دنیا را بعطر محبت و بخور مودت معطر گردانید بعد از ان بر سربالین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و تحیت بجا آورد و مقام او را زیارت کرد و بدست نیاز گوشهٔ چادر او را بر گرفت و به نفس نسیم خود زلف معنبر او را بجنبانید تا زلف مشکین او خبری یابد و جان پاک او بوی شنود و برقی با و عرضه داشت نمود که اشعار

هذا صدر بدر عالم انفسی نخست امشب که براق بر در آمد فاذا فرغت فانصب از سکندرنامه

شبی آسمان مجلس افروز کرد — شب از روشنی دعوی روز کرد — شبی بود به از هزاران شبی
بشکل عمش بود هر کوکبی — سراپردهٔ هفت سلطان سریر — بر آمود گوهر بجیب حریر
چو روشن شبی بی نیاز از چراغ — ز نور مه و زهره نیزش فراغ — شب از روشنی برده از روز گوی
شب و روز آئینه شد دو روی — عسس بود در خواب عیار نیز — خوش آن شب که ایمن بود از دو چیز

از یوسف زلیخا	شبی دیباچهٔ صبح سعادت	ز دولتهای روز افزون زیادت
ز قدر او مثالی لیلة القدر	ز نور او مثالی لیلة البدر	سواد طرهٔ اش خجلت ده حور
بیاض غرهٔ اش نور علی نور	نسیمش جعد سنبل شانه کرده	هوایش اشک شبنم دانه کرده
بسمار ثوابت چرخ سیار	به بسته بر زمین دستهای ادبار	گرفته گرگ و میش آرام در وی
گوزن و شیر باهم رام در وی	طرب را چون سخن خندان از ولب	گریزان روز محنت زو شبا شب

لطیفه دوم از تفسیر سورهٔ والضحی بندهٔ قاضی حمید الدین ناگوری نوشته اند که جبرئیل علیه السلام درمیان بود که عشق را فرمان شد که ای سر عشق بصورت جبرئیل شو برو و حبیب مرا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار کن و بحضرت ما بیار و بگوی که یا ایها المزمل قم اللیل که ای سرو پا پیچیده برخیز القصه حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و هشتاد لک فرشتهٔ مقرب با براق بر در خانهٔ ام هانی رسیدند آن سیف السنه درمیان نیام آسوده بودند جبرئیل علیه السلام و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و دیگر فرشتگان مقرب را بیرون گذاشته خود در کلبهٔ ام هانی در آمدند چون بدرون رفتند با دب تمام بدر استادند فرد

هر که او را ادب مجلس شاهان نبود	گو از ین در نگذارید که سلطان آمد

جبرئیل علیه السلام با خود گفت دست آن ندارم که پای خواجه را صلی الله علیه و آله و سلم بالم گستاخی کنم سر خود را زیر پای او در آرم باشد که سعادتی یابم پس جبرئیل علیه السلام تارک خود را بکف پای خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم بسود فرد

خاک قدم تو می شوم عیب مگیر	بنده چو قدیم گشت گستاخ شود

تارک جبرئیل علیه السلام از کافور آفریده شده است او خود نمیدانست که این علم ببرکت قدم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تا بدانی که در بازار عشرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را هم بجوی نسنجند شعر

نفسی فداء لا الفداری	انما جعل الشعر وقایة الکافور

لطیفهٔ سوم نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین که چون جبرئیل علیه السلام بخلوتخانهٔ سید المرسلین علیه افضل الصلوة والسلام در آمد ندانست که خواجه را علیه الصلوة والسلام چگونه بیدار کند چرا که مامور بود با یقاظ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلطف نه بعنف اینجا در روایت بنظر رسیده یکی آنکه فرمان آمد که ای جبرئیل تو دور باش تا من بندهٔ خود را بلطف از خواب بیدار کنم چنانچه گرد توهم و ملال بر این آمن ضمیر منیرش نگردد و غبار خوف و خشیت بر خاطر عاطر آئینه مثالش ننشیند همان ساعت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم چشم مبارک باز کرد جبرئیل علیه السلام را بر سر بالین ایستاده دید بروایت دیگر آنکه از جبرئیل علیه السلام منقول ست که مرا بوحی الهی چنان معلوم شده بود که ترتیب نهاد و ترکیب قالب من از کافور جنت

بوده حکمت آن نمیدانستم تا در شب معراج دانستم و آنچنان بود که در عین ایقاظ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از خواب متامل بودم که بچه کیفیت از خواب بیدار کنم تا ملهم شدم بآنکه روی خود بر پای مبارکش نهم چون روی خود بر کف پای مبارکش بمالیدم تا برودت کافور با حرارتی که از لازمه خوابست مقارن گشته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بلطف از خواب بیدار شدند حاصل آن وقت دانستم که حکمت در خلق من از کافور آن بوده که تا آن شب سبب ایقاظ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد بتلطف نه بتکلف القصه چون برد کافوری بدان فرقد سای برسید نرگس چشم بگشادند جبرئیل علیه السلام را بدیدند که همچون گل نیلوفر در مقابله آفتاب جمال آن سرور می خندید حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که من این یا اخی جبرئیل ای برادر جبرئیل از کجا رسیده رباعی

این باد روح پرور از آن کوی دلبرست — وین آب زندگانی از آن جوی کوثرست
ای باد بوستان مگرت نافه در میانست — وی مرغ آشنا مگرت نامه در برست

فی الحال سر از بالین برداشتند دانستند که او درین وقت به بشارت بزرگ رسیده گفتند که ای برادر جبرئیل این چه حالست که عالم از نور منور شده و هوای حجره معنبر گشته است جبرئیل علیه السلام گفت ای مهتر عالم صلی الله علیه و آله وسلم امشب شب اظهار کرامت معراج ست و امشب شب مسرت و ابتهاج ست و شب وصال و شادیست شب بشارت و آزادیست رباعی

خرم آن لحظه که از دوست اشارت برسد — بوصالش ز پی هجر بشارت برسد
خانهٔ دل که شد از دور حوادث ویران — دگر اندر قدم او بعمارت برسد

لطیفهٔ چهارم نقل از کتاب روح الارواح آورده اند که چون مهتر جبرئیل علیه السلام این آیت آورد که سبحن الذی اسری بعبده لیلا و نیز گفت سید صلی الله علیه و آله وسلم برخیزید تا که شما را برم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که ای جبرئیل اگر بنده تو ئی سبحان چیست و اگر بنده اوست تو در میان چه میکنی ای جبرئیل اگر خود را تو آورده ما را نیز تو ببر و ما نتنزل الا بامر ربک فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون ترا بی فرمان خدا تعالی قدم نهادن چاره نیست پس بنده ما خداوندست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خدای تعالی شما را میخواند و مرا برای طلب شما فرستاده فرمان این ست که در عالم بالا گذر کنید و نظر در عالم بالا اندازید آسمان همه تن دیده شده تا جمال شما بیند فلک همه اعضا گوش کرده تا کلام شما شنود سالها ست که این پیر کبود پوش در طلب شما سرگردان ست امشب سرگردان خود را دریابید بیت

عمر یست که در غم تو چرخ دولاب — می گرید و می نالد و می ریزد آب

برخیزید که چندین هزار گوی زرین در میدان سیمین برای شما افگنده چوگان همت بدست برگیرید و در جولان شوید شاه تخت رسالت بر عرش برائید و خدمت آوردهٔ هر کسی را قبول فرمائید آسمان هفت طبق پر دینار

آورده و زرین طشت زرین پر نبات کرده است و حظیرة القدس در هوای شما گنبد می تند و رضوان در بین جنت الخلد برای شما تخت میزند بر وش د آئین

رباعی

در غانه شستنت بنیاد سود | آن روز که مه شدی نمی دانستی
اکنون که دل جان جهانی بربود | کانگشت نمای عالمی خواهی بود

فصرت متفکراً ابان هذا امر غامض الداعی والقائد جبرئیل ع یعنی من متفکر شدم که این کار پوشیده است خواننده و کشنده جبرئیل ست در قصه پدر خود ابراهیم علیه السلام تامل کردم او رفته بود و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین اعتماد بر جبرئیل نبود و لهذا جبرئیل علیه السلام را گفت اما الیک فلا مرا میخوانند و من خود میروم اعتماد بر جبرئیل چگونه کنم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که مرا کجا می بری برای آن پرسیدم که تا بدانم که جبرئیل میداند یا نے اگر میداند دانم که معراج من باندازهٔ علم جبرئیل ست و اگر نمیداند دانم که معراج من باندازهٔ علم جلیل ست جبرئیل جواب داد ایمانا یرید ربک تا آنجا که پروردگار تو خواسته است فقلت حیث ما یکون هناک قال الله تعالی اعلم باز گفتم یا جبرئیل لو کان لک علم فاخبرنی اگر ترا علم هست مرا خبر کن گفت لا سبیل فی علم الله تعالی چون جبرئیل این بگفت دل ما قوی گشت و بیار امید گفتم که جبرئیل علیه السلام مخبر ست اما برنده ذو الجلال والاکرام ست باز پرسیدم که ای جبرئیل هیچ میدانی که مقصود ازین بردن من چیست گفت یا رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم اگر این سر بر من کشف میکردند شما را نمیخواندند ولیکن این میدانم چشم فرشتگان هفت آسمان در راه از بهر سفر شما ست و مقربان و روحانیان و کروبیان و حملهٔ عرش امشب از گفتن تسبیح خاموش گشته اند و منتظر آمدن شما اند و اهل بهشت از غلمان و ولدان در انتظار آمدن شما اند و مرتبهٔ شما از همه پیغمبران بلند تر ست و گفت یا رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم خداوند تعالی شما را سلام میرسانند و میفرماید که انت ابدأ فی هوالامة امشب آغاز از خواستن امت خود کن و بیا دریای رحمت ما ببین و عنایت ما در حق امتان خود مشاهده کن و درین سخن اشارتی ست و آن آنست که پادشاه عالم جل و علا عزیز ترین خلق و بهترین انبیا را بهزار هزار کرامت بر دنبال او سر حکایت عاصیان امت او گوید تا کمال فضل و استغنای او عالمیان را معلوم شود زیرا که از عادت فقیران آنست که برای گرفتن صید دام سازند و از عادت پادشاهان آنست که برای صید کردن آهو اسپان بخرند که قیمت هر اسپے هزار دینار باشد و پادشاهان را قدرت هست که برای خسیسے نفیسے را در بازند و پیغمبران هر یکے باز سفید حضرت اند و براق بهشتی مرکب انبیا رست حق تعالی انبیا را همچون باز و دنبال صید رها کرده است ای بندهٔ مؤمن در تحت این اشارت بشارت ست ترا و آن آنست که چنان ست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که اے بندگان اگر مے خواستم که شما را عقوبت کنم رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم را با هزار هزار کرامت برائے شفاعت کردن شما بحضرت خود نمی بردم پس شرم دارید از خداوند کریم و در طاعت تقصیر نکنید رباعی

ولها چو بنور لطف او زنده شوند	بی واسطه چون برق درخشنده شوند
بیزار شوند ز عزت آزادی	وانگه ز برای لطف تو بنده شوند

انگاه پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند یا اخی جبرئیل چندین فرصت هست که کسی را خبر کنم گفت نه و حکم نیست و گفت مرا چندین فرصت هست که طهارت پاک سازم و غسل پاک سازم گفت هست لطیفۂ پنجم نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین رحمۃ اللہ علیہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خواستم که غسل کنم و طهارت پاک بجا آرم فرمان الٰہی در رسید که ای جبرئیل در بهشت برو و از حوض کوثر برای حبیب من صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آب بیار من هنوز گریبان نکشاده بودم که رضوان بهشت دو ابریق از یاقوت حاضر گردانید پر از آب کوثر و طشتے از زمرد اخضر و مرا و را چهار گوشه بود بگوهر آراسته که فروغ آن بعنان آسمان میرسید آنگاه خطاب از حضرت وهاب آمد که یا جبرئیل تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پرده داری کن و یا میکائیل تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جامه داری کن و یا اسرائیل تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طشت داری کن یا رضوان تو حبیب مرا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب ریزی کن و یا سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تو سر و تن خود را بشو دا آهنگ حضرت ما کن حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول وضو ساختند و بعده متوجه غسل شده سر و تن شستند جبرئیل علیہ السلام حلۂ از نور در بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشانید و عمامۂ از نور بر فرق مبارک او نهاد بروایتی آنکه آن عمامه را رضوان بنام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از خلق آدم علیہ السلام بهفت هزار سال منعقد ساخته بود و چهل هزار فرشته بر گرد آن عمامه بتعظیم تمام استاده و به تسبیح و تهلیل مشغول بودند و از عقب هر تسبیح صلوة بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بتقدیم میرسانیدند تا آن شب که عمامه را جبرئیل علیہ السلام بیاورد این چهل هزار فرشته با آن عمامه همراه بیامدند و زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دریافتند و گویند که آن عمامه را چهل هزار طراز بود و بر هر طرازے چهار خط نوشته بود خط اول محمد رسول اللہ خط دوم محمد نبی اللہ خط سوم محمد خلیل اللہ خط چهارم محمد حبیب اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و رنگ عمامه معلوم نشد که چه رنگ ست حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن عمامه را بدست مبارک خود بر سر خود نهادند و با این خوبی و زیبائی بود که همه فرشتگان عرصات و پیغمبران متحیر بماندند و از دیدنش چشم ایشان سیر نشدے و یک خلعت دیگر از درگاه رب العزت میرسد که آن بوقت خود مبین میگردد انگاه جبرئیل علیہ السلام ردای نور در بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم افگند و پا جامۂ از نور و نعلین از زمرد سبز در پای مبارکش در آورد و کمر بند از یاقوت سرخ بر میانش بر بست و تازیانۂ از زمرد سبز بدست مبارکش داد که مرصع بچهار صد مروارید بود و هر مروارید چون زهرۂ تابان پس جبرئیل علیہ السلام دست مبارکش را گرفته از خانه به بیت الحرام آورد اشعار

اخی بروش آن ساعت از احترام
به پهنا ولی سیصد و پانزده
ستونهای آن مسجد از اعتبار
دران بقعه کام دل آدمی ست

حریم حرم را به بیت الحرام
دگر سیصد و هفده دان طول آن
بتعداد دان چار صد سی و چار
ازان نام آن گشته مسجد حرام

بگز باشد آن مسجد ای مرد ره
چنین داده اند اوستادان نشان
زمین حرم معدن ایمنی ست
که صید اندران خطه آمد حرام

لطیفهٔ ششم نقل از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی در خبر ست
که چون حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم اول با طهارت بودند باز الهام در رسید که جبرئیل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را
باز طهارت فرما و آب طهارت او را محافظت دار که قطره در زمین نریزد جبرئیل علیه السلام ابریق از یاقوت پر از
آب زمزم آورد و طشتے از زمرد اخضر وضو کنانید و آب طهارت او را بچهار قسم تقسیم نمودند قسم اول را جبرئیل
علیه السلام بستود و پر خود را بآن آب مطهر و منور گردانید و قسم دوم را بمیکائیل سپردند تا بزمرهٔ اعلی ملائکه قسمت کنند
و قسم سوم را بخزانهٔ غیب بردند و آنرا ذخیرهٔ روز قیامت کردند تا چون حریق عذاب آشکارا گردد و آتش نقمت الهی
فروغ بر آرد سید مقربان یعنی جبرئیل علیه السلام آب قسمت سوم طهارت سید عالم صلے اللہ علیه وآله وسلم را بر دوزخ
تابان بپاشد تا شدت آن آرام گیرد و قسمت چهارم را بر پل صراط بزنند تا شعلهٔ آن فرو نشیند و گذشتن پل صراط
بر بندگان آسان گردد و عاصیان امت سالم مانند از شر آن و ضرر آن بالاتفاق نرسد چون حضرت محمد صلے اللہ
علیه وآله وسلم از طهارت فارغ شدند دو رکعت نماز گذاردند **لطیفهٔ هفتم** بروایتی آنست که سید عالم صلے اللہ
علیه وآله وسلم در سقایهٔ زمزم وضو ساختند و هفت نوبت طواف وداع بتقدیم رسانیدند و بعد از ادای اتمام
اسبوع در حجر حطیم باستراحت نشستند دران محل جبرئیل ع با ملائکه بتحقیق شق آن صدر بدر عالم مشغول شدند ملائکه
طشتے از طلا مملو از حکمت و عرفان و مکرمت و ایمان آوردند و آنحضرت را صلے الله علیه وآله وسلم مضطجع گردانیده سینه
بے کینه اش را از گو که بالای سینه اش شگافتند و دل مطهرش را بیرون آوردند و میکائیل علیه السلام سه طشت
پر از آب زمزم آورد و اندرون سینه و عروق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را آب بشستند و هر غل که دروی بود بیرون
بردند و بعد ازان دل مبارک او را جبرئیل علیه السلام بیرون آورده شگافت و بشست و از ایمان و حکمت که دران
طشت طلا بود مملو گردانید و بمحل او باز نهاد و بروایتے شق صدر آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم چهار مرتبه واقع شده
مرتبهٔ اول در طفولیت واقع شد در بنی سعد نزد حلیمه سعدیه که شیر دهندهٔ ایشان بود و مرتبهٔ ثانی در ده سالگی
شق صدر واقع شد و مرتبهٔ سوم نزد بعثت واقع شد و مرتبهٔ چهارم در شب دوشنبه بست و هفتم ماه رجب واقع شده
زیراکه شب بسیار بزرگ بود با وجود آنکه شب معراج آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم دران شب بوده ست بروایتے
لیلة القدر را نیز باو نسبت میکنند بتحقیق وارد شده است درین باب احادیث متعدده مذکور ست در کتب احادیث

بعضی گفته اند که شق صدر در حالت کودکی از جهت آن کردند که تا دل مبارک او چون دل انبیا شود و در شب
معراج جهت آن کردند که تا حال او چون حال ملائکه شود و بقول دیگر آنست که شق صدر در حالت طفولیت
از برای آن بود که هوا از وی بیرون رود و در شب معراج از آن کردند که تا کمال ایمان و نبوت داخل وی کنند
و بعبارات و روایات مختلفه منقول ست از کتاب روضة الاحباب در قصهٔ شقِ صدرِ آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خوارق عادات واقع شده که عقل از شنیدن آن مدهوش و حیران میماند تا بدیدن چه رسد زیرا که عادت
چنان جاری شده که اگر شکم کسی را بشگافند و دل او را بیرون آرند البته هلاک شود و این امر آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم هیچ ضرر نرسانید و از آن هیچ درد و الم نیافت قال ابن ابی حمزه رحمة الله علیه که از صوفیان محبت بوده
گوید که حکمت در شق صدر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده آنست که قوت یقین او زیاده شود زیرا که
چون بیند که او را از آن هیچ آسیبی نرسد و هیچ درد و الم نیابد دل او ثابت و مطمئن گردد و از مخاوف و مهالک
عادیه شود و لهذا در وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که کان اشجع الناس و اعلاهم
حالا و مقالا در شان او حق تعالی فرموده که ما زاغ البصر و ما طغٰی آنگاه فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و از مسجد حرام به بطحای مکه بیرون آورد و میکائیل و اسرافیل علیهما السلام را
آنجا دیدم و با هر یکی هفتاد هزار فرشته بودند و هشتاد لک فرشتگان مقرب دیگر بودند و در دست هر فرشته طبقهای
نور و مشعلهای نور بود و بر دوش غاشیهٔ از نور بود همه صف در صف کشیده چون مرا دیدند چشمهای خود را پیش کردند
و سر فرود آوردند فلما رأونی خضعوا هر یک تحیت و سلام بتقدیم رسانیدند و تعظیم و احترام کما ینبغی بجا آوردند
و من نیز بر طبق آن با ایشان پیش بردم ایشان مرا برضای خداوندی و کرامتهای در غایت ارجمندی بشارت
دادند و بشکرانه تعالی من حمد خدای تعالی را بر زبان راندند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفتند
خواستم که تا سجدهٔ شکر بجا آرم در سر من فرو خواندند که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقت خدمت نیست خدمت را
بجا آوردی اکنون عطا و کرم ست نه وقت خدمت و مروت لطیفهٔ هشتم نقل ست از کتاب
معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده ست که چون جبرئیل علیه السلام آمد تا
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را العالم بالا برد و همچنانکه آفتاب جمال او در عالم عین تافته همچنین در عالم غیب
نیز بتابد فرمود که ای جبرئیل هر رسولی از رسول پیشین که او را معراجی بود در مقدمهٔ آن معراج او را ریاضتی
و چند روز در بدایت حال امتحان سلوکی بوده چنانچه موسی کلیم را علیه السلام چهل روز و شب روزه فرمودند تا مدت
میعاد و بمیعاد حق کمال گرفت حیث قال و وٰعدنا موسٰی ثلٰثین لیلة و اتممنٰها بعشرٍ فتم میقات ربه
اربعین لیلة پس مرا در مقدمهٔ این معراج ریاضتی بوده است جبرئیل گفت ای زبدهٔ اولاد آدم شما از آن عزیزترید

که شمارا در بند اضطرار و مقدمه ریاضت در آرند چه شمارا از حضرت عزت نواخت و الطاف و اعطاف پیوسته است
و دل مبارک شما بصیقل واراده دائمی مصفا و نورانی شده اکنون که شوق تو کمال گرفت وصال نقد یک لمحه از تو
بسالهای دیگر برابر ست و تو در اصل مطهری و در صفات کمال مقدسی ذات ترا صفات بر کمال ست و صفات ترا
حلیت جمال بر تمام اگر خواهی که عبادت آری احوال تو و مراسم احوال اقوال تو در مدارج صدق و مناهج عشق قواعد
رسوم عبادت اهل زمین و آسمان گردد لے سید مطهر ولے سند اطهر از نور پاک ذات و صفات ترا قید انتظار مد د
ریاضت نمی باید شیوهٔ انتظار اهل ملکوت شمارا بود تا بجمال شما نظر یابند و شمهٔ ریاضت دیگران را باید تا لبسر کوی تو
گذر کنند بلکه انتظار آتشی ست که بر ارواح ملأالاعلی گماشتند تا بنظر شما فرو نشیند و ریاضت دامی ست که براه
سائر انبیا و رسل نهادند تا در مقام تادیب شایسته گردند و صحبت شمارا بایسته گردند اکنون دور چرخ بپایان رسید
و نوبت دولت تو رسید انبیا و زمرهٔ مقربان عالم بالا را درین شب مبارک بخدمت شما فرستاده اند تا در بیت المقدس
متابعت شما کنند و برسم تبعیت تکبیر نماز در عقب شما در بندند لے بهتر عالم صلی الله علیه و آله وسلم ولے بهترین
اولاد آدم مقام شما از همه و برتر ست هم از ریاضت و هم از انتظار که خدای تعالی شمارا از عدم بوجود آورده و آراسته
در غایت کمال و انصاف بصفت جمال اکنون وقت آن آمد که قدم مبارک در رکاب براق آری تا اهل آسمان
و زمین را خلعت بخشی و مقربان دیدهٔ انتظاری کشاده اند و ارواح انبیا بیقرار و بے آرام شده اند وقت
آنست که از عرش و فرش بگذری و بانوار فیض الهی مشرف و مکرم شوید آنگاه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم مرکبے دیدند ایستاده هو دابّة ابیض طویل فوق الحمار دون البغل یعنی
براق را دیدند که وران جا ایستاده از حمار بلند تر و از استر پست تر **بیت**

میان همان قوم نیکو نهاد	یکے مرکبے دید تازی نژاد	نظر کرد سلطان خیر البشر
که آن مرکب از استر ست پست تر	ولیکن بلند ست او از حمار	بصورت چنان خوب زیبا نگار

فصل چهارم در ذکر اوصاف براق شریف اخلاق مشتمل بر ده لطیفه

لطیفهٔ اول در تفسیر زاد المذکرین آورده اند که هر اندام آن براق از جوهر دیگر آفریده شده سر او از مروارید بود
و گوش او از زمرد و زبرجد اخضر بود و جبین او از یاقوت و بران نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
و چشمان او از شبه بود چون مریخ تافتے و بینی او از کهربا بود و لب او از یاقوت بود و دندان او از در بود
و گردن او از یاقوت سرخ بود و موی پیشانی او از مرجان تر بود و موی گردن او از زعفران تر بود هر باره که سر
بیفشاندے مشک از سرش نثار گشتے و نور از هر تارهٔ موی او پدید آمدے و هر تاره موی او را یک مروارید
آویخته بود چون قدم زدی خاک هم روشنائی گرفتے و پشت او از زر بود و شکم او از نقره بود و فرج او از مشک

وکا خور بود و دُمش از مرجان بوده است و پایش از زمرد سبز بود و مراد را دو بازو بود و پرهای او چون پر کرگس بالوان
والوان منقش بود و مزین و مکلل بجواهر چون پرها باز کردی از مشرق تا بمغرب بگرفتی چون فراز کردی به پهلوش
هموار گشتی و سم او از عنبر بود و نعل او از فیروزه بود و این براق را سه نام بود نام اول براق نام دوم قمر نام سوم
حیزوم و او را حق تعالی از نور سبز آفریده ست حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند اے جبرئیل صورت
این براق چرا مختلف شده است گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر حسنے که حقتعالی همه چهارپایان را
داده است این براق را تنها داده است وبهتر از ان داده ست تا مرکب شایستهٔ سواری شما باشد زین او از یاقوت
بهشت و تنگ و پاردمش از یاقوت بود و رکابها از زمرد بود و لگام او از مروارید بود و تازیانهٔ او از زمرد سبز بود
فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون در صورت براق نگاه کردم هر اندام آن مرکب مانند چیزے بود
در رویش چون روی آدمی بود از انکه هیچ صورتے بهتر از صورت آدمی نیست گردن او چون گردن اسپ بود زیراکه
از انکه هیچ ستورے را گردن چون گردن اسپ نیست و سینهٔ او چون سینهٔ شتر بود از انکه هیچ جانورے در کشیدن بار
قوی تر از شتر نیست و در کل عالم هیچ بنده بارکش تر از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم نیست در ان وقتی که دندان مبارکش
را بشکستند و پیشانی او را مجروح کردند و خون از عارضش روان شد و خویشان او را پاره پاره کردند چنانکه مقربان
آسمان گریان شدند چون وقت حاجت آمد دست بدعا بر آورد و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
همه متعجب شده فرو ماندند گفتند احسنت نہے پیغمبر بارکش سزا است که بهشت و حوض کوثر او را بود و دُم آن براق
چون دُم گاو بود بروایت دیگر دُمش چون دم اسپ بود بروایت دیگر همچون دم طاؤس بود **بیت**

طاؤس دم ست آدمی روی	چون طوطے ناطقه سخن گوے

از انکه برکت در گاو نهاده ست و دست و پایش چون دست و پای شتر بود از انکه برکت زور دست و پاے
هیچ ستورے چون دست و پای شتر نیست و قوت هیچ پیغمبرے چون پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم نیست هر پیغمبرے
را قوت چهل مرد بود و موسی علیه السلام را قوت چهل پیغمبر بود و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را قوت چهل موسی علیه السلام
بود و سمهای براق چون سم اشتر بود **لطیفهٔ دوم** نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین **بیت**

طرفه حلے که پُر از نور داشت	بوی خوش و غالیه حور داشت
مژده رسان گفت بمژده پذیر	کاورد آهنگ بعرش از سریر

و این براق چنان سبک رو بود که آنجا که مد بصرش بود بیک گام می پیمود بدانکه ارباب بشارت در اوصاف
آن براق شریف الاخلاق عبارات لطیفه و اشارات منیفه ایراد کرده اند تا چنین گویند که براق بود و چه براق
براق برّاق ؛ ملک آسای ؛ فلک سیمای ؛ آسمان میدانے ؛ کیوان جولانے ؛ خورشید پیکر ؛ ماه منظر ؛

شهاب چشم ٭ بهرام خشم ٭ زهره جبهت ٭ عطارد فطنت ٭ جوزا شمائل ٭ ثریا حمائل ٭ قطب ثبات ٭ سهیل حرکات ٭ مرصع بال ٭ لمع بال ٭ عنبر دم ٭ لولو سم ٭ سنبل موی ٭ قرنفل بوی ٭ آدمی روی ٭ فرشته خوی ٭ بوستان حور ٭ ریحان خور ٭ ماشیه نور ٭ جنت مرتع ٭ کوثر مشرع ٭ فصیح زبان ٭ ملیح بیان ٭ سریع السیر ٭ کثیر الخیر ٭ تیز گام ٭ تندرام ٭ زمردین لجام ٭ زبرجد سنام ٭ یاقوت زین ٭ ستاره جبین ٭ گران رکاب ٭ سبک شتاب ٭ بادپای ٭ آتش رای ٭ آب رفتار ٭ عنبر غبار ٭ تیز کوش ٭ چابک هوش ٭ خوش عنان ٭ مشک افشان ٭ زرین لعل ٭ نرگس لعل ٭ غاشیه نور ٭ ماشیه حور ٭ دندان در ٭ صدف آخر ٭ کهربای ٭ دلربای ٭ ابریشم رگ ٭ اندیشه تگ ٭ ارغنون صهیل ٭ مدور کفل ٭ معطر البغل ٭ مشتری دمائم ٭ مجمر قوائم ٭ بصر بر قدم قدم بر بصر ٭ چابک خوش رفتار بیت

براق شتابنده مانند برق	سناش چو خورشید در نور غرق	سهیلی برو چو عرب تافته	ادیم یمن رنگ ازو یافته
بر ابریشم رگی بود لولو سمی	دونده چو لولو بر ابریشمی	ازان خوش عنان ترکه آید گمان	وزان تیزرو تر که تیر از کمان
چنان شد که از تیزی گام او	سبق برد جنبش آرام او	قدم بر قیاس نظر میگشاد	مگر خود قدم بر نظر می نهاد

ونیز بعضی از فصحای متاخرین سرعت سیرش را چنین تعیین نموده اند

جهنده بر زمین خوش باد پائی	پرنده در هوا فرخ همائی	چو نظر بستی افلاک گردی	چو فکر هندسی گیتی نوردی
نه دست کس عنان او بسوده	نه پائی از رکابش گشته سوده	چو آن دل کز بتان وارد فراغی	ندیده ران او آسیب داغی
ز زرین برج پشت نازنینش	ندیده رنج از کس پشت زینش	اگرش بایستی آخر بهر خوردن	گرفتی شغل آن گردون بگردن

پس جبرئیل علیه السلام رکاب او و میکائیل علیه السلام عنان او بگرفت و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سوار شوید و قدم در راه نهید که ملائکه اعلی و مقربان عالم بالا در انتظار قدوم شریف شما اند ابیات

مهد بر چرخ ران که ماه توئی	بر کواکب دوان که شاه توئی	آسمان را بزیر پایه خویش	طرح نوکن ز جعد سایه خویش
عطر سایان شب بکار تو اند	سبز پوشان در انتظار تو اند	تازه ترکن فرشتگان را فرش	خیمه زن بر سریر پایه عرش
عرش را دیده بر فروز بنور	فرش را شقه در نورد ز دور		

لطیفه سوم روایتیست که چون نظر خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر براق افتاد سر مبارک در پیش افگندند و محزون وار دل باندیشه دادند جبرئیل علیه السلام خطاب آمد که ای جبرئیل از حبیب ما بپرس که تعلل را سبب چیست و توقف از برای کیست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که یا جبرئیل اکنون من از خانه بیرون آمدم و خلعت و نواخت یافتم و ملائکه مقرب از برای استدعای من از جناب حضرت عزت با عزاز و اکرام تمام آمده اند و براق برق رفتار از برای سواری من همراه آورده اند با خود اندیشیدم که فردا امتم از مقابر بیرون آیند با شکمهای گرسنه و تنهای برهنه و بار گناهان برگردن و دست چندین مظلوم در دامن و پنجاه هزار ساله راه قیامت در پیش نهاده و سی هزار ساله راه پل صراط

باریک بر روی دوزخ کشیده آن فقیران بے بضاعت قطع این مسافت بچه استطاعت توانند کردن و این
راه بکدام قدم از پیش بر توانند گرفت فرمان آمد که اے حبیب من صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غم واندوه بر خاطر عاطر
راه مده که هر کرا بنظر عنایت مخصوص گردانم چنانکه براق کرامت بدرخانهٔ تو فرستادیم بر سر قبر هر یک از امت عالی همت تو
براق بر فرستم و همه را سوار کرده بیکبار از پل صراط بسلامت بگذرانم و پنجاه هزار ساله راه قیامت را بطرفة العین در زیر
قدم ایشان طے کرده در بهشت عنبر سرشت برسانم قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمٰن وفدًا نقل ست
از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که چون نظر آن سرور صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم بر براق افتاد گفتند یا جبرئیل اللہ رزقنی من الکرامات ما لا نهایة له واجعلنی راکب هٰذا
المرکب فهل لامتی من هٰذا نصیب حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند گفتم ای جبرئیل
خداوند تعالی مرا چندین کرامتے داد که آنرا نهایتے نیست و مرا سوار این مرکب گردانید امت مرا ازین نصیبے هست
جبرئیل گفت ای سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خوشدل باشید و خاطر جمع دارید که امت شما را مراکب بسیار
خواهد بود و امت شما را در دنیا مراکب طاعات باشد که آن مراکب امت ترا در روز قیامت بمحشر رساند و از محشر
مراکب عنایت ایشان را تا به بهشت رساند و از بهشت مراکب کرامت ترا بمقام خلوت رساند که صفت آن
مقام این ست که للذین احسنوا الحسنٰی وزیادة یعنی لقاے ملک غفار جل جلاله

لطیفهٔ چهارم

نقل ست از کتاب نزهت الابرار که فرمان حضرت رب العزت جل وعلا در رسید که بیا تا ناظر جمال وجلال ما شوی
بیا تا لقای بقای ما دریابی بیا تا منظور انظار با انوار ذو الجلال ما گردی بیا تا حساب وعذاب بر تو و امتانت حرام
کنم بیا که نعمت و راحت بر ایشان تمام کنم و کار ایشان بنظام کنم و جای ایشان را در دار السلام کنم بیا که من
بجودی خود بر تو سلام کنم بیا که هر دو عالم بکام کنم بیا تا آن ناز نعیم و نور عظیم که از برائے امتانت آماده کرده ام
مشاهده نمائی و بایشان این مژده رسانی تا مشقت و بلا و محنت و عنا که در دنیا میکشند بامید این کرامت
وعطا بر ایشان آسان شود بیا تا جاه و مرتبه و تقرب بحضرت ما مقربان و مقبولان آسمانیان و زمینیان را
بنمایم بیا که در خزائن اسرار و معارف خود که از قدم عالم مهر کرده بنام تو بود بر قلب مصفای تو که عرش عظیم ست بگشایم

بیا بیا که مرا با تو نسبت جانی ست
بیا که خلوت ما را تو شمع انجمنی
بیا که گنج دنی بدولت نثار کنم
بیا که ملک تو بر همگنان مقدم شد

بیا بیا که مرا با تو راز پنهانی ست
بیا که من بتو مشتاقم و تو محتاجی
بیا که ملک ترا بر تو پایدار کنم
بیا که مخزن اسرار خود کنم جانت

بیا بیا که تو سرو برین این چمنی
بیا که ملک دلی را تو صاحب تاجی
بیا که هرچه تو خواهی ترا مسلم شد
بیا که دنیا و عقبے کنم بفرمانت

لطیفهٔ پنجم نقل از کتاب تاج القصص آورده که خداوند تعالی حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را گفت

بیا سخنان ظاهر بزبان جبرئیل علیه السلام باتو فرستادم تا بر خلق رسانی بواسطهٔ آن اکنون مارا باتو سخنان ست
که نه جبرئیل باید بداند و نه اسرافیل و نه میکائیل بل جمیع ملائکه و سائر مخلوقات میخواهم که سر غیب باتو بگویم فاوحی
الی عبده ما اوحی **لطیفه ششم** نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین چون حضرت
علیه الصلوٰة والسلام خواستند که بر براق سوار شوند براق تندی نمود و توسنی آغاز کرد گفت بعزة رب لا یرکبنی الا
النبی التهامی الابطحی القریشی محمد بن عبد الله علیه الصلوٰة والسلام صاحب القرآن حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که انا محمد رسول الله جبرئیل گفت ای براق بحق آن خدای که وحدانیت صفت اوست
که پیغمبرے نزد حق تعالیٰ گرامی تر از محمد علیه السلام بر تو سوار نگشته لرزه بر براق افتاد از حیا قطرات عرق از وے
متقاطر گشت و خود را بر زمین چسپانید تا خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر وی سوار شدند **لطیفه هفتم**
در زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون قصد کردم که بر براق نشینم و انچه بنماید
ببینم فابی البراق یعنی براق شموسی کرد و سرکشی نمود جبرئیل علیه السلام در گوش آن براق گفت لے براق
مگر تو این سید را نمی شناسی حق تعالی کون و مکونات را از جهت او آفریده و خلائق را بسبب او پیدا گردانیده
و از عرش تا فرش بطفیل او موجود گردانیده این آن سید یکه لعمرک قسم بحیات اوست و انک لعلیٰ خلق عظیم
صفت خلق اوست طه کیفیت طهارت و هدایت اوست و یٰس مصداق رسالت و تحقق اوست والنجم
اذا هوی کیفیت نزول اوست در شب معراج از شما والضحیٰ واللیل اذا سجیٰ شاهد قربت اوست از حضرت
کبریا و مصداق آمدن بحضرت رب الارض والسماء براق گفت لے جبرئیل اوصاف همین ست که بر من کشادی
ولیکن نام این سید را صلی الله علیه وآله وسلم بگوی تا بدانم جبرئیل گفت بگویم نام آن در توریت **فید فید** ست
و در انجیل **طاب طاب** و در زبور داؤد علیه السلام **فارقلیطی** و در صحف آدم علیه السلام **مشفقی** ست و در
صحف شیث ع ارمیا و در صحف ابراهیم ع **احمد** ست و در برا و را **عبد القادر** میگویند و در بحر او را **عبد القاهر**
میگویند و در کوهها او را **عبد الجبار** میخوانند و در میان پرندگان **عبد الستار** میگویند و در میان جنیان
عبد الغیاث میگویند و در میان ماهیان او را **نبی الرحمة** میگویند و در میان شیاطین نیز نبی الرحمه میخوانند
و در آسمان دنیا **عبد الخالق** نام ست و در آسمان دوم **عبد الرزاق** نام ست و در آسمان سوم **عبد الصمد**
نام ست و در آسمان چهارم **مصطفےٰ** و در آسمان پنجم و ششم **مرتضیٰ** و در آسمان هفتم **ابو القاسم** نام ست
و حملة العرش او را **حبیب** میگویند و کروبیان او را **احمد** میگویند و در زمینیان و در قرآن نام او **محمد** ست
صلی الله علیه وآله وسلم چون براق نامهای مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را شنید از بیم
عرق کرده خود را بر زمین چسپانید **لطیفه هشتم** بروایت دیگر آن ست که چون دران شب براق

نانجی

تندے نمود جبرئیل علیه السلام بانگ بروے زد که این چه بے حرمتی ست که تو میکنی مگر نشنیدهٔ که این کیست که بر تو می نشیند خلاصهٔ هژده هزار عالم ست و سلالهٔ اولاد آدم ست مطلع انوار سبحان الذی اسری ست مهبط اسرار فاوحیٰ الی عبده ما اوحی ست حامل علم دنی فتدلی و الی حرم فکان قاب قوسین او ادنی طبیب بیماران گناه است انیس بیداران سحرگاه ست ادیب مؤدبان درگاه است حبیب مقربان لی مع الله است معلم به تعلیم فاعلم انه لا اله الا الله ست مکرم بتکریم وکفی بالله شهیدا است محمد رسول الله است رباعی

شاهی ست که از حال گدا آگاه است
در روز قیامتش شفاعت خواه است
در وصف کمال او چگویم او را
از بس که محمد رسول الله است

براق گفت ای امین وحی الٰہی و ای پیک قدس شاهنشاهی بر من درشتی مکن که حاجتمندم و ازین سید برگزیدهٔ هژده هزار عالم صلی الله علیه وآله وسلم التماس دارم نظم

براق پسندیده آواز کرد
ز راز دل خویش آغاز کرد
که من قدر این بدر دانسته ام
بصد روز مان قدر خو دبسته ام
ولی دارم از لطف آن التماس
ز انعام این اعلم جمله ناس
که در هر دو عالم قبولم کند
مبادا که فردا ملولم کند
بود در ز حشر شش هزاران براق
دریغا بمانم من اندر فراق
سزد گر کند شرط با جان من
که فردا نشیند ببالای من
رسول خدا سر فراز همه
نشاط ابد غمگداز همه
پذیرفت ازو شرط مسموع داشت
دل مرکب خویش مجموع داشت
که فردا نسازم تو از خویش دور
سمندم تو باشی مشو بے حضور
ملائک بدین شرط کردش گواه
پناه امم کس نکردی تباه

خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بگوی تا بتقدیم رسانم براق گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امشب که بدولت سعادت شما مشرف شده ام و بروح راح افزای رائحهٔ طیبه جان آسای شما بر آسایم و بدان خوی آرام گیرم چون فردای روز قیامت شود چندین براق برق آسای عالم آرای فلک پیمای در قدم مبارکت کشند نباید که بآنها التفات نموده نظر از حال من بردارید و قدم در رکاب دیگرے در آرید و مرا ضایع بگذارید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حاجت آن عاجزم امشب مراد من بر آرید و بعد ازان قدم در رکاب من در آرید خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم قبول فرمودند و گفتند که انشاء الله تعالی در روز قیامت مرکب من تو خواهی بود برین مقرر شد براق تمکین آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود لطیفهٔ انهم بعضے گفته اند که چون شفقت رسالت و رافت نبوت عهد با براق فرمودند براق گفت یا مهتر عالم صلی الله علیه وآله وسلم باین همه از شما یادگاری خواهم تا بر گردن خود قلاده بسازم و از آن بر گردن خود طوقے کنم سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم التماس وی اجابت فرمودند و از زلف مشکین خود دو تار باوی بخشیدند براق آن را بدست نیاز گرفته بر گردن خود بست و تا قیام الساعة در خمار آن شراب طرب آن وصال

خواہد بود لطیفۂ دہم در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی حضرت پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند ای جبرئیل وقت سحر ست ابوبکر صدیق را رخصت بدہم کہ امامت کند وبرای ما معطل نماز نکشند ومنتظر وحیران نشوند ونگویند کہ پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کجا رفت وچہ شد فرمان خدای تعالی بجبرئیل علیہ السلام رسید کہ ای جبرئیل محمد را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوی کہ نماز فجر تو ہمراہ اصحاب درہمین جا خواہد شد زود بیا ودر دل ہیچ غم مدار حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از شنیدن این خبر بسیار خوش حال شدند لطیفۂ یازدہم از تفسیر سورۂ والنجم آوردہ کہ چون خواجہ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خواستند کہ قدم مبارک در رکاب براق آرند جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمان آنست کہ توریت وانجیل وزبور وفرقان را بخوانی آنگاہ بر براق سوار گردی خواجۂ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند کہ ای جبرئیل این کتب بمن نیامدہ اند بعضے عبری وبعضے سریانی وفرقان ہنوز تمام منزل نشدہ ست درین ساعت این کتب را چگونہ بخوانم جبرئیل علیہ السلام گفت ای خواجہ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سہ بار قل ہو اللہ احد را بخوان وقدم در رکاب براق درآر وثواب این چہار کتاب را بستان حضرت پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سہ بار قل ہو اللہ احد را بخواندند وقدم مبارک در رکاب آوردند

باب ہفتم دربیان سوار شدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بربالای براق ورفتن بسوی مسجد اقصلی وبیان آن سخنہائیکہ درراہ واقع شدہ از عجائب وغرائب دیدن

مشتمل ست این باب بر پنج فصل

فصل اول در ذکر نشستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر براق وغاشیہ برداری اسرافیل

مشتمل ست بر ہشت نکتہ نکتۂ اول نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین آوردہ کہ چون خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پای مبارک در رکاب براق درآوردند ونشستند قال الشیخ الرومی قدس سرہ

برق رفتار بر براق نشست کبک علوی خرام جست از جای	تازیش زیر تازیانہ بدست ہرچہ را دید زیر گام کشید	چون درآورد در رکابش پای شب لکد خورد وسر لگام کشید

نظر در عالم باطن کردند ہمہ عالم بیہوش دیدند وتمام روی زمین از نور منور شدہ بود ودرختان دنیا ہمہ بر زمین افتادہ بودند وکوہہا ہمہ پست شدہ بودند ورودہا ہمہ برقرار ماندہ بودند وستارگان بجای خود ماندہ بودند وورزش باد ہم نبود ودر دنیا یک مورچہ بیدار نبود نوبت نہ فلک بود کہ ہمہ فرشتگان بیدار بودند ہمہ در خدمت

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بودند نکته دوم بروایتی چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر براق سوار شدند دیوان همه بگریختن آمدند وستارگان بدرخشیدن آمدند وبهفتا وصفت نور تافتن گرفتند ملائکه بنظاره آمدند جوشے وخروشے در هر دیارے وغلغلے پدید آمد گفتند که سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم را بحضرت رب العزت می برند اے بندهٔ مومن حال تو نیز در بهشت همین باشد فردا روز قیامت مراکب وجنائب را بیارایند وفرشتگان رحمت حاضر شوند بندهٔ بیرون آید تاج بر سر وحله بهشت در بر وروی هر مومنے چون ماه شب چهارده تابان رسولان در پیش وانبیا علیهم السلام در عقیب ومومنان در قفای ایشان ملائکه صف زده بهشت را آراسته کرده مرغان بطرب آمده عاشقان بشغب آمده حوران می بینند وگویند که چه افتاده است گویند که امروز روزے ست که دوست را بدیدار دوست می برند نکته سوم نقل ست از کتاب معارج النبوه تصنیف مولانا معین الدین که دران شب معراج هشتاد هزار فرشته بریمین براق وهشتاد هزار فرشته بریسار براق استاده بودند از نور شمع تابان در دست گرفته ومشعله فروزان در قدم داشته از شعاع آن شموع ولوامع آن مشاعل عرصه بطحا چون دار الجلال بنور جمال منور گشته واز نفحات آن روائح مشام جان قدسیان معطر گشته ومیکائیل واسرافیل نیز همراه جبرئیل علیهم السلام در خدمت استاده بودند وهمراه هر یکے هفتاد هزار فرشته دیگر بودند گرداگرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده بودند وهشتاد لک فرشتهٔ مقرب دیگر با هر یکے هشتاد هزار فرشتهٔ دیگر با دب استاده ودر دست هر فرشته طبقهای نور ومشعلهای نور وبر دوش هر یکے غاشیهٔ از نور بود حاصل الامر بمرتبه ساحت بطحا روشن گشته بود که صد هزار ستاره وماه وآفتاب مشعله داری آن نتوانند نمود فرمان آمد که ای جبرئیل از هزار پرده بر ولیے هفتاد هزار پرده که در پیش نور حبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم داشته ام کی را بردار جبرئیل علیه السلام بر داشت نوری پدید آمد که بر مجموع صد شصت هزار مشعله که از شواعل نور عرش افروخته بودند غالب آمد درین معنی اهل تذکیر اشاراتے تقریر کرده اند ولطیفه بر سبیل بشارت ادا نموده اند لے درویش وقتے که یک جزو از هزار جزو نور محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم صد شصت هزار مشعلهٔ نور عرش را با آنکه مخلوق ست حادث ومضمحل ومتلاشی مگرداند اگر تجلی هزار یک اسم الٰهی با هزار یک صفت نامتناهی اگر معاصی معدود ومحدود ما را نابود گرداند از کرم الٰهی چه عجب است ابیات

ای شده طوق عاشقان طرهٔ عنبرین تو	سوسن وگل خجل شده از عرق جبین تو	جمله انبیا بکل پیش تو طرقو زده
روح پیاده رو شده پیش رکاب زین تو	نوبت دولت تو عشق بلامکان زده	در شب قرب مکرمت عرش شده زمین تو

نکته چهارم نقل از کتاب معارج النبوه تصنیف مولانا معین الدین در روایت آنست که فرمودند حضرت پیغمبر علیه السلام چون عزیمت بیت المقدس کردم جبرئیل علیه السلام دست در رکاب من داشت واسرافیل علیه السلام بر کتف خود نهاده در راه در آمده بود مرا از بزرگی او شرم آمد عذر خواهی نمودم گفت یا حبیب الله صلی الله علیه وآله وسلم

من غاشیه برداری امشب را بچندین هزار ساله طاعت خریده ام و به مراد هر دو جهانے برگزیده ام و آنچنان بود که ای سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون خداوند تعالی مرا بیافرید دو رکعت نماز بزیر عرش بخدمت بگذارم و هفت هزار سال دران دو رکعت نماز بماندم چون تمام کردم فرمان در رسید که اے اسرافیل طاعت پسندیده آوردی چه خلعت میخواهی گفتم الٰهی خلعت را حوالهٔ خاکساران امت و پیروان ملت آن صاحب دولت کردم که نام او با نام خود در ساق عرش نوشتهٔ و از حضرت تو این تمنا دارم که چون این بندهٔ پسندیده از کتم عدم بعالم وجود آید یکساعت توفیق خدمت او کرامت فرمائی فرمان آمد که ای اسرافیل اجابت کردم او رشب کرامتے خواهد بود و دران شب از نقطه گاه زمین بجاور افلاک عروج نماید و ابواب خزائن خود بمفتاح شهود بگشاید و او را از مکه بمسجد اقصے برم و از انجا بافلاک بر آرم تا ترا دستورے دادم که از مکه تا بیت المقدس غاشیه برداری او کنے یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر مرا ازین خدمت باز داری من در میان ملکوت شرمسار و بیمقدار گردم

مثنوی

شاه فلک حبشی و آدم سپاه
توشهٔ ما جمله بفرمان تو

جمله شهان سایه تو نور آله
خواجه توئی ما چو غلامان تو

آن ملکی کز سر شاهنشهی
چون تو ز ناداری آگهی

غاشیه بر دوش ملائک بهی
آمده پیشت همه دست تهی

نکته پنجم نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین چون خواجهٔ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عنان براق را کشیده میداشتند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عنان او را گذارید و ارسال نمائید که وی مامور است میداند که کجا میباید رفت حاصل الامر روان شد بمرتبهٔ سرعت می نمود که در بارها او حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین فرمودند که ان ترکتها سارت وان حرکتها طارت ایضا کما فی الحدیث البخاری والمسلم یضع خطوته عند اقصے طرفه فحملت علیه فرمودند که روش رفتن او بر مراد من بود اگر خواستمی که باستد باستاده واگر خواستمی که برود برفتے چون ببالا رسیدی پاهایش دراز گشتی و دو دست او کوتاه شدے و چون فراز نشیب رسیدے بالعکس دست او دراز گشتے و پاے او کوتاه شدے تا رنج و تشویش بمن نرسد **نکته ششم** نقل از کتاب قصص الانبیا که چون پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پارهٔ راه رفتند یک آواز صعب شنیدند حضرت رسول کریم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر خود بلرزیدند و لون روی مبارک بگشت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از مهتر جبرئیل پرسیدند که این چه بانگ با هیبت ست که دل جان من از هیبت آن بلرزید **بیت**

یکے بانگ با هیبت آمد بگوش
به تن لرزه آمد بدل اضطراب

زمین گشت در زلزله با خروش
ز جبرئیل پرسید صدر جهان

چنین بانگ صعبے شنید آنجناب
بگو این چه بانگ ست مکن بیان

جبرئیل علیه السلام گفت یا نبی اللہ بدانکه ازان روز باز که خدای تعالی دوزخ را بیافرید از گرمی دوزخ سنگے ترقیده بود الی یومنا بقعر زمین آن سنگ میرفت این زمان بقعر زمین رسیده است این آواز صعب

کہ شنیدہ از ان سنگ ست **نکتہ ہفتم** از کتاب معارج النبوۃ تصنف مولانا معین الدین کہ بعد از ان جبرئیل علیہ السلام آنحضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وصیت فرمودند کہ یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر در راہ آوازے شنوید ملتفت نشوید واگر کسے شمارا خواند اجابت نکنید وہرچہ از شما پرسند جواب ندہید ومرا بیشتر خواہید دیدن **نکتہ ہشتم** از کتاب معارجین فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل علیہ السلام وفرشتگان از من جدا شدند فقال لی جبرئیل علیہ السلام المیعاد بیننا بیت المقدس جبرئیل علیہ السلام گفت میعاد میان ما بیت المقدس ست حکمت در جدا شدن جبرئیل علیہ السلام چند چیز بود یکی آنکہ اگر جبرئیل با من بودے ہر چیزیکہ در راہ پدید آمدے با من عرض کردے ناچار من بمشورت واشارت او تمام میکردم حق تعالی تنہا کرد برائے انفاذ قدر خویش میکائیل واسرافیل علیہما السلام بمقام موعود باز گشتند

فصل دوم در ذکر جدا شدن فرشتگان از رسول عالمیان وخواندن منادیان والتفات نانمودن سید انس وجان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

مشتمل ست این فصل بر دو لطیفہ ونہ نکتہ **لطیفہ اول** نقل از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی بدانکہ چنین مروی ست کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عنان براق از دست ارسال فرمودند فلما مشی البراق فی الطریق پس چون براق برفتن آمد زمانے برفت فرمودند کہ آواز منادی شنیدم کہ از دست راست من بانگ بر من میزد کہ یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم علی رسلک قف ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زنہار منتظر بایست وسخنی با تو گویم بروایت دیگر آنست کہ فرمودند از جانب دست راست خود آواز شخصے را شنیدم کہ میگفت یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم الی فانک اخطات الطریق ای محمد علیہ السلام بشتاب بمن کہ از راہ صواب براہ خطا ومنحرف شدی پس من بران التفات نکردم پس فراتر شدم باز منادی دیگر از دست چپ من آواز داد التفات نکردم وبگذشتم وبیشتر شدم باز منادی دیگر از پس پشت من آواز داد کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بایست باوہم التفات نکردم وبگذشتم ودیگر منادی از بالای من آواز داد کہ التفات نکردم باز از زیر زمین آواز آمد کہ بایست جواب ندادم وبگذشتم پس صورتے از پیش خود دیدم بمثل عجوزہ کہ خود را بہزاران زینت آراستہ بود وجامہ ہائے زیبا در بر وبند ہائے مروارید از گردن آویختہ **نقل** از کتاب نبی نامہ

منقش بصد نقش برخواستہ ... بزیور تن خود بیاراستہ
بسی گوناگون جامہا در برش ... بسی حجوہ عجب اندر سرش
بظاہر عروسے چو حور بہشت ... بباطن چنان بود بدبوی زشت
بظاہر دلارام دلدار بود ... بباطن دل آزار خونخوار بود
بگفت ای محمد بیا پیش من ... نظر کن بحسن فن خویش من
بیا تا در آغوش گیرم ترا ... بیا کز جہان در پذیرم ترا

که هرکس ملرخوست گگار آمدند | چو حرمت ندیدند خوار آمدند
دل خو اجگان غیر وحشت گرفت | بروکرد نفرین و نفرت گرفت

آن عجوزه گفت یا محمد علیه السلام حبیبی الی الیّ ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بجانب من بیا یک سخن دارم با تو بگویم جوابش ندادم و اندک نگاه بدنباله چشم کردم درین حین جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام را دیدم جبرئیل علیه السلام گفت احسنت یا محمد صلی الله علیه وسلم نیکو کردید که التفات بهیچ یک ازانها نکردید مژدگانی باد شمارا که امت شما از جهودی و از ترسائی و از گبری و از صابئی و عذاب دینار رستند آن داعی که شمارا از سوی راست خواند داعی و منادی یهود بود اگر شما اورا اجابت میکردید امت شما از پس شما بیشتر جهود شدندے چون التفات نکردید از جهودی رستند و آن دیگرے که شمارا از سوی چپ آواز داد منادی ترسایان بود اگر اجابت میکردید امت شما از پس شما ترسا شدندے و آن سومے که بانگ زد او ابلیس بود علی قوله اگر جواب میدادید امت شما تابع او شدندی و آن چهارم داعی مجوس بود و گبر اگر اجابت میکردید امت شما بعد وفات شما گبر میشدند و آن پنجم که شمارا از فوق آواز داد منادی صابیان اگر جواب میدادید امت شما صابئی میشدند و آن ششم که شمارا بخود خواند صورت دنیا بود که خود را آراسته بود اگر اجابت میکردید امت شما اختیار دنیا میکردند و در غم دنیا هلاک شدندے نیکو کردید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم او را التفات نکردید او بسی مردمان را فریفته است و از راه برده و با هیچکس وفا نکرده از عزیزان بگریزد و با سفلگان در آمیزد از وقت آفرینش حقتعالی بوے هیچ نکرده است و پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند که اگر دنیا نزد حقتعالی قدر داشتی یک شربت آب بهیچ کافر ندادے جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیکو کردید که نگاه نکردید وگرنه امت شما بدنیا مشغول شدند و از دین بمانندے امت شما هرچند بدنیا آویزند ولیکن دین را از برای دنیا بر باد ندهند و از مهر وے از دوستی مولی برنگردند ولیکن بدنباله چشم اندک با و نظر کردید بسے از امتان شما درمانده شوند بدنیا فردای قیامت بحساب وے بمانند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که حلال دنیارا حساب و حرام دنیارا عذاب ست ونیز گفتند که دوستی دنیا سر همه خطاهاست و حق جل و علا زندگانی دنیارا آب مانند کرده است قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا کماءٍ انزلناه من السماء و حکمت در مثل آنکه چند بود مر اهل دین دار را و محبت بود مر اهل عقاب را و بآب مانند کرد از انکه اندک منفعت کند معنی دیگر آنست که آب چیزی ست که او همیشه از بالا به پستی میرود و از پستی ببالا بر نیاید یعنی با لئیمان و خسیسان سازد و با کریمان و سخیان نه پردازد و معنی دیگر آنست که آب قطره قطره بارد و جمع شود و از ناوه دان یکباره بیرون رود همچنان دنیا درم درم جمع شود آخر جمع کننده را هلاک سازد و یکباره برود و از جمع کردن دنیا سه آفت ست یکی رنج بسیار دوم بوقت مرگ دریغ بسیار سوم بقیامت شمار بسیار و انه دنیا هرچه رزق حلال بکار و در روز قیامت هر درمے شش دانگ شود و چهار حصه سازند و از هر حصه سوالے

کنند یکے آنکه از کجا حاصل کردی دوم آنکه بکجا بکار بردی سوم آنکه از بهر چه کار بستی واز بهر این گفتند رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم که درویشان امت من در بهشت در آیند پیش از تونگران امت من پانصد سال اگر چنین بنودے سید عالم صلے الله علیه وآله وسلم درویشی اختیار نکردے بعد ازان حضرت رسول اکرم صلے الله علیه وآله وسلم شکر خدا تعالی بر زبان راندند وگفتند الحمد لله که ازین آفات رستگاری یافتم در کتب معتبر چنین آورده اند که اگر آسمانها و زمینها کاغذ گردد و درختان عالم قلم شوند و همه خلایق کاتب شوند خواهند شکر آن بنده که از صفائے عقیدت یکبار بگوید که یارب یا شکر آنکه حق تعالی گوید بندهٔ من و بنویسند همه خلایق از نوشتن آن عاجز شوند و کاغذ فانی گردد و بمنتهای آن نرسد بلے هزار احسان و فضل با بنده کرده پس همه آن در نامهٔ بندهٔ کے بسته و با بنده گفته که ای بندهٔ من تا بندگان بدانند که بندهٔ خود را نیکو میدارد و آنچه در بهبودی ست میدهد **غزل**

چه داند آنکه نه از اهل معرفت باشد — که هرچه دوست کند عین مصلحت باشد

حقیقت آنکه سزاوار قرب جانان نیست — دلے که در غم دنیا و آخرت باشد

بران سرم که کنم سرفدای خاک رهش — فقیر بے سروپا را چه معذرت باشد

ز بندگان همه تقصیر خدمت آید لیک — ز پادشاه همه فضل و مرحمت باشد

اگر عتاب فرستی همه عنایت لطف — وگر خطاب کنی جمله تربیت باشد

که باشم اینکه سر خاک کوے او گردم — وران مقام مرا خود چه منزلت باشد

جنید خسته که جان در وفای جانان داد — عجب مدار اگر اهل معرفت باشد

لطیفه دوم نقل از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی قبولے بندهٔ مؤمن چون ملک تعالی توفیق رسول صلی الله علیه وآله وسلم داد تا دران جهان این داعیان اجابت نکروند ملک تعالی شش چیز در بدل آن بازداد واز راستیش هدایت داد ویهدیك صراطا مستقیما واز چپ او نصرت داد که وینصرك الله نصرا عزیزا واز خلفش عصمت داد که والله یعصمك من الناس واز زیر قدمش استقامت داد که لولا ان ثبتناك واز فوقش رفعت داد که ورفعنا لك ذکرك واز زیر قدمش قربت داد که دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اما حکمت درین خواندن منادیان والتفات نانمودن سید انس وجان صلے الله علیه وآله وسلم آن گفته اند که پیوسته خاطر شریفش متالم میبود که احوال امتان من بعد از من بچه قرار گیرد وثبات واستقامت ایشان در دین چگونه باشد خاطر مبارکش را باین نوع منصوبات تسلی دادند تا داند که حق تعالی همه را بر دین اسلام بکمال کرم ثابت خواهد داشت مصداق قوله تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت **نکته اول** از کتاب مذکور رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند

که از انجا راهی شدم نخلستانے رسیدم جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله از براق فرود آئید درینجا نماز گذارید
فرود آمدم و نماز گذاریدم جبرئیل گفت این زمین را یارسول الله میدانی چه جائی ست گفتم الله اعلم گفت
این زمین یثرب ست **نکته دوم** از کتاب مذکور فرمودند پیغمبر علیه السلام چون از اینجا در گذشتم
بصحرائی رسیدم از براق فرود آمدم و نماز گذاریدم جبرئیل گفت این زمین را دانی یارسول الله چه جاے
ست گفتم الله اعلم گفت این مدین ست و آن طور سینا و درخت موسیٰ علیه السلام ست **نکته سوم**
از کتاب مذکور فرمودند پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام بر براق سوار شدم بعد ازان بزمین فراخی رسیدم و دران
زمین کوشکها دیدم جبرئیل علیه السلام گفت درینجا نماز کن از براق فرود آمدم دو رکعت نماز گذاریدم گفت این
موضع را بیت اللحم گویند که جای ولادت عیسیٰ علیه السلام ست نماز خوانده بر براق سوار شدم **نکته چهارم** از کتاب
مذکور در صحیح مسلم ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج
بوادی ازرق بگذشتند پس فرمودند که این کدام وادی ست گفتند که این وادی ازرق ست پس فرمودند گویا
مهتر موسیٰ علیه السلام را می بینم که از ثنیه فرود می آید و آواز تلبیه برکشید **نکته پنجم** از کتاب مذکور فرمودند
که چون حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بر ثنیه هرشا بگذشتند فرمودند که این ثنیه کدام ست گفتند که این
ثنیه هرشاست پس فرمودند که گویا مهتر یونس بن متی علیه السلام را می بینم که بر ناقه سرخ سوارست و جبه
از صوف پوشیده و مهار ناقه او از لیف خرماست و تلبیه حج رامی گویند **نکته ششم** از کتاب مذکور فرمودند
حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون فراتر شدم گاوے دیدم گشته و خلقے برو گرد آمده اند گروهے پوست او را
می بردند و گروهے سر او را می بردند و گروهے شکنبه او را و گروهے سرگین او را و گروهی خون او را و گروهی گوشت خالص
او را می بردند گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل ملتهای مختلف ست کل حزب بما لدیهم فرحون گروهے
در باطلے آویخته و دست بگشے در وے زده و تو خالص بیافته **نکته هفتم** در کتاب مفتاح النجاة چنین
آورده اند که آن شب که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بمعراج میرفتند در راه گاوے را دیدند که کشته بودند
از جبرئیل پرسیدند که من هٰؤلاء این طائفه که باشند گفت آنها که سرش می بردند یهود بودند و آنانی که دنبالش
می بردند ترسایان بودند و آنانے که شکنبه او می بردند گبران بودند و آنانے که گوشت خالص او را می بردند امت
تو اند چون بانے یکے آواز داد جواب نداد ندو دیگرے آواز داد جواب ندادند از جبرئیل سوال کردند که من هؤلاء
جبرئیل گفت اول یهود بودند دوم نصاری اند سوم مجوسی اند اگر جواب ایشان میدادے مخاطره بودے که
امت تو کیش ایشان گرفتندے اکنون که جواب ندادید امید باشد که امت شما را نگاه دارد از دین اسلام بر نگردند
نکته هشتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون از انجا در گذشتم فرشته را دیدم

که پرهای او سوخته وافتاده رسول صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل پرسیدند که این فرشته را چه بوده است
که چنین شده است گفت خدای تعالی ویرا بدین فرستاد که اهل آن قریه را هلاک سازد چون بکنار ده رسید
ناله کودکی شیرخواره بگوش وی آمد دلش بسوخت بازگردید حق تعالی اورا قهر کرد وآتش با وفرستاد تا پرهای
اورا بسوخت پس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند یا جبرئیل هل توبة ومالها ای جبرئیل هیچ توبه هست
اورا یا نه واگر باشد چه باشد جبرئیل گفت ندانم تا بروم از حضرت خداوندی باز پرسم در ساعت برفت وباز آمد
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خدایت سلام میفرستد ومیگوید که توبهٔ وی آنست که ده نوبت بر تو
که محمدی صلی الله علیه وآله وسلم صلوات فرستد پس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنزدیک آن فرشته آمدند
فرمودند که ای ملک توبهٔ تو آن ست که ده بار بر من صلوٰة فرستی آن فرشته ده بار بر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
صلوٰة فرستاد در حال پرهای وی باز دادند تا به پرواز آمد بآسمان رفت واز این واقعه غلغله در فرشتگان آسمانها
افتاد نعت الا یا ایها الاخوان صلوا وسلموا علی المصطفی الهادی النبی المحمد علیه الصلوٰة والسلام
امام جمیع المرسلین خیرهم وافضلهم وهو المستمی باحمد علیه صلوٰة الله ما صالح صالح وتسلیما دام فی الارض شعر

بفرست تحفهٔ صلوات از میان جان	بر صدر بدر عالم مقصود انس وجان
بفرست تحفهٔ صلوات از سر صفا	بر روضهٔ منور پر نور مصطفی

تحفهٔ نهم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرشته دیدم که مرا پیش آمد چهار
عدد جامه بدست او بود یکی سیاه ویکی زرد ویکی سفید ویکی سبز بر من عرض کرد وگفت هر کدام از اینها که
خواهی اختیار کن من سفید وسبز را اختیار کردم جبرئیل گفت احسنت یا محمد صلی الله علیه واله وسلم
صواب کردید جامهٔ سیاه دوزخیان ست قوله تعالی سرابیلهم من قطران وتغشی وجوههم النار
وزرد جامهٔ کافران ست اما سفید جامهٔ روشن دلان ست در دنیا فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
وسبز جامهٔ بهشتیان ست در بهشت اگر جامهٔ سیاه اختیار میکردید امت شما در دوزخ افتادندی واگر زرد اختیار میکردید امت شما
بکفر افتادندی چون سفید وسبز را اختیار کردید لاجرم امت شما در دنیا با معرفت باشند ودر عقبیٰ در جنت باشند

فصل سوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عجائبات وغرائبات در راه بیت المقدس

مشتمل ست بر یازده تحفه **نکتهٔ اول** از کتاب سراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی
فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون فراتر شدم سه تن دیدم که پیش آمدند یکی پیر ویکی کهل
ویکی جوان جبرئیل گفت ازین هر سه هر کدام که خواهی اختیار کن که از برای تو فرستاده اند من جوان را

اختیار کردم جبرئیل گفت صواب کردید که پیر دولت ست و کہل نجت ست و جوان عافیت ست دولت و بخت را بقا نبود و میگرو ند و عافیت باقی ست خودرا دامت خودرا عافیت ہر دو جہان حاصل گردید **نکتۂ دوم** از کتاب مذکور آنکہ امین باشی در مسکن خویش و قوت سازی از کسب خویش ستنے خالی از علت و عیالت با مساعدت و قوت با قناعت اشارت شریفا آنکہ ہر کرا در دلش نور قناعت بود دعایش را اجابت بود و روزیش را برکت بود و از ابلیس لعین عصمت بود و با ملک تعالی خلوت بود و در نزع جان خفت بود و در مناجات موانست بود و بدم مرگ بشارت بود و در گور روح و راحت بود و در لحد وسعت بود و از منکر نکیر اورا ملاطفت بود **غزل**

ای دل کشا بش از در اہل صفا طلب	دولت زمین پیروی مصطفا طلب
در ہدایت کہ دیدۂ جان را جلا دہی	از آستان پاک نبی طوطیا طلب
گنجی ست عافیت کہ بشاہان نمیرسد	آن گنج نامہ گر طلبی از گدا طلب
بس عاجزاند خلق بکس التجا مکن	ہر آرزو کہ میطلبی از خدا طلب
در نیستی گریز ز ہستی کنارہ گیر	اوج سریر ملک بقا در فنا طلب

نکتۂ سوم نقل ست از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم چون فرا تر شدم مردے را دیدم کہ تخم در زمین میکشت و در ساعت بر می آمد و در ساعت میدرو ید گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل مؤمن ست با کردار نیک کہ ہمی کارد و ہم در وقت بر میدہد پیش از انکہ بآن جہان برسد **نکتۂ چہارم** از کتاب مذکور منقول ست کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم چون پیشتر رفتم سگے را دیدم کہ اژدھے شیر میدوشید ند و کسان دیگر اژدھا شدگان می بودند گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل سلطان ظالم ست کہ از خلق بستاند و اژدھے باز میستانند **نکتۂ پنجم** از کتاب مذکور کہ چہار گروہ چہار چیز ناصواب کنند و صواب انکار ند و جاے ہر چہار دوزخ ست اول عالمانے کہ از براے دنیا علم آموزند و براے طلب دنیا بخلق علم آموزانند فخلف من بعدھم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض ھذا الادنی ویقولون سیغفر لنا وان یاتھم عرض مثلہ یاخذ وہ دوم قومے کہ از حرام مال جمع کنند و باسراف خرج کنند ذرھم یاکلوا ویتمتعوا ویلھھم الامل سوم قومی کہ مال جمع کنند و زکوۃ ندھند الذین یکنزون الذھب والفضۃ ولا ینفقونھا فی سبیل اللہ فبشرھم بعذاب الیم چہارم آنکہ سلطانے کہ بظلم از ضعفا مال بستاند و بمطرب و مسخرہ و اہل فساد خرج کنند احشروا الذین ظلموا وازواجھم **نکتۂ ششم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم چون فراتر شدم مردمانے دیدم کہ سرہای ایشان بسنگ میکوفتند و در ساعت زندہ می شدند گفتم یا جبرئیل

این چیست گفت این مثل کاہل نمازان ست که بوقت نماز کاہلی کرده اند **نکتۂ ہفتم** از کتاب مذکور
فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم دو دیگ دیدم که بر آتش میجوشید در دیگی
گوشت پاکیزه و صاف بود و در دیگ دیگر گوشت گنده و مرداری پختند و گروہے گوشت پاکیزه میگذاشتند
و پلید میخوردند گفتم این چیست جبرئیل گفت این مثل آنکس که زن حلال خود را رہا میکند و از پے حرام
میگردد **نکتۂ ہشتم** از کتاب مذکور ای عزیز من سه گروه سه چیز دارند آنرا بگذارند و بسه چیز دیگر مشغول
شوند این ہر سه از فعل لئیمان ست نه از فعل موحدان یکی آنکه حلال خود را بگذارند و قصد حرام کنند و من
یفعل ذلك یلق اثاما یضاعف له العذاب دوم آنکه عیب خویش را بگذارند و عیب دیگران را
گویند ولا یغتب بعضکم بعضا سوم آنکه مال خود را نگاه دارند و قصد مال دیگران کنند انما یاکلون
فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا کریم آن بود که عیب مردمان نخواهد و نگوید و مال خود بخشد و
عیال خود نگاه دارد و قصد حرام نکند و دیگر فرمودند **نکتۂ نہم** از کتاب مذکور فرمودند چون پیشتر شدم گروہے
دیدم که برہنۂ مادرزاد گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل گروہے که زکوة ندہند برہنه و تشویر زده
باشند در قیامت **نکتۂ دہم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم چوبے
دیدم در راه افتاده ہر که بدان میگذشت جامۂ او را میدرید گفتم این چیست گفت این مثل قطاع الطریق ست که
ہر که براه شود راه بروی می بہبندد و کالای او را می ستاند و مثال آن مردمان که کس از زبان ایشان نرہد غرض که
مومن را بزبان خراب کنند بعد از ان این آیت را برخواند که ولا تقعدوا بکل صراط توعدون وتصدون عن سبیل الله
نکتۂ یازدہم از کتاب مذکور بدانکه راہزنان ہفت گروه اند کافران راه مومنان میزنند برای نکرت اقتلوا
المشرکین خوارج راه مسلمانان میزنند از برای معصیت ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
مرائیان راه عامه میزنند برای طمع ریاست و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا بازاریان راه بر مشتریان میزنند
برای تجارت من کان یرید العاجلة عجلنا له سلطان راه بر رعیت میزنند برای ولایت اولئك هم
الظالمون دزدان راه بر اغنیا میزنند برای غنیمت انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله
ابلیس در وقت نزع راه بر آشنایان میزند برای عداوت ان عبادی لیس لك علیهم سلطان

فصل چہارم در ذکر بعضے از عجائب و غرائب دیگر که در راه بیت المقدس بنظر انور آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم در آمده

مشتمل ست بر ده نکته **نکتۂ اول** نقل از کتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی

فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم مردی را دیدم کہ دلوے در چاہ افگندہ چون بر میکشید وبر سر چاہ میرسید تہی میگشت ودیگرہ ہمچنان مشغول بود ومیکشید گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل بدبختان مرائی کہ کار بریا میکنند ورنج میبرند وبدست ایشان ہیچ نیست واز ثواب محروم اند الذین ضل سعیہم فی الحیوۃ الدنیا وھم یحسبون انہم یحسنون صنعا آرے صنعتے کہ کجا فروختی وبہا ستودی دیگر بار نتوان فروخت طاعتے کہ درین جہان بہ ثنای خلق وبرروے مردم فروختی در قیامت ثواب نیابی اگر باز را بدام ہدبد تا بوف را صید کنی حماقت باشد عاقل آن ست کہ بوف را بدام بند وتا باز را صید بکند ہیچ عاقل بطاعت شریف دنیای خسیس صید نکند وکمال عاقل آن باشد کہ دنیا وعقبی برای رضای مولی فدا کند تا باشد کہ رضای او صید کند غزل

اگر بعمرے ز در خلوت ما باز آئی — سعی کن خواجہ کہ از روی ریا باز آئی
جہد کن تا شود آئینۂ جانت روشن — تو کہ صافی ز در اہل صفا باز آئی
در حریم حرم کعبہ مجالست ندہند — مگر آن لحظہ کہ انہ راہ خطا باز آئی
آنزمان از ہمہ دردیت بخشند دوا — کہ بیک بار ز تدبیر دوا باز آئی
ای دل از گلشن فردوس طمع میداری — ناگزیر ست کہ از باغ سرا باز آئی
باز سلطان ازل باشی اگر بر دو جہان — پای افشانی واز روی ہوا باز آئی
چون جنید ار نظر اہل خدا میطلبی — اندران کوش کہ از غیر خدا باز آئی

نکتۂ دوم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم سوراخے دیدم خرد گاوے ازان بر می آمد ہرچند باز می کوشید وسعی میبرد کہ در انجا باز شود نمی توانست گفتم این چیست گفت این مثل سخن بدست کہ از دہان ناپاک بر آید بعد ازان پشیمان شود ازان گفتن وخواہد کہ باز گردد باز نشود نصیحتے بشنوائے عزیز چند کار مکن کہ ہرکہ آن کند پشیمان شود ظلم مکن ولوان للذین ظلموا ما فی الارض ودعای بد مکن کہ ہرکہ دعای بد کند باو باز گردد پشیمانی سود ندارد وبہتان مکن لکلّ افّاکٍ اثیم درمیان خلق فاش شود اگر خواہی کہ باز گردد نتوانی ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشۃ نظم

شب معراج حضرت دید سنگے — دران سنگے یکے سوراخ تنگے
ازان سوراخ یک گاوی بر آمد — کہ نتوانست دیگر آنجا در آمد
بگفت آن پیک ای سلطان عالم — زپیک آنحضرت سرور پرسید
چہ گاو ست این بجای خود نگنجید — سخنہای پریشان گاو بی شاخ
وای سردفتر اولاد آدم — دہان استان تست سوراخ
سخن گر از دہان ناگہ بر آید — کہ نتواند دگر آنجا در آید

نکتۂ سوم از کتاب مذکور ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت میکنند کہ چون حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را

بمعراج می بردند عفریتے از جن بدید که شعله از آتش داشت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را میطلبید
که تا اذیتی بوی رساند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم هر نوبت التفات میکردند او را میدیدند پس جبرئیل
علیه السلام گفت یارسول الله بیاموزم شما را کلماتی وسخنی چند که چون آنرا بخوانند شعلهٔ آتش آن فرونشیند
گفتند بلی تعلیم کن پس جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله صلے الله علیه وآله وسلم بگوئید کہ اعوذ بکلمات الله
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ینزل من السماء وما یعرج فیها
ومن شر ما ذرأ فی الارض وما یخرج منها ومن شر فتن اللیل وفتن النهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن
ابن عمر که راوی این حدیث ست میگوید که چون پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دران شب این را بخواندند آتش او
فرونشست وخداوند تعالی ببرکت این دعا واسما لشکر شیطان را براند ودر حدیث ست که هر کرا اگر فزعی وتشویشے
ووحشتے رسیده چون این دعا را بخواند خلاصی یابد **نکتهٔ چهارم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه
وآله وسلم مردی را دیدم که حزمه وپشته هیزم فراهم آورده بود وهرچند میکوشید که آن را بردارد نمیتوانست برداشت
ونیز بربالای او زیادی می نهاد پس مرا عجب آمد گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این مثل حریص بر دنیا ست
که آنچه دارد بشکر آن نمیرسد ونیز زیاده می کند آرے حرص وگناه دل را سیاه کند عمر را تباه کند بنده را بی اعتبار
کند هرچند حرص بیشتر دل سیاه تر هرچند گناه بیشتر از خدا دورتر پس بنده را واجب ست که از گناه اعراض کند
واز عذاب حق تعالی بترسد ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة تا تواند از حرص وزیادتی
احتراز نماید وشکایت نکند ودرین بادیهٔ عمر بباد داده رضا بده وقناعت کند تا که بمقصد اعلے برسد **غزل**

اندرین بادیه آن وقت بجائی برسیم / که شکایت نکنیم ار ببلائی برسیم
هیچ شک نیست کزین همت عالی ما را / برکشاید در وناگه بعطائی برسیم
در پے قافلهٔ عشق بپوییم اسیر / کاخر الامر بآواز درآئی برسیم
گرچه در راه طلب هست عطاها بسیار / رخ نپیچیم ز ره تا که بجائی برسیم
دردمندیم شفاخانهٔ جودش عام ست / چه عجب باشد اگر با بدوائی برسیم
دست لطف ار بگشاید گره از کار جنید / هم بسر رشتهٔ تدبیر دوائی برسیم
بر در خدمت آن باب علا میکردیم / تا بهمین نظر او به بهائی برسیم

نکتهٔ پنجم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون از آنجا در گذشتم مردی را
دیدم که خمهای پر را خالی میکرد وخمهای خالی را پر میکرد چون آن معاینه کردم جبرئیل علیه السلام را پرسیدم که این چیست
گفت یارسول الله این خمها که دیدید پر میشد وخالی میگشت مثلها مثل مال الدنیا ونعیمها وینتقل من بعض

الی بعض اخر و یحول من قوم الی قوم اخر این مثل ملک دنیا و نعیم اوست از بعضے در بعضے میرسد و از قومی بقومی می گردد و تلک الایام نداولها بین الناس تعز من تشاء و تذل من تشاء **نکتۂ ششم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از نجا پیشتر شدم مردی را دیدم که طشتی را زیر خاک پنہان میکرد و این طشت از زیر خاک بیرون می آمد و ظاہر میشد از جبرئیل پرسیدم که این چیست گفت یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این مرد را دیدید که طشت را در خاک پنہان می کرد باز ظاہر میشد این مثل اعمال امت شما است که ایشان اعمال صالحہ خود را پنہان وارند پوشیدہ نماند حق تعالی او را ظاہر گرداند کل من یصلے منہم فی غسق اللیل رکعتین بیصرہا حملۃ العرش ہر که در شب تاریک سخت از امت شما دو رکعت نماز گذارد حملۂ عرش را بنماید برات تو ثنا گویند و لیستغفرون لہ و برای او از پروردگار آمرزش خواہند و در قیامت نیز قدر آن طاعت باند من کثر صلوتہ باللیل حسنت وجہہ فی النہار ایضاً قولہ تعالی سیماہم فی وجوہہم من اثر السجود **نکتۂ ہفتم** از تفسیر معینی فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر شدم قومی را دیدم که تخم در زمین میریختند و در ہوا میدیدند و بر سر ایشان ابر تاریک بود گفتم حال شما چیست گفتند مدت مدید شده که ما در زمین تخم میکاریم و بکشت ما آب نمیرسد و این ابر که بر سر ماست قطرۂ نمی بارد پرسیدم که یا جبرئیل این چیست گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اینکه دیدید تخم میکاشتند و نمی درویدند و ابرے باران که دیدید عمل المنافقین والمرائین عمل منافقان و مرائیان ست ہر چند که منافقان و مرائیان عمل بسیار کنند چون بے اخلاص ست او را نفعے نباشد **فرد**

قلب روی اندو دنستانند در بازار حشر		خلص باید که از آتش برون آید سلیم

نکتۂ ہشتم از تفسیر معینی فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر شدم مردے پیش من آمد فی یدہ لقمۃ اعطانی در دست او لقمہ او بود مرا داد آن لقمہ را از و بستدم و وضعت فی فمی در دہان خود بنہادم ہر چند آن لقمہ را بیشتر میخائیدم حلاوت او بیشتر می یافتم از جبرئیل پرسیدم که این چیست گفت این لقمہ را ہر چند خائیدی حلاوت بیشتر یافتی آن خشم فرو خوردن ست ہر چند که صبر بسیار کنی نفع او بیشتر باشد دوم مثل قرآن خواندن ست ہر چند قرآن بسیار خوانی حلاوت و لذت بسیار یابی **نکتۂ نہم** از کتاب جنت الفردوس و تفسیر سورۂ والنجم آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر شدم فرشتۂ در نزد من آمد خوانچۂ از نور بدست گرفتہ سرپوش بالای آن خوانچہ نہادہ پیش من آورد پرسیدم یا اخی جبرئیل این خوانچہ چیست گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق از بہشت فرستادہ ست شما را و امت شما را چون جبرئیل علیہ السلام سرپوش بر داشت از خوشبوی آن دل من معطر گشت در خوانچہ چہار کاسہ بود

یکے از شراب دوم از آب سوم از شهد چهارم از شیر فرمان شد که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم ازین چهار کاسه یکے را اختیار کن حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که من شیر را دوست دارم فرمان شد که بیاشام گفتم بسم الله الرحمن الرحیم نقل ست که هر که یکبار از صدق دل گوید بسم الله الرحمن الرحیم چهار هزار طاعت حسنه بدو فرشته در نامهٔ اعمال وی ثبت کنند و چهار هزار معصیت و سیئه از نامهٔ اعمال وی محو کنند و چهار هزار درجه در بهشت بنام وی کنند غزل

کے بداند هر دلے اسرار بسم الله را — تا نه بیند هر نظر اسرار بسم الله را
عارفے باید که داند ابتدا و انتها — تا تواند فهم کرد اسرار بسم الله را
واصلان عشق از ان ذوق بنهایت یافتند — کز بدایت دیده اند آثار بسم الله را
همچو بلبل در هوای گل نوای عشق ساز — گر تماشا می کنی گلزار بسم الله را
عقده از دل برکشاید کافر زنار دار — گر کنی از صدق دل اظهار بسم الله را
گنج قرآن را اگر خواهی که بکشائی جنید — رو کلید گنج دان اسرار بسم الله را

فرمودند شیر را نوشیدم و قدرے در کاسه داشتم جبرئیل علیه السلام گفت خوش باد یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم مر شما را اگر آب را اختیار میکردید جمله امت شما در آب غرق میشدند و اگر شراب را اختیار میکردید جمله امت در شهوت و شراب گرفتار شدندے اما شیر را اختیار کردید امت شما بسلامت ماندند و قدرے شیر که در کاسه ماندید هم امت شما در عذاب دوزخ گرفتار خواهند شد حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند بیار تا باقی را هم بیاشامم فرمان در رسید که اکنون قلم رفته را چه درمان ست نصیب همان قدر بود که خوردی جف القلم بما هو کائن چون جبرئیل این بگفت خواجهٔ عالم صلے الله علیه وآله وسلم گریان شدند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که من بسیار غمگین شدم در حال فرشتهٔ مقربے بیامد گفت یا جبرئیل خداوند سفیر باید که بگو حبیب مرا صلے الله علیه وآله وسلم که اگر ایشان ترا امت اند مرا بنده اند یک نیمه را بمان تا برحمت خود در بهشت در آرم و بروایتی منقول از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرشتهٔ پیش آمد دو جام بدست گرفته در یکی عسل و در دیگرے آب هر دو را اگر فتم و نوشیدم جبرئیل علیه السلام گفت صواب کردید زیرا که عسل شفاست فیه شفاء للناس و آب بقا است وجعلنا من الماء کل شئ حي چنانکه عسل علت را برد و رحمت حق ذلت امت را برد چنانکه مختلف ست بعضے سفید و بعضے زرد و بعضے سرخ یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه و همچنین امت تو مختلف اند فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات چنانکه عسل بے موم نبود امت تو بے معصیت نباشند اگر همه حکما جمع شوند خواهند که موم را از عسل جدا کنند نتوانند تا آنگاه که آتش نباشد حرارت آتش بوی رسد موم جدا شود و آن عسل مصفی خوردن را شاید و آن موم شمع سوختن را شاید و همچنین نیز طاعت

وعبادت امت شما با معصیت وزلت آمیخته است این ازان وآن ازین جدا نمی شود آتشے در راه پدید آورند
که وان منکم الا واردها چون امت تو قدم درو ی نهند موم معصیت سوخته شود وعسل طاعت وعبادت
بسلامت بیرون آید ودیگر آنکه دران نحل عسل هست وزهر هم هست اما زهر عسل را زیان ندارد ودیگر آن نحل
اگرچه زهر دارد وعزیزش میدارند از برای عسل امت تو اگرچه معصیت دارند ملک تعالی عزیز میدارد واز برای
توحید ودیگر آنچه قدح آب که خوردید صواب کردید زیرا که آب چنانکه جامه را پاک کند توحید ومعرفت معصیت
امت را پاک سازد وقوله تعالی یصلح لکم اعمالکم وچنانچه آب تشنگی را ببرد وجان نگاهدارد وجعلنا من الماء کل
شئ حی معرفت معصیت بنده را ببرد وتوحید را نگاه دارد. یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت ودیگر
آنکه آب سبب بقای حیوانات ست توحید ومعرفت سبب بقای عالم وعالمیان ست اگر همه شرک آرند عالم
خراب شود وبروایتی آنست که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سنگے بزرگ رسیدم درمیان آن
سوراخ خرد بود وآب ازوی بیرون آمدے باز هرچند میخواست که بآن سوراخ باز گردد میسر نمی شد از جبرئیل پرسیدم
که این چیست گفت این سنگ مثال دهان ست وآن سوراخ نمودار زبان ست وآب بر منوال سخن ست واین تمثالی
است مبنی بر تعلیم شما یعنی چون سخن ناگفتنی از دهان بیرون آید بعد ازان پشیمانی سود ندارد که هرگز آن سخن بدهان باز نخواهد آمد

فصل پنجم در ذکر سیر نمودن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مشارق ومغارب عالم را

مشتمل ست بر پنج لطیفه **لطیفهٔ اول** نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم سنگے دیدم که روشنائی نور آن سنگ تا آسمان
بود ودر پیش آن سنگ کودک ماه روی سنبل موی مشکبو که نور او تا ساق عرش پیوسته بود **بیت**

رفت در نزد سنگ شاهنشاه / همچنان با ملاحت خوشخوے
میدرخشید سنگ همچون ماه / پهلوی سنگ نشسته آن دلبر
پسر نازنین نیکوروے / رفت در نزد آن شه سرور

آن کودک پیش من آمد ودست بوسی من کرد واورا در کنار گرفتم جبرئیل گفت بشارت باد شما را بسلامت
وخیریت وکرامت داد وبسیار التفات کردم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه کودک ست که بسی زیبا
ونادر ست ومبارک طلعت که دل من بدو میل کرده است وبسیار دوست داشته است جبرئیل علیه السلام
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این دین اسلام ست وموجب رضای ملک علام ست
ودستگیر امت شما ست ورساننده امتان را بخدای تعالی ست پس خدای تعالی را حمد وثنا گفتم وازو
ثبات خواستم برای امت خود در دین باز از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که یا جبرئیل صفت این سنگ رنگین که من

شنیدم که موسی علیه السلام هر بامداد هفتاد بار طواف این سنگ می کرد جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله
خدای تعالی اول این سنگ را بیافرید چون براین سنگ خدای تعالی نظر کرد این سنگ از ترس خدای تعالی
در گریه درآمد و شصت لک سال گریست و از اشک وزاری این تمام دریاها معلق شد و این سنگ در میان اشک
خود غرق بود باز خدای تعالی یک نظر کرد این سنگ از هیبت خدای تعالی در لرزه درآمد و بگداخت و آب شد
چون حق تعالی بر آب نظر کرد آب در جوش درآمد و موج برآورد و حباب برخاست و دران حباب حباب دیگر برخاست
و در میان حباب کفک شد و باد بر کفک موجها شد و خدای تعالی از حباب هفت طبقهٔ زمین را بیافرید و از کفک
زمین واز موجها کوهها آفریده شد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این بشنیدند از پشت براق فرود آمدند
جبرئیل علیه السلام گفت برین سنگ دو رکعت نماز بگذارید که عظمت این سنگ بسیارست حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت نماز ادا کردند خواستند که ببوسند آن سنگ بفریاد آمد گفت ای پیغمبر خدای
هفتاد هزار سال ست که من آرزوی قدم مبارک شما دارم امشب آن شب ست دعای من مستجاب شده ست
و قدم مبارک شما بر من رسیده ست و دیگر آرزوی من آنست که پای هیچکس بر من نرسد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بسم الله خوانده قدم مبارک خود بران سنگ نهادند و دعا کردند بفرمان خدای تعالی
آن سنگ معلق شد ندا در رسید که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم قدم تو برین سنگ افتاده من فردای قیامت
برهمین سنگ عدل کنم و تخت خود گردانم چون فردای قیامت شود این سفید گردد همچون نقره و بزرگی این هفتاد
برابر دنیا باشد **لطیفهٔ دوم** از کتاب مذکور انگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر براق سوار شدند
جبرئیل علیه السلام گفت ای حبیب خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکم خدای تعالی ست که جانب مغرب را تماشا
ببینید چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجانب مغرب تاختند دریاهای شور از پیش برآمد و یکساعت
از تمامی دریاهای شور بگذشتند و بر دریای شیرین رسیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای جبرئیل
چه مقدار راه آمدیم گفت سیصد ساله راه آمده ایم چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دریای شور و شیرین
را دیدند گفتند چه حکمت ست جبرئیل ع بقدرت خدای تعالی آب دریای شور با شیرین در هم نمی شود درین
سخن بودند که از پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یک جزیره پیدا شد و در میان آن جزیره هفتاد هزار بیابان
و در هر بیابان هفتاد هزار شهرستان بود در هر شهرستان هفتاد هزار مسجد جمعه بود و در هر مسجد هفتاد هزار
مسلمان در عبادت خدای تعالی مشغول بودند و ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله میخواندند و در حالت ذوق جز
خدای تعالی دیگری را نمی شناختند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای جبرئیل ایشان کیانند گفت
یا رسول الله ایشان همه امت شمااند و اولاد آدم اند **آورده اند** که دران وقتی که قابیل هابیل را بقتل رسانید

لطیفه سوم

ازترس حضرت آدم علیه السلام چهار برادر خود را بچهار جانب دنیا انداخته بود یکی را جانب مغرب انداخته بود که این اولاد وامراند دوم را بجانب مشرق انداخته بود سوم را بجانب شمال چهارم را بجانب جنوب انداخته بود که مبادا اثر کشتن هابیل را با آدم علیه السلام اظهار سازند یا محمد صلے الله علیه واله وسلم ایشان از شنیدن نام تو ایمان آورده اند و بجز دین شما در میان ایشان دیگر اسلام ظاهر نشده است یا محمد صلے الله علیه واله وسلم ایشان عمر خود را بجز ذکر خدای تعالی ضایع نمی کنند پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم گفتند ای جبرئیل چه بودی که خداوند تعالی تولد ما اینجا می کرد گفت اگر تولد شما اینجا می شد هیچکس در میان مکه و مدینه مسلمان نمی شد لطیفهٔ سوم از کتاب مذکور بعد ازان حضرت پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم در جزیرهٔ دیگر روان شدند دریای دیدند سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین دران دریا جزیرهٔ دیدند همه از نقره که تمامی زمین او از نقره بود و گرد آن جزیره کشتی بے عدد دیدند و مردمان آن کشتی ازان جزیره غلها پر میکنند حضرت پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم فرمودند که از زمین نقره چگونه غله پیدا میشود گفت یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم این غلها از آسمان می بارد و در همین سخن بودند که ناگاه غلغله از کشتیها پیدا شد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم نظر کردند همه کشتیها بر سر آن مردمان دیدند بعضے همچون باد و بعضے همچون برق میرفتند بر روی دریا و پای ایشان بر آب هیچ تر نمی شد حضرت پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم گفتند یا جبرئیل ایشان کیانند گفت یا پیغمبر خدای از من مپرس و تماشای ایشان ببین که مرا گفتن این حکم نیست انگاه حضرت پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم همراه ایشان روان شدند در یک ساعت چهل ساله راه پس گذشتند چون نزدیک شهرے رسیدند بعد ازان همه آنها کشتی ها را از سر خود گرفته بر آب گذاشتند و خود ها بر بالای کشتی ها سوار شدند و باد بانهای کشتی را بر کشیدند چون خلائق آن شهر کشتی ها را دیدند همه شادمان شدند مردمان کشتی بصورت سوداگران از انها رخت طلب کردند مردم آن شهر همه سلاح آهنی جمع آوردند و همه غلهای کشتی را گرفتند و بعد ازان مردمان آن کشتیها تمام رخت آهنی درون کشتیها پر کردند و راهی شدند باز حضرت پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم همراه ایشان روان شدند چون آن شهر صد ساله راه پس ماند آنهمه مردمان از کشتی ها فرود آمدند و بر آب ایستاده شدند همه آن کشتی ها را با همراهی سلاح و رخت در آب غرق کردند و در یک لحظه همه آنها از نظر غائب شدند حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم در حیرت ماندند فرمان حقتعالی بجبرئیل علیه السلام در رسید که ای جبرئیل بگو انچه حبیب ما صلے الله علیه واله وسلم می پرسد جبرئیل علیه السلام گفت ای پیغمبر خدا صلے الله علیه واله وسلم چه در حیرت ماندهٔ انهمه فرشتگان بودند که رزق با آنها میرسانیدند بصورت سوداگران و خلائق آن شهر نمیدانند که ایشان فرشتگان باشند و تمام سال مشقت کشیده سلاح آهنی

موجود میسازند بعد از یک سال فرشتگان می آیند و همه رختهای ایشان را خرید کرده ایشان را غله و پارچه
میدهند و حکمت خدای تعالی همین ست که آدمی را نے کسب و نے مشقت و نے سبب رزق نمی رساند
اگر یک سال ایشان در شهر آنها نیایند در شهر ایشان قحط افتد حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفتند
اے جبرئیل مگر زراعت ملک ایشان نمی شود گفت یا رسول الله زمین ایشان آهنین ست هرگز
خدای تعالی زراعت درین شهر نکرده است یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم ایشان امت تو اند هر شب کفن
پوشیده در میان قبر میباشند و روز در شهر کسب میکنند و هیچ امید زندگانی ندارند و ایشان را حضرت خضر علیه السلام
در دین شما در آورده اند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم شادمان شدند و روان شدند صد هزار جزیرهٔ دیگر در نظر
افتاد لطیفهٔ چهارم از کتاب مذکور ناگاه حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بجانب مشرق روان شدند
ناگاه بوی مشک و عنبر و گلاب و کافور در رسید چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نظر کردند دیواری دیدند
از زر درازی آن معلوم نمی شد و بالای آب همچون باد میرفت و در آن دیوار کشاده بود چون بآن دیوار رسیدند
زمین او از نقرهٔ خام بود و کوشک آن از مرجان بود و بعضے قصر از یاقوت و بعضے قصر از زر و درازی هر یک
قصر سه ماهه راه بود و هر یک گنبد سر در فلک کشیده بود و در هر جای بساطهای گوناگون بود و هر مقام جوهای
شیر بود و هر چشمه گلاب و شربت پر بود چون پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دران قصر رسیدند و در میان هر قصرے
چهار صد جوان در سجده بودند و بعضے ضعیف و پیر بودند و بعضے خرد سال بودند و بر سر هر یک تاجهای مروارید و کمر بند
از یاقوت و زمرد و جامها از حله های بهشتی پوشیده بودند و بعضے در سجده و بعضے دست بدعا بر داشته بودند
حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفتند یا جبرئیل این کدام جای ست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله
این جای از بهشت ست این را روضة الارم گویند و باغ ارم ست که در میان بهشت این مقام آدم
علیه السلام بود چون آدم علیه السلام در میان بهشت دانه گندم خورد این مقام او چرکین گشت حکم حق تعالی
در رسید که آدم و حوا را از بهشت بیرون کشید بعد ازان حکم حق تعالی دیگر باره در رسید که این مقام آدم را
نیز از بهشت بیرون برید و ازان روز که این مقام را از بهشت بیرون کشیده اند از ترس خدا تعالی
اوها قرار نمانده است و همیشه گرد عالم میگردد و این جوانان که درین مقام دست بدعا برداشته اند
شهید اند که در راه خدای تعالی کشته شده اند و حق تعالی ایشان را حیات ابدی بخشیده ست اما در نظر
اهل عالم نمی نمایند و ایشان تمام اهل عالم را سیر میکنند و می بینند و ایشان را کسی نمی بیند چون میان
دو پادشاه جنگ افتد حق تعالی ایشان را بفرستد و هر کرا فتح و نصرت بخشد ایشان را حکم شود که
مدد آن لشکر را کنند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفتند ایشان دست بدعا بر داشته اند

چہ حاجت میخواہند گفت می گویند کہ بارخدایا مارا در دنیا باز زندہ گردان کہ در راہ تو شہید شویم امروز هفتاد بار اگر زندہ گردانی هفتاد بار در راہ تو قتل شویم زیراکہ چون مرتبہ شہادت دانستہ اند نظم

شہیدان کہ در راہ حق مردہ اند | یقین دان کہ ایشان ہمہ زندہ اند | کنند سیر دائم بگرد جہان
ولیکن نہ بیند این مردمان | اگر جنگ سازند و شہریار | بہر کس کہ نصرت دہد کردگار
شہیدان وران دم بامر آلہ | مدد میرسانند باآن سپاہ | دعا کردہ گویند ای چارہ ساز
بدنیا فرستان بکن زندہ باز | دگربارہ در راہ تو لاے خدا | کہ اجر شہیدی بیابیم ما

چون نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این مرتبہ شہیدان را دیدند خود را ہم دعا کردند لطیفہ پنجم نقل از کتاب مذکور بعد ازان حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب شمال روان شدند ناگاہ غبار و گرد در نظر افتاد در میان غبار نظر کردند خلائق بے حد دیدند کہ غربال بدست گرفتہ خاک می بیزند و گرد از دست ایشان بجانب عالم میرود حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند یا جبرئیل ایشان کیانند گفت یا رسول اللہ ایشان ہمہ فرشتہ می باشند و این گرد غفلت ست کہ بجانب ہژدہ ہزار عالم میرود و بر دل خلائق این گرد غفلت می نشیند ایشان از مرگ غافل می شوند و از غفلت ترس حق تعالی از دل ایشان برخیزد و اگر این گرد غفلت نباشد هیچکس در جہان شادمان نباشد و از خوردن و آشامیدن بیزار شوند و ہیچکس در جہان زن و پادشاہی نکند بعد ازان پیشتر روان شدند ہمچنین عجائبات و غرائبات بسیار دیدند کہ شرح آن در نوشتن نگنجد عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت میکند کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب معراج هفتاد ہزار شہر را مسلمان کردند درازی ہر شہری هفتاد ہزار سالہ راہ بعد ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در تحت قطب رسیدند

باب ہشتم در بیان رسیدن آن سرور کائنات خلاصہ موجودات نتیجہ مقدمہ لولاک شہسوار افلاک سیمرغ قاف قبول طاؤس باغ بلاغ وما محمد الا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزمین مبارک بیت المقدس و آن سخنہائیکہ در مسجد اقصی واقع شدہ

مشتمل ست بر دو فصل

فصل اول در ذکر بنا کردن حضرت سلیمان علیہ السلام مسجد اقصی را

حاوی بر دوازدہ نکتہ نکتہ اول نقل از کتاب حدیث صحیح بخاری و مسلم چنین آوردہ اند کہ پیش از رسیدن آن حضرت

صلی الله علیه و آله وسلم بمسجد اقصی حکم چنین رفته بود که ای جبرئیل یک لک بست چهار هزار پیغمبران را باستقبال حبیب خود حاضر گردانیده ام باید که محمد را صلی الله علیه و آله وسلم زود بمسجد اقصی رسانی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ساعت قریب بیت المقدس رسیدم چنانچه نقل از سیر منظوم آورده اند که **نظم**

چو آمد باقصی رسول کرام | منور شد از نور او شهر شام
ز پیش و پس او ملک بیشمار | ر و ار و ز نان از یمین و یسار
ز نورش تو گوئی مگر آفتاب | بر آمد جهان سیه یافت تاب
انو کیمیائی بهر مس فتاد | قدم سوی بیت المقدس نهاد

نکته دوم از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی از ملائکه کرام را دیدم که از آسمان باستقبال من آمدند و مرا از حق تعالی بشارت بکرامت دادند و بر من بر این طریقه سلام کردند السلام علیك یا اول یا آخر یا حاشر گفتم این چه نوع تحیت ست واین اسامی بر من بچه معنی اطلاق می کنند گفت بدرستی که شما اول کسی خواهید بود که شفاعت کنید و شفاعت شمارا قبول نمایند انك اول شافع ومشفع وبدرستی که آخر انبیائی وحشر خلائق روز قیامت در قدم شما واقع شود انك آخر الانبیاء وان الحشر بلعقبك چون روایت برین عنوان وارد شده بود محمول بر این معنی گشت والا مناسب آن می نمود که اولیت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عبارت از سبقت وجود او باشد بر سائر موجودات وآخریت او بحسب بعثت که بعد از همه انبیا مبعوث شده انگاه جبرئیل علیه السلام مرا از براق فرود آورد از در مسجد در آمدم که امروز آنرا باب النبی می گویند جبرئیل علیه السلام مرکب مرا بر حلقه که انبیا علیهم السلام مرکب خود را بران می بسته اند بجلی از حریر بهشت بر بست بعده بر آستانه بیت المقدس نظر کردم در انجا نوشته اند که هر که درین مسجد در آید چنانچه برگ از درخت بوقت خزان فرو ریزد گناه او همچنان بریزد و هر روز هزار رحمت فرو می آید واین مسجد در ملک شام ست حضرت مهتر داؤد و مهتر سلیمان علیهما السلام بعد از بنای کعبه چهل سال آنرا بنا کرده اند و عفاریت وجن را بفرمود تا در اطراف جهان در بر و بحر منتشر شدند تا زر و سیم فراوان وانواع جواهر و یواقیت رنگارنگ از معادن واماکن خویش جمع کردند انگاه دیوارهای مسجد را از رخام سبز و زرد و سفید بساختند وستونهای او از بلور وسقفهای آن الواح و جواهر وبجای خشتهای پخته خشتهای فیروزه در زمین افگندند و در دیوارهای آن نگینهای جواهر رنگ برنگ ولولو بنشاندند چون شب در آمدی از روشنائی آن جواهر گویا هزاران مشعله وشمع افروخته بودند **نکته سوم** نقل از کتاب معراج تصنیف عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که از عجایبها که حضرت سلیمان علیه السلام دران مسجد ساخته بودند دیوارے بود سبز رنگ آن را صیقل داده هر مرد پارسا و نیکوکار را که دران دیوار نظر افتادی روی او سفید و زیبا نمودی و هر فاجر و بدکار که دران نگریستی روی خود را سیاه و ناخوش دیدی

بدین سبب بسے فاسقان وبدکرداران از فسق وبدکرداری باز گشتندے وتوبہ کردندے **نکتۂ چہارم**
از کتاب مذکور آوردہ کہ ایضا درزاویہ از زوایای مسجد عصای ساختہ بودند کہ ہر کہ فرزند پیغمبرے بودے
اگر دست بسوی او فرا بردے او را ہیچ گزندے نرسیدے واز دیگران ہر کہ دست بروبردی دست او بسوختے
چون سلیمان علیہ السلام از بنای او فارغ گشت بدرگاہ رب العزت دست تضرع برداشت گفت اللھم اسئلک
لمن دخل ھذا المسجد خطیبا ان لاتدخلہ سعیرا ولا یدخل احد یصلی فیہ رکعتین مخلصا فیھا الا خرج
من ذنوبہ کھیئتہ یوم ولدتہ امہ ولا یدخلہ مستتب الا تیب علیہ ولا خائف الا امنہ ولا سقیم الا شفیتہ ولا مجدب
الا اخصبتہ واعشبتہ وبعد ازان قربان کرد گفت بار خدایا اگر این دعا را اجابت کردی قربان پذیرفتہ گردان
دران روزگار نشان قبول قربان آن بود کہ آتش سفید از آسمان فرود آمدے وآن را برگرفتے وہمان ساعت
آتش فرود آمد قربان ببرگرفت حضرت سلیمان علیہ السلام دانست کہ دعای وی مستجاب شدہ است پس شکرانہ
خدای تعالی را بجا آورد پس آن مسجد بران صفت ہمی بود تا بروزگار بخت نصر کہ بر بنی اسرائیل مستولی شد
واز ایشان خلقی بکشت وآن زر وسیم وجواہر کہ دران مسجد بکار بردہ بودند ہمہ را بخت نصر بگرفت وباز گردید بزمین
بابل وآن مسجد ہمچنان خراب ماندہ بود تا بروزگار خلافت امیر المؤمنین عمر خطاب رضی اللہ عنہ مسلمانان را
بفرمود تا باز عمارت کردند چنانکہ امروز ست **نکتۂ پنجم** از کتاب مذکور اگر کسے سوال کند کہ چون آنسرور
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بمعراج می بردند چرا اول بمسجد اقصے بردند وبعد ازان بمعراج واز اول او را از مکہ
چرا نبردند جواب آنست کہ زیرا کہ محشر خلائق دران زمین خواہد بود خدای تعالی خواست کہ تا برکت قدم
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان موضع رسد تا حشر بر خلائق آسان شود ببرکت قدم وے **بیت**

زمین قیامت دران منزل ست	عجب روز پر حسرت ومشکل ست
دران جا بیا مدشہ کائنات	کہ آسان شود حشر را مشکلات

نکتۂ ششم بعضے چنین گفتہ اند کہ وی را اولا در بیت المقدس بردند زیرا کہ مجمع ارواح انبیا ست تا ایشان
را او را انجا بر انگیز اند او دیدار حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ببینند و گفتہ اند کہ وی را با آنجا رسانیدند
از بہر آنکہ تا چون کفار قریش او را بیازمایند در استخبار خبر دہد **نکتۂ ہفتم** از کتاب مذکور بعضے گفتہ اند کہ بقاع
وزمین فاضل سہ محل ست مسجد الحرام ومسجد اقصے ومسجد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدینہ کما قال
النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلث مساجد المسجد الحرام والمسجد الاقصے
ومسجدی ھذا حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمکہ ومسجد خود رسیدہ بودند پس در شب معراج او را
بمسجد اقصے رسانیدند تا بہمہ فضائل ومحاسن رسیدہ باشد **نکتۂ ہشتم** از کتاب مذکور بعضے گفتہ اند

که بیت المقدس قبلهٔ انبیا بوده است و منازل و مشاهد و هجرت گاه ایشان ست رب العالمین خواست که سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا به بینند و برکات و آثار انبیا علیهم السلام بایشان برسد و در هجرت و زمین قدس با سائر انبیا برابر باشد الذی بارکنا حوله آن مسجدے که برکت دادیم برگرد آن شهر آبادان ست باب و درخت بدانکه آن زمین که دران برکت دادند زمین مقدس ست **نکتهٔ نهم** از کتاب مذکور طهارت و قدس وی و برکت در وی آنکه منازل و مقابر انبیاست و مهبط وحی حق ست و جای متعبد عابدان ست و مسکن صالحان ست بروایتی آنکه دوازده هزار پیغمبر در رکن آن مسجد خفته اند و آن مسجد دوازده هزار محراب دارد و در هر محراب پیغمبرے خفته اند و در زیر پایه هر پیغمبرے قندیلے می افروزد و در سه رکن مسجد خلائق نماز میگذارند و این چنین مسجد خوب در عالم نیست **نکتهٔ دهم** از کتاب مذکور هر آب شیرین که در زمین ست از اصل صخرهٔ بیت المقدس ست که بیرون می آید اول از آسمان فرود می آید بصخره و بعد ازان تمام زمین متفرق شود عن عبادة بن ثابت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم صخرة بیت المقدس علی نخل من نخیل الجنة وتلك النخلة علی نهر من انهار الجنة علی ذلك النهر آسیة بنت مزاحم ومریم بنت عمران ننظمان علی اهل الجنة الی یوم القیمة وقیل تقدیره بارکنا حوله من قری الشام وکنوزها لنریه من ایتنا بردیم محمد را صلے الله علیه وآله وسلم تا بنمایم باو از نشانهای قدرت ما انچه بکس ننمودیم و این نشانها آن عجائب و غرائب آیات بود که او پیش ذکر کردیم و غیر آن من رویة الانبیاء والوقوف علی مقاماتهم ومواضع عباداتهم انه هو السمیع البصیر بدرستے که او آن خداوند شنوا ست همه گفتارها را از اقرار مومنان بمعراج و انکار کافران بمعراج و بیناست بهمه اعمال و احوال بندگان

خداوند سمیع و توانا	قدیم و قادر و دانا و بینا	برافرازندهٔ عرش معلی
پدید آرندهٔ این چرخ غبرا	برحمت پرده پوش هر گنهگار	رحیم و منعم و غفار و ستار

نکتهٔ یازدهم از کتاب مذکور بعضے گفته اند که برکت او آنکه در پیرامون آن مسجد آبها و درختها و میوه ها بسیار ست **نکتهٔ دوازدهم** از کتاب مذکور بعضے سوال می کنند که چه حکمت بود که حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم را از مکه به بیت المقدس بردند و از انجا بر آسمان بر آوردند از مکه چرا بر آسمان نبردند و این سوال را چهار جواب گفته اند جواب اول آنکه حکمت ببالا بردن خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم از بیت المقدس بآسمان تا عجائب راه مابین مکه و بیت المقدس به بیند تا بعضے ازان پند مومنان باشد و بعضے ازان حجت بر کافران گردد جواب دوم آنکه حکمت آن بود که کافران طعنه میزدند و میگفتند که مسجد انبیا و زمین ایشان مسجد بیت المقدس ست اگر تو پیغمبری ترا ازان مسجد و ازان زمین نصیب بایستی حق تعالی حضرت محمد مصطفے

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را آنجا رسانید وطعن دشمنان را دور گردانید جواب سوم آنکہ بیت المقدس بحضرت ملک قدوس بنالید ونصیب خود از خدمت حضرت محمد مصطفی درخواست نمود گفت خداوندا مرا نصیبی از خدمت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی گردان حق تعالی حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دران زمین برد تا شرف آن بقعۂ مبارک بقدم حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تمام شود چہارم جواب آنکہ آن بقعۂ مبارک بقدم انبیا وعبادت ایشان میمون ومبارک شدہ بود بخت نصر پادشاہی بود کافر در بیت المقدس دست یافت واو را خراب گردانید وبانواع فساد او را ملوث گردانید حق تعالی حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را آنجا برد واو را بقدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف گردانید تا ببرکت قدم حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیت المقدس ازان الواث وانجاس پاک گردد درین سخن اشارت بشارت ست وآن آن ست کہ یک ساعت تشریف قدوم مبارک حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یافت از جمیع نجاستہا پاک شد پس دلی کہ در ہمہ عمر دوستی آن پیغمبر باشد اولی ترست از نجاستہا وفساد پاک گردد وفردای قیامت از ہمہ عقوبتہا رستگاری یابد

ای آنکہ ترا ز حسن من ہست خبر	خواہی کہ بیابی بمن امکان نظر
آن آئینہ کہ قابل عکس من ست	آن روی محمد ست در وی بنگر

فصل دوم در ذکر در آمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرون مسجد اقصی و اقتدا کردن پیغمبران بآن محبوب سبحان

مشتمل ست بر دوازدہ نکتہ **نکتہ اول** از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی فرمودہ اند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون در مسجد اقصی در آمدم درون مسجد خلقی عظیم دیدم کہ جمع شدہ اند ہمہ صورتہای خوب وجمال زیبا ولباسہای لطیف ودر پیش ہر یکی شمعی از نور بود گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند قال ہم اخوانك من الانبیاء والمرسلین صلوات اللہ علیہم جبرئیل علیہ السلام گفت ایشان برادران شما اند از انبیای مرسل ایشان تا زندہ بودند مشتاق لقای شما بودند ودر تمنای جمال شما از دنیا نقل کردند وبحضرت ذو الجلال رسیدہ اند ودرخواست کردند تا حق تعالی ایشان را بشرف ملاقات شما مشرف گرداند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب گردانید وبرای قضای حاجات ایشان این شب را تعین گردانید اکنون ایشان ہمہ برای دیدن جمال شما حاضر شدہ اند حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند من خواستم تا در صف آخر بنشینم میکائیل علیہ السلام بازوی راست من بگرفت واسرافیل علیہ السلام بازوی چپ من بگرفت وجبرئیل علیہ السلام پیش در آمدہ گفت طرقوا السید اولاد آدم راہ دہید کہ سید اولاد آدم می آید

چون انبیا و مرسلان علیهم السلام این بشنیدند همه یکباره از جای خود برخواستند وسلموا علیّ وعظموني وتواضعوا لي همه انبیا علیهم السلام بر من سلام کردند و تعظیم نمودند و فروتنی نمودند و بلقای من شاد شدند و خدای تعالی را بشکرانهٔ این کرامت سجده کردند رباعی

با نیم ز خود وجود پرداخته گان	و آتش بوجود خویش بر آهختگان
پیش رخ چون شمع تو شبهای وصال	پروانه صفت وجود خود یافتگان

نکتهٔ دوم در تفسیر امام زاهد و در تفسیر مطالع مسطور است که قال علیه السلام فدخلت بیت المقدس فاحیا الله الرسل وهم ثلثمائة وثلث عشر نبیا فاوحی الله تعالی الیّ واسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا پس فرمودند خواجه علیه الصلوة والسلام در بیت المقدس در آمدم حق تعالی سیصد و سیزده پیغمبر مرسل را زنده گردانید پس حق تعالی وحی فرستاد بمن که واسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون سید این مرسلان را بپرس که جز ما آلهی هست که او را توان پرستید همه مرسلان بر وحدانیت خداوند تعالی گواهی دادند مراد آن بود که انبیا در پیش تو تجدید توحید آرند تا خلق را معلوم شود که تو بر درما چنین منزلتی داری رباعی

ای بوده مرا نه از بر حجت من	اندر نظرم کشیده محنت من
نگذار همه جهان و برخیز و بیا	کز بهر تو هست وصل بی منت من

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند که از ابراهیم علیه السلام سوال کردم که مغان در تو دعوی میکنند گفت بیزارم از آنچه ایشان میگویند و از موسی علیه السلام سوال کردم که جهودان در تو دعوی میکنند گفت بیزارم از آنچه میگویند ایشان نکتهٔ سوم در لطائف القصص آورده که همه انبیا گفتند سیدا ما همه ایمان بتو تازه کردیم وعهد بستیم واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم فاذن جبرئیل علیه السلام پس جبرئیل بانگ نماز گفت انبیا صف راست کردند قائم شدند مهتر جبرئیل علیه السلام اقامت بکرد سلطان انبیا صلی الله علیه وآله وسلم چنین میفرمایند که من در اندیشه شدم که امامت کند و کرا پیش خواهند فرستاد و بیشترین گمان من در حق مهتر ابراهیم علیه السلام بود که منصب امامت بدو منسوب است علم کرامت بر بام امامت بواسطهٔ او منصوب است ان ابراهیم کان امة قانتا و محراب معلی مصلی بنام او کشیده اند که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی فظننت انه یؤم بیت

چو بگفت جبرئیل بانگ نماز	که صف راست کردند اهل نیاز	بخود گفت سلطان عالیمقام	که آید بمحراب گرد و امام
بدین فکر بد زبدهٔ عالمین	که دستش گرفت جبرئیل امین	بمحراب آورد آن شاه را	بدو گفت ای خواجه دو سرا

توئی اعلم جملہ اہل البشر	امامت نما با ہمہ سروران	توئی در سماء نبوت قمر	توئی سید سرور مہتران

فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین اندیشہ بودم کہ حضرت جبرئیل علیہ السلام سر دست من بگرفت و بمحراب برد گفت تقدم یا مقدم یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش رو کہ اعلم توئی و در مقدمہ امامت اقدم توئی و بر فلک نبوت ماہ توئی و در جمع رسل شاہ توئی والسلطان اذا حضر فھو بالامامۃ اولی ازین جا معلوم شد کہ مردہ مقتدی نباشد آنکہ پیش گور پیری رود سر تراشد آنرا اعتباری نیست ازانکہ ولی بعد از نقل از ولایت معزول شدہ وادرا قوت کار فرمائی نماندہ سلطان انبیا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ چون در محراب پیش رفتم دو رکعت نماز بگذاریدم جملہ انبیا با من اقتدا کردند در رکعت اول بعد از فاتحہ الم ترکیف خواندم و در رکعت ثانی لایلف قریش خواندم و بروایتے آنکہ فرمودند بعد از فاتحہ در رکعت اول سورۃ یوسف علیہ السلام خواندم و در رکعت ثانی بعد از فاتحہ سورۂ مریم خواندم وسلمت تسلیمۃ الاتمام سلام نماز دادم آنگاہ دست بدعا کشادم امت خود را دعا کردم قالوا امین ہمہ پیغمبران و ملائکہ آمین گفتند درین سخن اشارتی ست و درین اشارت بشارتی ست و آن آنست کہ چون دعا کنندہ حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودند و اجابت کنندہ خداوند تعالی و آمین گویندہ ملائکہ و انبیا بودند آن دعا مستجاب ست ہرگز دنیست پس دعای کہ دران وقت کرم مستجاب شدہ است گمان مبر معاصی تو بدل شود و گناہان تو متغیر شود و لا تبدیل لکلمات اللہ رباعی

ایدل منگر زبیخودی درچپ و راست	قربی کہ ز رحمت ز معشوق کراست
نومید مشو ز مفلسی در رہ عشق	معشوق ہرانچہ دارد از بہر تر است

نقل از طوالع شموس حضرت خواجہ حمید الدین ناگوری عجب آنچہ نماز چہارگانی مسافر دوگانی کرد موجب ہمین ست آرے مسافر را نظر بر مقصد بود و در نظر حضور باید و آنچہ خواجۂ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مسجد اقصے نماز گذاریدند موجب ہمین ست کہ مسافر بودند نظر بر مقصد داشتند عند ملیک مقتدر فرد

جانم چو مسافرست در عالم تو	زان میل کند بکعبۂ آدم تو

نکتہ چہارم در کتاب قصص الانبیا مسطورست کہ بعد از فراغ نماز حکم حق تعالی چنین شد کہ ہر کسی ثنا گوید خدای تعالی را اول حضرت آدم علیہ السلام و آخر حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثنا گوید بعضی از خاص انبیا بہ ثنای پروردگار جل و علا مبادرت نمودند فضائل و خصائصی کہ بآن مخصوص بودند بیان فرمودند اول حضرت آدم علیہ السلام گفت شکر و ثنا مر خدای را کہ مرا از گل آفرید و خلیفہ گردانید و بہشت را برمن مباح گردانید **نکتہ پنجم** از کتاب روضۃ الواعظین آوردہ است کہ آدم صفی صلوات اللہ وسلامہ علیہ پیش از ارتکاب زلت بدولت صفوت خود مستظہر بود و اوصاف کمال خود برالواح جاہ و جلال رقم برمیکشید و میگفت من آن صاحب کمالم

کہ تخمیر طینت من بقبضۂ سنیۂ خمرت طینة ادم بیدی اربعین صباحًا بستند بصفت جمال و جلال تشیید قواعد بنیت من بمقتضای فاذا سویته منسوب بجناب حضرت ذو الجلال جل جلاله خطیب حکمت بر خلعت کہ خطبۂ خلافت بنام من خوانده کہ انی جاعلٌ فی الارض خلیفة خطاط قدرت بقلم مشیت و مداد معیت بر صفحۂ صحیفۂ بنیت من کہ سواد نامۂ اسرار احدیت ست و گنجنامہ کنوز رموز صمدیت باصل موافق و نقل مطابق ثبت فرموده کہ خلق اللّٰہ تعالیٰ ادم علی صورته و مرغ روح کہ از گلستان قدم بفضای صحرای کرم در طیران در آمده بود آشیانہ نشین در حدیقۂ قالب من گشت کہ و نفخت فیه من روحی قبلۂ زمرۂ ملک در مجامع فلک وقت سجود و سہو محراب وجود من بود کہ فقعوا له ساجدین مناکب مواکب ملائکہ سموات مطیۂ سینۂ تخت من گشته هر ترتب اقرب از آنکہ جناب منتکای منتہای شوکت و دولت من آمده رباعی

آن قوم کہ صد ہزار چندان من اند
از دولت بندگی آن شاہ جہان
در فضل و کمال جملہ حیران من اند
خلق دو جہان بندہ فرمان من اند

فلما نظر ادم الی نفسه بالتراکیب کو اہل ادبہ بکی المعصیة والقیئة فی عین البلیة و نادی فی الملك والملکوت بالشکوی وعصیٰ ادم ربه فغویٰ بعد ازان حضرت مهتر ادریس علیه السلام گفت شکر و ثنا مر خدای را عز و جل کہ مرا برگزید پیش از ہمہ پیغمبران در بہشت در آورد و بعد ازان حضرت نوح علیه السلام گفت شکر و ثنا مر خدای را عز و جل کہ عمر من از ہمہ پیغمبران دراز گردانید و بدعای من طوفان فرستاد و دشمنان مرا ہلاک گردانید نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین بعد ازان حضرت ابراہیم علیه السلام گفت الحمد للّٰہ الذی اتخذنی خلیلاً حمد و سپاس مر آن خدای را کہ بخلت برگزید و ملک عظیم بمن ارزانی داشت و مرا تنہا امتی خواند کہ ان ابراهیم کان امة قانتا للّٰہ حنیفا و مقتدا گردانید و از آتش نمرود خلاصی داد و آن نار بر من برد و سلام گردانید بعد ازان موسی علیه السلام گفت الحمد للّٰہ الذی کلمنی تکلیما حمد و سپاس مر آن خدای را کہ مرا کلیم خویش خواند و مرا بشش آیت دالہ کہ از جملۂ معجزات ظاہرہ و باہرہ است مخصوص گردانید اول آنکہ از سنگ حقیر دوازده چشمہ کثیر از برای من بیرون آورد دوم از برای امتان من انزال من و سلویٰ فرمود سوم ابر را بر سرِ ما سایہ گستر گردانید چہارم فلق بحر از برای من بتقدیم رسانید پنجم ہلاک فرعونیان بر دست من ظاہر گردانید ششم توریت را بمن ارزانی داشت ہفتم مرا امتی داد کہ در نعت ایشان گفت کہ و من قوم موسیٰ امة یهدون بالحق و به یعدلون بعده حضرت داؤد علیه السلام گفت الحمد للّٰہ الذی علّمنی الزبور حمد و سپاس مر آن خدای را کہ مرا تعلیم زبور کرامت فرمود و منت بر من نهاد و بالحان مشہور و مخصوصم گردانید و ہلاکت جالوت بدست من نهاد و مرا حکومت و خلافت و فصل خطاب ارزانی داشت بعد ازان حضرت سلیمان علیه السلام گفت الحمد للّٰہ الذی سخر لی الریاح والجن والشیاطین حمد و سپاس مر آن خدای را کہ باد ہا را مسخر من گردانید

ولشکر دیوان و پریان را در فرمان من در آورد تا هرچه از محاریب و تماثیل و کاسهای بزرگ بر مثال حوضے
و دیگهای بلند و دیوار ها بر دیگ استوار او برای من ساختند و زبان مرغان بمن تعلیم فرمود و مرا ملک عظیم کرامت
فرمود که وصف کمال او لا ینبغی لاحد من بعدی ست و ملک و مال مرا طیب ساخت بحیثیتے که نعمت
آن مال لا حساب علی فیہ انگاه حضرت عیسی علیه السلام گفت الحمد لله الذی جعلنی کلمة منه و روحا منه
حمد و سپاس مر آن خداوندرا که مرا کلمه خود گردانید و روح خود خواند و مثل مرا مثل آدم ساخت و مادر شکم مادر تعلیم کتاب
خود فرمود و گنج حکمتے که در کنج زوایای معانی نهانی توریت و انجیل و زبور مختفی گردانیده بود با من ارزانی
داشت و گلے از گلابه بر داشتم و صورت مرغے ساختم و دم اندر وی میدمیدم بکمال قدرت خود زنده گردانید و ابرای
ابرص و اکمه را بمن حواله فرمود و مرا در آسمان بر آورده از همه آلایشے مطهر ساخت و مرا و مادرم را از شر شیطان
در پناه خود در آورد که شیطان را بهیچ نوع بر ما تسلط نبود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم گفتند چون
انبیا علیهم السلام از محامد خود فارغ شدند من نیز حمد الهی و ثنای پادشاهی را بتقدیم رسانیدم گفتم که حمد و
سپاس مر خداوندرا که مرا رحمت خواه عالمیان گردانید و بر سائر خلائق و مجموع طوائف مرا مبعوث ساخته
بشیر و نذیر ایشان گردانید و فرقان بمن عطا فرمود که در وے بیان اشیا مندرج ست و امت مرا بهترین امم گردانید
ایشان را بقسط و عدل خواند و آخر گردانید و سینه مرا شرح کرد و وزر را بر من وضع فرمود و نام من بلند ساخت و مرا
فاتح و خاتم خواند **نکتهٔ ششم** از کتاب مذکور در بعضے روایات برین کلمات از صفات کمال و مواهب
جاه و جلال که حضرت الهی جل جلاله بآن حضرت تخصیص فرموده است افزوده اند و آن این ست که فرمودند الحمد
لله الذی جعلنی فاتحا حمد و سپاس مر خداوندرا که مرا فاتح گردانید و گشاینده و کشاینده کرد و گویند که مراد از آن
گشایش روز بدر بود و اتفاق و راتق ساخت تا آسمان ببرکت من باران بهارید و فاتح ساخت **نکتهٔ هفتم**
در تفسیر فاتح اینجا چنین گفته اند والله اعلم که اول قبرے که در قیامت بشگافند قبر من باشد و مرا خاتم
گردانید یعنی انبیا را بر من ختم کرد تا بعد از من هیچ پیغمبرے نباشد و مرا اول و آخر و شاهد و مزکی و مبشر و نذیر ساخت
و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا گردانید و مرا در قرآن محمد خواند و در انجیل احمد و در کتب متقدم حامد و در زبور
محمود و دیگر حاشر و عاقب و رحمت خواه عالمیان گردانید و سپاس مر حضرت او را که تمامی ساخت روی زمین را
مسجد من و خاک او را حکم آب داد و مرا از فتوحات اعدا یا د غنائم کرامت فرمود و بخواتیم سورهٔ بقره مکرم گردانید
و سبع مثانی و قرآن عظیم ارزانی فرمود و خیر الامم یعنی بهترین امتان بمن داد و مرا علم و بیان توحید و قرآن
بر سبیل تسهیل کرامت نمود و ملائکه خود را با مداد من فرستاد و از برای امت من تا بقیام قیامت در توبه را بگشاد
و حوض کوثر عطا داد و چون هر پیغمبری را دعای مستجاب داده بود مرا ذخیرهٔ آن شفاعت اهل کبائر از امت من

کرم فرمود خواجه علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که چون من از بیان محامد و مفاخر فارغ شدم همه رسل علیهم السلام
پیش آمدند حضرت مهتر آدم علیه السلام پیش آمد گفت مرحبا یا وَلَدَ الصَّالِح تا گمان نبری که رسول علیه السلام
را بفرزندی خود می آراست لیکن خود را به پدری مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم می آراست کما ب وجد
علی باب ابن ذی شرف وعلی بر رسول اللہ عدنان گفت ای فرزند نیک بخت بدانکه من در بهشت ترک
امر الٰہی نموده دانه گندم خوردم باید که امشب از حق تعالی عذر تناول دانه گندم ترا می باید خواست بعد از ان
حضرت نوح علیه السلام گفت ای سید پیغمبران بدانکه فرزند من کنعان از جملهٔ اهل کفر بود در عذاب آب
هلاک گردید من گفتم انّ ابنی من اهلی حق تعالی گفت انّہ لیس من اهلك ای سید عالم طمع دارم که بگفت
ان ابنی من اهلی بوسیلت مغفور شوم حضرت ابراهیم علیه السلام اشارت بمعاشر انبیا فرموده گفت هذا
افضلکم محمدا صلے اللہ علیہ واله وسلم بعد ازان حضرت موسی علیه السلام گفت حلقه در روی بجنبانیدم گفتم
که اللّٰهمّ اجعلنی من امّة محمد صلی اللہ علیہ واله وسلم دانم که آن بر تو فراموش نگرود بعد ازان انبیا علیهم السلام
روی بمن آوردند گفتند که ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی ترا امشب بکرامتے مکرم فرموده که هرگز
از اولین و آخرین بآن مشرف نگشته و نخواهد شد زنهار تا توانی تخفیف از برای امت خود مسالت نماے

نکتهٔ هشتم از کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که حکمت چه بود
که حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم همه پیغمبران را در مسجد اقصی امامت کردند یک حکمت آن بود که حق تعالی
ذکر حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر همه انبیا مقدم کرد چنانکه در حدیث آمده است که پیش از وجود آدم
و عالم نام محمد رسول اللہ را با نام خود بر ساق عرش دریکجا مکتوب کرده بود بروایتی حق تعالی نور حضرت محمد مصطفے
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را پیش از آفرینش مکوّنات بشش لک سال آفریده بود چون حق تعالی ملائکه ملکوت و
مقربان آسمانها را بیافریدتا بران نور کل موجودات درود و صلوٰة فرستادند چون حق تعالی حضرت مصطفے صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم را بر کل مکونات از ملائکه و انبیا مقدم کرد تا همه بانبوت او اقرار کنند و باو ایمان آرند حقتعالی خواست که آن تقدم
ازلی را اظهار کند و ملائکه و انبیا را بفرمود تا در شب معراج باو اقتدا کنند تا معلوم شود همه را که آن پیغمبر از همه مقدم ست رباعی

آن خواجه که اصل بود او بود قدم
یک شعله ز نور روی او بود که کرد
برداشت بسوی عالم اصل قدم
اظهار وجود کون از کتم عدم

نکتهٔ نهم از کتاب مذکور حکمت دیگر اینکه حق تعالی همه پیغمبران را زنده گردانید تا همه باو اقتدا کنند
تا همه بدانند که همه انبیا را درجهٔ اقتداست و حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را درجهٔ مقتدا و متبوعی
ست و انبیای دیگر را درجنب حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درجهٔ نبوت و رسالت ست انبیاے دیگر را

منزلت مشفوعات ست واو را درجهٔ شفاعت ست چنانستی که حق تعالی میفرماید که ای محمد صلے الله علیه وآله وسلم
تو آن منی ومن آن توام وهمه کون ومکوّنات تبع تواند ودوستان تو دوستان من اند دشمنان تو دشمنان
من اند در کونین هرچه در نزد من عزیز ست تو نزد من ازان عزیزتری **نکتهٔ دهم** از کتاب مذکور آورده که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم پیش از همه انبیا مذکور بودند وبعد از همه انبیا مبعوث شدند حکمت یکے
آن بود که آخر همه انبیا مبعوث کردن بسبب فضل وشرف او بوده زیراکه اگر پیش از همه پیغمبران او مبعوث
شدے حال ازین دو خالی نبودی یا آنکه شریعت او را شریعت دیگر منسوخ کردی یا نکردی اگر شریعت او
ثابت بودی منزلت او چون منزلت صحف آدم ونوح وابراهیم بودی علیه السلام واگر شریعت او را شریعت دیگر منسوخ
کردی پس آن شریعت ناسخ شریعت او بودے الناسخ خیر من المنسوخ حق تعالی سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
را در آخر الزمان مبعوث گردانید تا شریعت او ناسخ شرائع ومبطل طبائع گردد **نکتهٔ یازدهم** از کتاب مذکور
حکمت در مبعوث شدن او بعد از همه پیغمبران آن بود که در مائده ها رسم وعادت آنست که طعامهای که لطیف تر
وپاکیزه وشیرین تر بود پس از همه طعامها بیارند تا که ختم باحسن اطعمه شود جناب حق تعالی حضرت محمد مصطفے صلی الله
علیه وآله وسلم را آخر همه انبیا مبعوث گردانید تا همه عالمیان را فضل وشرف او معلوم گردد وختم نبوت باو کرد تا خلائق
بدانند که اگر کتابی از قرآن عزیزتر بودے ویا پیغمبرے از حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم مکرم تر بودے
ختم نبوت باو شدے **نکتهٔ دوازدهم** از کتاب مذکور ونیز عرف وعادت آنست که مهمانے که از همه
عزیزتر باشد در ضیافت بعد از همه بیاید تا کسانے که پیش از و آمده باشند در انتظاری او باشند واو منتظر هیچکس
نباشد چنانستی که حق تعالی فرمود ای سید برگزیده اگر ترا پیش از همه پیغمبران مبعوث کنم ترا در زمین تا آن زمان
مکث باید کرد که یک لک وبست وچهار هزار پیغمبران ورُسُل مبعوث همه پیغمبران را پیش از تو بیارم تا ایشان
وامتان ایشان زیر زمین منتظر تو وامت تو باشند وعادت کریمان آنست که چون دوستی بدو رسد همه محبوسان
محبت او از زندان رها کنند چنانکه مهتر یوسف علیه السلام بدیدن لقای دوست خود مهتر یعقوب علیه السلام همه
بندگان خویش را آزاد کرد پس میان اولی ترست حق تعالی بمحبت محمد رسول الله صلعم بر همه بندگان رحمت کند **رباعی**

ای رحمتت امسال همان پار همان	در راه غمِ تو گل همان خار همان
پیوسته ازان کشاده داری در خویش	تا مست همان داند وهشیار همان

ورجعنا الی الحدیث چون پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم از حمد وثنای الٰهی فارغ شدند جبرئیل علیه السلام
با پیغمبران گفت که مصافحه کنید با حضرت محمد صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله
وسلم اول کسی که دست مرا گرفت حضرت مهتر آدم علیه السلام بود بر سر من بوسه داد وگفت ای فرزند شائسته شرف ما

از تست و بعد ازان حضرت مهتر ابراهیم علیه الصلوة والسلام از جای برخاست مرا در کنار گرفت بر پیشانی من بوسه داد

دران دم بگفت جبرئیل امین
بسازید اے جمله سروران
بگفتا که ما را کرامت ز تست
گرفت مصطفی را چو اندر کنار

که اے جمله پیغمبر مرسلین
بیا مد چو آدم علیه السلام
تمامی فضل و شرافت ز تست
پس انگه تمامے آن انبیا

کنون دست بوسی فخر جهان
بوسید از فرق آن نیکنام
پس انگه خلیل الله با وقار
بوسیده دست همان پیشوا

فرمودند حضرت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان همه پیغمبران علیهم السلام هر یکے دست بوسی من می نمودند و مبارکبادی می کردند و مرحبا می نمودند بعد ازان همه پیغمبران بمقام خود ها باز گشتند

باب نهم در بیان توجه نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مسجد اقصی بجانب این گنبد فیروزه گون آسمان و آنچه در مابین آسمان و زمین از عجائب و غرائب دیدن

مشتمل بر سه فصل ست

فصل در ذکر نردبانی که از صخرهٔ بیت المقدس بر آسمان دنیا نهاده اند و برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با براق ازان نردبان

محمول بر هفت لطیفه است **لطیفه اول** نقل از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل علیه السلام دست مرا بگرفت و بر صخره آورد چون بر صخره برآمدم معراجے دیدم قال النبی علیه الصلوة والسلام لما خرجت من المسجد الاقصی رأیت معراجا درجاتها علی الصخرة موضوعة ورأسها الی السماء الدنیا متصلة یعنی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از مسجد اقصی بیرون آمدم دیدم براق استاده سوار شدم معراجے دیدم که دو سر داشت یک سر او بر صخره نهاده بود و سر دوم با آسمان دنیا متصل بود بروایتے آن معراج را دو پر بود از زمرد سبز اگر پرے ازان بگستر انیدے بر تمامی دنیا محیط شدی و بروایتے مر آن معراج را سه پایه بود و بروایتے چهار پایه بود و بروایتے او را پنجاه و پنج پایه بود احدٰ منکبیه من الیاقوت الحمراء مکللة بالذهب و الثانی من الزبرجد الخضراء محلاة بالیاقوة یک بازوی آن معراج از یاقوت سرخ بود آراسته از زر و بازوی دوم از زبرجد سبز بود مکلل بیاقوت والدرجات بعضها ذهبیة و فضیة وبعضها لؤلؤیة وبعضها زبرجدیة پایه های او بعضے از زر و از نقره و بعضے از لؤلؤ و بعضے از زبرجد وما هو من ذهب مرصعة بالیاقوة پایه که از زر بود بیاقوت مرصع بود و ما هو من الیاقوة مرصعة باللآلی

دبایه که از یاقوت بود بانواع لآلی مرصع بود وما هو من لؤلؤیة مکللة بالجوهر پایه که از لولو بود مرصع بجواهر بود
و بر هر پایه چهار صد فرشته نشسته بودند گویا ماه بودند از مطلع خود طالع شده هر یکی را تاجی بجواهر مکلل بر سر و
آن معراج را پنجاه مقام بود از مقامی تا مقام دیگر هفتاد ساله راه بود و هر مقامی را بفرشتهٔ مقربی تعیین نموده اند
هر یکی ازان فرشتگان را پنجاه هزار فرشتهٔ دیگر از جمله توابع بودند همه آنها مر یکدیگر را بشارت میدادند و بسوی من
اشارت میکردند و این معراج محل آمد و شد ملائکه علیهم السلام ست که ازان معراج فرود می آیند در وقت مردن
که دیده ها خیره می شود و تیز تیز می نگرند دران وقت آن معراج مرئی می شود بروایتی آن ست که از هشت معراج
چهار صد هزار فرشته بودند و از چپ معراج چهار صد هزار فرشته بودند و هر فرشته را دو پر سبز بود **نظم**

رسول خدا مقصد کل شیٔ	که مقصود قاصد بود نام وی
بماندم که برداشت از صخره پای	سبک صخره بادی برآمد ز جای
چه گر سنگ بد لعل وخواه دید	بجز چشم خود جای جوهر ندید
پیمبر دهان پر ز شهد و شکر	ز ناب سقفش که قف یا حجر
کنون همچنان در هوا مانده باز	بشیبش گذارند هر دم نماز

بدان صخره بنهاد پای عزیز	بمعراج کرد آندم آهنگ نیز
ازانجا ز دل از صحبت آن انیس	بشد تا که گردد رفیق جلیس
پیمبر چو صخره هوا گیر یافت	که از آرزو سوی او می شتافت
دران جایگه صخره واقف بماند	یک انگشت دیگر تحرک نراند
درین معجزه از وی نباشد عجیب	که قدرش بلند ست تا من حبیب

لطیفهٔ دوم از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین و در کتاب معراجین و نزهت الابرار
چون حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم باصح روایات بر براق سوار از معراج پای مبارک بر
پایهٔ اول نهاده بودند که زمین بفریاد آمد ناله و فغان بر داشت **نظم**

دران دم که سردار پیغمبران	زغصه دل خویشتن کرد چاک
روان شد ز معراج بر آسمان	که واحسرتا شاه لولاک رفت
برون زد زمین نالهٔ سوزناک	بسوی سما از سر خاک رفت

مهتر جبرئیل علیه السلام بانگ بر زمین زد یا ارض اسکنی انی مین بیارام زمین گفت چگونه آرام گیرم که آرام جانم میرود **ع**

ای ساربان آهسته رو آرام جانم می رود	او میرود دامن کشان من زهر تنهائی چشان
آن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود	دیگر مپرس از من نشان کز کف عنانم میرود

حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم بر معراج پایه پایه بالا میرفتند و درجه درجه رفعت میکردند
و فرشتگان میگفتند که مرحبا بك یا محمد صلی الله علیه واله وسلم و از پایهٔ تا پایه دیگر او چهل ساله راه بود
بر پایه اول هزار فرشته بودند و بر پایهٔ دوم دو هزار فرشته بود و بر پایه سوم سه هزار فرشته بود بدین حساب
بر تمام درجها گذرانیدند لطیفهٔ سوم از کتاب نزهت الابرار نقل ست ملائکه در پایه های معراج بودند تسبیح
پروردگار میگفتند و از دهان ایشان در و یاقوت میریخت پس آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم

کیفیت آن فرشتگان از جبرئیل علیه السلام پرسید ند گفت یا رسول الله این فرشتگان چندان چند آن
فرشتگان پایه معراج اند از ان زمان باز که ایشان آفریده شده اند عدد ایشان بجز حق تعالی کسے نداند
و سرهای ایشان در شیب پرهای ایشان هیچ یک از ایشان از ترس حق تعالی نظر بجسد خود نکرده اند
و تسبیح می گویند و گریه می نمایند و نمیدانند که آب چشمهای ایشان بکجا میرود **لطیفهٔ چهارم** از کتاب
معراجین فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم چون از زمین بگذشتم در هوا صفهاے مرغان دیدم
که عدد ایشان چندانی که خدای تعالی داند گفتم یا جبرئیل این مرغان از کجا آمده اند گفت یا رسول الله از ان
وقت که خدای تعالی ایشان را آفریده است همین جا میباشند بر پر خود بیضه نهند و هم آنجا بچه آرند و هم در هوا
بزرگ میگردند و روزی ایشان خدای تعالی بایشان میرساند **لطیفهٔ پنجم** در اخبار الملکوت آورده است
بدانکه بالای بسط زمین هوای لطیف ست و دران خلائق بسیار می باشند که بنفس خود آنجا زنده میمانند
و همچنین در هوای کثیف که آن آب دریاست و بالاے آن آب ابرست و بالای ابر مرغانند که در پریدن
ایشان نه در آسمان سکونت دارند و نه در زمین و صورت ایشان بماران سفید ماند و فش ایشان بفش اسپ
ماند و گیسوی ایشان چون گیسوی زنان و پهای ایشان چون پرهای مرغان در گوش خود بیضه می نهند
و در پشت خود بچه میدارند و در هوا خواهند بود تا روز قیامت و بالای ایشان هوای تنک ست و لطیف ترست
ازین هوا و این مرغان آمد و رفت دارند در هوا و هوائی که فروتر ایشان ست چنانکه مرغان آبی در آب باشند
و دران هوا همچنان قرار دارند **لطیفه ششم** در تاج القصص آورده است که مرغان هوا زنا نکنند و زناے
ایشان آن بود که تا جفت ایشان بر جای بود با جفت دیگران جفت نگیرند و اگر بگیرند ازا ایشان زنا بود
و هر مرغی که چنان کند پرش بریزد و بر زمین افتد دیگر بهوا راه نیابد آنگاه از دو حال بیرون نباشد یا خلقانش بخورند
یا دو دانش از هم بدرند بشنوای مومن مرغی که او را نه ثواب ست و نه عقاب اگر زنا کند چنین می شود و آنرا که ثواب
و عقاب باشد اگر زنا کند حال او چگونه باشد ولقد همت به وهم بها **لطیفه هفتم** از کتاب معراجین
آورده که آن معراج را بیک روایت هفده پایه بود ای بندهٔ مؤمن ترا نیز هفده رکعت نماز داد ندکه
الصلوة معراج المؤمن باین معراج را از قدم از سر بنه با دب چون بسجود برسی قاب قوسین تو بود حضرت
محمد صلے الله علیه واله وسلم در انجا راز گفتند تشریف مومن اینجا راز گوید هنوز تکبیر بسلام نرسیده باشد تشریف
قرین و مغفرت یافته باشد **فرد**

هفده رکعت نماز برتن جان
بلکه هژده هزار عالم دان

فصل دوم در ذکر بعضے از لطائف و اشاراتے که تعلق بمعراج دارد

مشتمل ست برچهار لطیفه **لطیفهٔ اول** حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه واله وسلم را معراج بود

چندین پایہ کہ بدان بحضرت پروردگار رسید بندہ رانیز معراجی ست وآن معراج طاعت ست ہرکہ قدم بآن معراج بنهد وجهد کند بقربت حق تعالی برسد وپایہ ہای این معراج یکی عبادت ست ویکی طہارت ویکی نماز ست ویکی روزہ است ویکی زکوۃ ویکی صدقہ ویکی حج وامر معروف ونہی منکر وقرارت قرآن وتعلیم علم وصلۂ رحم وتعہد یتیمان ومراعات اہل رعایت وحقوق مسلمانان وتفویض وتوکل وصبر وشکر وقناعت ورضا ورجا وخوف وخشیت وتقوی وورع وانابت ومحبت وشوق وزہد واستقامت وصدق واخلاص وصفوت چون بندۂ مومن مخلص برین معراج قدم بنہد زود بود کہ بمحل مشاہدہ ومقام رضا ولقاے خداوند سبحانہ وتعالے برسد انشاءاللہ تعالی

غزل

ای مرغ وحشی تلبکے محبوس باشی در قفس — شوری در افگن خویش را از قید بربان یکنفس
دام طمع را پارہ کن صیاد را آوارہ کن — زان پیش خود را چارہ کن کاید نگہبانت زپس
توشاہ باز دولتی نے نے ہماے ہمتے — سیمرغ قاف قربتی خود را میالا چون مگس
یکبار بالے بر فشان بر دست شہ خود را رسان — زان دست اگر خواہی نشان از پای بگشا این جرس
لے موسی راہ طلب در شعبۂ وادی عجب — تا نگذری زاہل نسب بوئی نیابی زین قبس
چون رہ بمعنی یافتی دیدار مولی یافتی — چون من وسلوی یافتی بگذر ز قثا عدس
یارب جنید بے عمل دارد دلے بس باخلل — شاید کہ در روز اول ویرا شوی فریادرس

لطیفہ دوم از کتاب معراج تصنیف مولانا عبدالرحمن بن جنید واعظ شیرازی بزرگان گفتہ اند کہ معراج پنج حرف ست وہر حرفی اشارت بمرتبۂ از مراتب حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست ودران سری ست آن ماہ فلک جلالت **م** اشارت ست بمصر ورفتن اوست بر براق تا مسجد اقصی **ع** علو ورفعت اوست برافق اعلی **ر** رویت دیدن اوست حضرت عزت را **ا** اعراض اوست از دنیا وعقبے **ج** اشارہ است بآنچہ جاری شدہ میان او وخداوند تعالی از اسرار وآیات وکلمات المیم مادای الرسول علیہ السلام عند الملک الاعلی والعین عزۃ عند شاھد کل نجوی والراء رفعۃ عند الخالق الوری والالف انبساط مع عالم السر والخفی والجیم جاھۃ عند ملکوت الاعلی **لطیفۂ سوم** از کتاب مذکور اگر کسے سوال کند کہ چرا حضرت پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بمعراج در آسمان بردند بعد آنکہ خداوند جل جلالہ قادر بود بر بردن او باسمان بے معراج چنانکہ ادریس علیہ السلام را برد وابراہیم وعیسی علیہما السلام را جبرئیل علیہ السلام بردہ بود جواب گفتہ اند کہ از برای تخصیص وتفضیل او تا او را خاصیتے باشد وفضیلتے باشد کہ ہیچ نبی مرسل را نبودہ است **لطیفۂ چہارم** از کتاب مذکور بعضے گفتہ اند کہ خدای تعالی بحضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہاردہ پایہ معراج داد

وآن چہاردہ چیز این بود کہ صبر و شکر و تقوی و توکل و تواضع و تعبد و تبتل و تطہیر و اخلاص و امر معروف و نہی منکر و تبلیغ و جہاد و استقامت

فصل سوم در ذکر بعضے از عجائب و غرائب کہ در مابین آسمان و زمین بنظر انور آنسرور صلعم درآمدہ

مشتمل ست بر دہ لطیفہ **لطیفۂ اول** نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین آوردہ کہ حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند چون بپایۂ لبست چہارم رسیدم آنجا فرشتہ دیدم بزرگ چنانچہ دست کشادہ بود ہفت طبقۂ آسمان وہفت طبقۂ زمین درمیان دو انگشت گرفتہ و نیز درمیان دو انگشت او ہفتاد ہزار فرشتہ دیدم و پرہای ایشان از مروارید بافتہ بر سر ہر یک تاجی از مروارید بود و جامہا از حلہای بہشت و کمر بندہا از یاقوت و زمرد و با جامہ از نور پوشیدہ بر من سلام کرد و اظہار بشاشت نمود و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از خلق آدم علیہ السلام بہ لبست و پنج ہزار سال بر سر این معراج مقام من تعیین نمودہ اند و از آن روز باز محبت شما یا رسول اللہ در صمیم قلب خود می یابم و بزبان پیوستہ بدرود و تحیت شما مشغولم و در اینجا انتظاری قدم شما را می بردم تا این شب باین دولت مستسعد شدم **لطیفۂ دوم** از حبائک تصنیف مولانا جلال الدین سیوطی روایت کند ابو الشیخ از وہب ابن منبہ و او روایت کرد از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرستی و راستی و کبریائی کہ مر خدای راست عز و جل جوی در ہوا دیدم کہ فراخی آن ہفت برابر زمین ست و نازل می شود دران نہر فرشتہ از آسمان پس پر میکند آب کہ در اطراف او ست در دست خود و غسل می کند از مویہای سر و بدن او قطرہای نور میچکد و آن مویہای سر و بدن او را غیر از باری تعالی دیگرے شمار او ندانند کہ چہ مقدار ست و ازان ہر قطرۂ نور کہ از سر و مویہا میچکد اللہ تعالی فرشتۂ می آفریند کہ تسبیح می کند بجمیع تسبیح خلق **لطیفۂ سوم** چنین آوردہ اند کہ بران نہر آن مقدار فرشتگان از آسمان نازل می شوند کہ عدد آن فرشتگان را غیر از حق تعالی دیگرے ندانند و بران نہر جمع میشوند فرشتگان پس بہر دو دست خود ازان نہر پر کردہ بر سر خود می اندازند و غسل می کنند و ہر قطرہ کہ از مویہای سر و بدن ایشان می چکد قطرہای نور می شود و باری تعالی ازان ہر قطرۂ نور بقدرت خود فرشتگان می آفریند کہ تسبیح میکنند بجمیع تسبیح خلق چون آن فرشتگان مرا دیدند ہمہ بر من درود فرستادند **لطیفۂ چہارم** از کتاب اخبار الملکوت و از کتاب معارج النبوۃ آوردہ است کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنکہ بدریائی رسیدم کہ مغاک وی دو صد سالہ راہ بود ہر جانوری کہ در بر و بحر می باشد درین دریا بود و باران رحمت بر نباتات ازان دریا می بارد و نام این دریا اخضر است و این دریا معلق ست در ہوا حضرت جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ این دریائی ست کہ میدیدید شما از زمین بر سر خود و یک قطرہ ازان نچکد و رنگ آن دریا از غایت مغاکی کبود ست و کبودی آسمان از رنگ آن دریا ست

بروایت دیگر آنکه گرداگرد دنیارا کوه قاف گرفته و آن از یاقوت سبز ست از رنگ او کبودی آسمان ست
و گویند که لرزهٔ خورشید بجهت تموج آن دریاست واین آفتاب و مهتاب را بروی جاری کرده اند حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم سوگند یاد کردند که بدان خدای که جان محمد صلی الله علیه وآله وسلم در قبضهٔ
قدرت اوست جل جلاله اگر نه آن دریا بر روی آفتاب حجاب شدی هرچه بر روی زمین ست از تاب آفتاب
بسوختی از اشجار و احجار و غیر آن واگر این دریا بر روی ماه نقاب نکشیدی مجموع خلائق مفتون حسن ماه شدی
تا بحدے که عبادت او کردے و بمعبودی او را پرستیدندی باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بالای
آن دریائی دیدم که مکفوف خوانند و در و خلائق چندان ست که عدد آن خدای تعالی داند و آن دریا بر پشت
باد ست و از آب آن دریا حق تعالی قوم نوح علیه السلام را در طوفان غرق کرده ست و بالای آن دریا هوائے
تنک تا آسمان دنیاست پس دران هوا مرغان بے شمار دیدم که صفها زده بودند و پرها درهم کشیده بودند
و عدد ایشان خدای تعالی داند چون بایشان رسیدم همه مسخر من شدند و سلام کردند گفتم یا جبرئیل اینها
چه مرغانند گفت یا رسول الله تا جبار عالم آسمانها و زمینها بیافریده است ایشان همچنین در هوا می باشند
تا قیامت و درهمین جا بمیرند و در قیامت اندرین هوا باز زنده می شوند که یک تاره موی ایشان نریزد و
بر زمین نیفتد باز فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بالای آن دریای آتشی ست که آنرا دود نیست
و از ان آتش صاعقه می افتد و آوازے که وقتی از هوا شنیده می آید آنزمان حجب را پاره کند و بیرون افتد
و آنجا که فرمان شود بران بزند و ازین آتش حق تعالی جان را آفریده است قوله تعالی وخلق الجان من مارج
من نار و همین معنی مسطور ست اگر گویند این همه چیزها که ذکر کردید چگونه است که میان ماه و روشنائی آفتاب حائل
نمی شود جواب آنکه همچنین آب آن دریا از غایت صفا روی نماست که هیچ حائل نمی شود و اگر این حائلها بر ود
و مصافت هوا نباشد جانور طاقت گرمی هوا ندارد و مؤید این همه که گفتیم درمیان زمین و آسمان خلق ست
قول خدای تعالی ست که خلق السموات والارض وما بینهما خدای تعالی آفرید آسمان و زمین و آنچه
درمیان آسمان و زمین ست و آن آفرینش این بود که مذکور شد لطیفهٔ پنجم از کتاب مذکور المعراج تصنیف
مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بالاتر شدم رأیت
بحرا طوله وعرضه وعمقه لا یعلم سوی الله دریائی دیدم که طول و عرض و عمق او ندانند مگر خدا تعالی از جبرئیل
امین علیه السلام پرسیدم که نام این دریا چیست گفت نام این دریا ناصیه ست و دران دریا ماهیان دیدم
که مثل کوه های بلند و لکل حوت منها سبعون الف رأس وفی کل رأس سبعون الف وجه وفی کل وجه
سبعون الف فم وفی کل فم سبعون الف لسان وبکل لسان یقول لا اله الا الله محمد رسول الله

اللهم اغفر لامة محمد علیه السلام وارزقنا لقاء محمد علیه الصلوٰة والسلام واجعل لنا نصیبا من شفاعته هر ماهی را از ایشان هفتاد هزار سر ست و در هر سرے هفتاد هزار روی ست و در هر روی هفتاد هزار دهان ست و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و بر هر زبانی می گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله بار خدایا امت محمد را صلے الله علیه وآله وسلم بنجش و بیامرز و مارا دیدار حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم روزی گردان و نصیبے از شفاعت او مارا روزی کن رباعے

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن		یا غرق شدن یا گهرے آوردن	
این کار مخاطرست خواهم کردن		یا سرخ کنم روے خود یا گردن	

حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که هیچ دریائے ازین بزرگ ترهست یا نه گفت یا رسول الله خدای تعالے شش صد هزار دریا آفریده است که طول و عرض و عمق هر یکے از ان دریا شش صد هزار مثل این دریاست و ماهیان آن دریاها بقعر نرسیده اند حق تعالی آن ماهیان را بسوی دریای فضل خود راه نماینده است و ید خل الطرب فی قلوبهم و حق تعالی ایشان را راه عدل می نماید خود ایشان از هیبت عدل در جنبش می آیند و نفس میزنند و باد سرد بمی کشند حضرت حق تعالی از هر نفسی از انفاس ایشان هفتاد هزار فرشته می آفریند که سرهای ایشان زیر عرش ست و پایهای ایشان در زیر هفتم زمین ست و آن فرشتگان تسبیح و تهلیل و حمد خدای تعالی می گویند ثواب آن همه مر شمارا و امت شماراست و حق تعالی گناهان امت شمارا بیامرزد حضرت محمد صلے الله علیه وآله وسلم چون این سخن بشنیدند گفتند الحمد لله الذی جعلنی افضل الانبیاء وامتی افضل الامم رباعے

گاهے کرمش بلطف خواند مارا		گاهے نعمش ز قهر راند مارا	
حاصل تو بدانکه اندرین هر دو جهان		جز حضرت او کسے نداند مارا	

لطیفه هشتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون بشتر رفتم رایت ملائکة قاعدین علے نهر فیها ماءٌ عذبٌ فراتٌ و حصائه جواهر ویاقوة و فرشتگان دیدم که بر لب جوئے نشسته بودند که آب آن جوی شیرین و گوارا بود و سنگریزهٔ او از جواهر و یاقوت بود و بین ایدیهم کتاب موضوع ینظرون فیها و در پیش آن فرشتگان کتاب بود که دران کتاب میدیدند یقطرون عینا قطر الدمع ولما یقع علی الارض لیشد و یصیر جواهرا ویواقیتاً ولالیاً ویقع فی النهر از چشمهای آن فرشتگان اشک می بارید چون آب چشم ایشان بزمین میرسید بسته می شد جواهر و یواقیت و لآلی می گشت و دران جوی می افتاد از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها

کیانند جبرئیل علیہ السلام گفت ایشان مؤکلان بادند کل ریح یھبّ علی ناحیۃ فی العالم برحمۃ او بعذاب کلھا باید یھمہرباد ے بعالم وزد برحمت یا بعذاب این ہمہ بدست ایشان ست گفتم یا جبرئیل سبب گریۂ ایشان چیست گفت یارسول اللہ ازان روز باز کہ ایشان آثار عذاب خدا ے تعالی را بر ابلیس لعین دیدہ اند از بیم آن میگریند گفتم یا جبرئیل از آب چشم ایشان جواہر ولآلی چون میشود گفت یارسول اللہ این نمودار تبدیل معاصی امت شما ست کما ان دموعھم تتبدل بالجواھر فکذا معاصی امتك تتبدل بالطاعۃ چنانکہ اشکہای چشمہای ایشان بجواہر بدل میشود ہمچنین گناہان امت تو بطاعت بدل می شود فاولئك یبدل اللہ سیّاٰتھم حسنات **رباعی**

آنرا کہ رخ نکوے چون ماہ بود
ہر بد کہ بقصد آن نکو روے بود
خورشید فلک غلام آن شاہ بود
مقبول طبیعت شہنشاہ بود

فرمودند خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام چون بالاتر شدم بخزانۂ باد رسیدم بادرا ہفتاد سلسلہ بر بستہ بودند ہر سلسلہ را بدست ہفتاد ہزار فرشتہ دادہ اند تا نگاہ میدارند آن فرشتگان را دیدم تسبیح می گفتند مروارید و یاقوت از دہان ایشان میبارید و ہر یاقوتے ہفتاد میل طول و عرض داشت **لطیفہ ہفتم** از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم بفلک رسیدم دریائی دیدم بر روی آسمان کشیدہ چنانچہ دامنش بزمین رسیدہ مانند سراپردہ و ہر آسمانی را ہمچنین دریائی ست کہ ستارگان بر روی آن دریای فلک چون شناوران شنا می کنند وکل فی فلك یسبحون فرمان الہی جل وعلا در رسید بفلک کہ از دور خود باز ایستد فلک باستاد و تمکین من نمود تا قدم بر فرق نہادہ بیشتر روان شدم **لطیفہ ہشتم** از کتاب حیرۃ الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از دریائی فلک درگذشتم جبرئیل علیہ السلام گفت یارسول اللہ نظر بجانب عالم کنید کہ در زیر قدم شما چگونہ می نماید چون پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نظر بجانب این عالم کردند تمامی مشرق و مغرب را پر آب دیدند و در میان او یک چیز مانند طبق نمود و در درون آن طبق سہ چراغ بود

بگفت جبرئیل امین با حبیب
نظر کن درین دم بسوی نشیب
نظر کرد آن شاہ عالی جناب
ہمہ روے دنیا شدہ پر ز آب
بمثل طبق چیزے اندر میان
کہ سہ شمع بودے منور بر آن
بجبریل گفت آنزمان شاہ دین
بروی زمین دیدمش اینچنین

حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند یا جبرئیل تمامی روی دنیا پر از آب ست در میان آن چیزے

بشکل طبق می نماید و در میان آن سه چراغ معلوم میشود جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله این مانند طبق تمامی
روی زمین ست و این سه چراغ هر سه شهر اند یکی مکه دوم مدینه سوم بیت المقدس باز جبرئیل علیه السلام گفت
یا رسول الله اکنون بسوی آسمان نظر اندازید چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسوی آسمان نظر کردند هر یک
ستاره بمانند کوهی معلوم می شد و بعضی ازینها بزرگتر بودند چون بیشتر شدم درازی ستارگان معلوم نمی شد

لطیفهٔ نهم روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که در هوا
دخانی و غباری و شوری چند شنیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که چه حکمت ست گفت یا رسول الله
اینها شیاطین اند که پیش چشم بنی آدم در می آیند تا حجاب ایشان شوند تا تفکر در ملکوت و اسرار آسمان
ننمایند اگر اینها نبودی بنی آدم غرائب و اسرار ملکوت میدیدندی که در آسمان اول ست امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که مجره چیست رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فرمودند کهکشان که در آسمان شبها می نماید بطریق سفید از جنوب تا شمال راه فرشتگان ست که فرود می آیند
و ازان راه طوفان نوح علیه السلام نازل شده بود و گفته اند که کشتی حضرت نوح علیه السلام را فرمان رب العزت
جل سلطانه در رسید که گرد کعبه معظمه را طواف کند و دران محل کشتی بر بالای کوفه بود و هیچ پستی و کوه و
بلندی نمی نمود و هم ازین گفته اند که چون مجره در میان راست ایستد مقابل کعبه باشد چون مجره در
آسمان در محل معین قرار ندارد و چنانکه کواکب انتقال ست و موازنه و دوران فلک در هر شبی در محل دیگر مینماید
و نزدیک بعضی آنکه کواکب را سه قسم کرده اند مظلم و مضی و سحابی این مجره از قسم سحابی ست که ستارگان
سفید و ریزه یکجا شده اند و سفید مینمایند از سبب خردی ایشان تفرقه نمی توانستند کرد قوله تعالی
والسقف المرفوع وسوگند باین سقف بلند برداشت یعنی باین آسمان برکشیده و تخصیص قسم بآن
آنست که خلقش عجیب ست و در وی عجائب بسیار ست چون ماه و ستارگان وی و آفتاب رخشان
و باشندگان وی فرشتگان باز رفتنی و سطبری که او دارد بی ستون از زیر و بی علاقه از زبر در جو هوا
او را خدای تعالی نگاه میدارد و دیگر ازان روز باز که آفریده است در هوا میگردد و دیگر آنکه چندین هزار
سال ست که میگردد و هرگز در وی درزی و شگافی پدید نیامد هل تری من فطور اما منافع وی آنست
که چون روشنی روز از جانب اوست و آرام شب از تاریکی اوست و باران از سوی وی و اعمال
بندگان بسوی وی و دعای محتاجان بسوی وی و نزول رحمت الهی از سوی وی **لطیفهٔ دهم**
آورده اند که یاران از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا رسول الله قفل آسمانها از چیست
و درهای آسمان بچه چیز بسته شود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که قفل آسمانها کلمهٔ کفر ست

وهرکه کافر شد و کفر اختیار کرد هرگز کردار او را بآسمان نبرند و رحمت از آسمان بروی فرود نیاید چون بمیرد درهای آسمان بروی کشاده نگردد یکی از اصحاب پرسید که یا رسول الله کلید آسمان از چیست فرمودند که کلمهٔ طیبه و توحید ست چون از دل پاک و اعتقاد صافی توحید گفت در حال درهای آسمان بروی کشاده گردد و هر طاعتی که کند بآسمان برند و رحمت حضرت حق سبحانه و تعالی بروی آمده باشد چون وفاتش رسد فرشتگان در حال جان او را بآسمان برند آنجا که علیین است برده گذارند

باب دہم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآسمان اول و دیدن حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام و دیدن ماه و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر چهار فصل

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن اسماعیل باب آسمان را و در آمدن آن شهریار ایوان اصطفا و واسطهٔ آفرینش ارض و سما صلی الله علیه وسلم و علی آله البررة الاتقیا

محمل بر دوازده لطیفه لطیفهٔ اول از کتاب معراجین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بآسمان اول رسیدم رایتُ سماء علیه باب من ذهب احمر و علیه حلقة من زبرجد اخضر عضائدها یاقوتة حمراء و عتبتها من لآلی فرمودند که آسمانی دیدم و بروی دری دیدم از زر سرخ و حلقهٔ او از زبرجد سبز و بازوهای وی از یاقوت سرخ و آستانهٔ او از مروارید بود فصاح جبرئیل علیه السلام یا اسمٰعیل فتح الباب فقال اسمٰعیل من علی الباب فقال انا جبرئیل قال من معك فقال معی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ففرح به وفتح الباب یعنی جبرئیل علیه السلام اسماعیل را آواز داد که در را بکشای اسماعیل از درون آواز داد که کیست بر در گفت منم جبرئیل گفت با تو همراه کیست جبرئیل گفت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس خوشحال گردید اسماعیل بگفتن جبرئیل علیه السلام **نظم**

رسول خدا امی پر علوم — دلیل جنان خواجه چین و روم — ز خود روح قدسی ببالا شدند
بسوی فلک راه پیما شدند — چو پیمانه پیموده شد در سبیل — در آسمان زد ادی جبرئیل
چو زد حلقه بر در امین درست — بد و گفت دربان چرخ نخست — درین شب بدین جایگه کیستی
چه میخواهی اندیشه چیستی — بگو تا بدانم درین حال کار — شوم واقف سر بر در دگار
چه حال ست اکنون درین تیره شب — بگو تا چه جوئی بدانم سبب — بپاسخ چنین گفت پیک جلیل

که اینک درین در منم جبرئیل	ملک گفت ای قدسی پاک زیست	عجب حالی امشب رفیق تو کیست
چنین داد پاسخ که آن شاه من	محمد رسول ست همراه من	چراغ منیر آفتاب جهان
فروغ فلک دیدهٔ قدسیان	ملک گفتش آخر بگو نور دین	که مبعوث شد سید المرسلین
بگفتش بلی نور این دین فرز	شب کفر را کرد روشن چو روز	

لطیفهٔ دوم

از کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی چنین آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که نظر بجانب در آسمان کردم قفل آن در از یاقوت دیدم و دران قفل نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و درازی آن قفل پانصد ساله راه بود و دران آسمان بسته بود واین در را باب حفظ نام ست از روز بنای آسمان این در بسته شده است واین شب مرا حکم شد که ازین در ترا بآسمان برم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در دست فرشتهٔ موکل کلیدی از الماس بود مدت هفتاد هزار سال منتظر استاده بود که کی حکم شود که این در را باز کنم آن فرشته بامر خدای تعالی کلید در قفل نهاد که بگشاید هرچند که قوت کرد باز نشد آن فرشته از هیبت بر خود لرزیدن گرفت نظم

موکل دران جای بنشسته بود	کلیدی ز الماس بگرفته بود	شده منتظر سال هفتاد هزار
که تا کی شود حکم از کردگار	کند باز در را بحکم خدا	در آید ازان خواجهٔ دوسرا
همان شب بشد حکم پروردگار	کلیدش بدان قفل کرد استوار	که هرچند او زور و قوت نمود
نشد باز آن قفل حیرت فزود	و ترس خدا لرزه بروی فتاد	بر آمد و را آه چون از نهاد

درین زمان فرمان حضرت بیچون در رسید که ای اسماعیل بگو که لا اله الا الله محمد رسول الله چون اسماعیل نام آنحضرت علیه السلام بر زبان راند قفل آن در بافتاد و آن در گشاده شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و در آمدند و آوازهٔ آن قفل چنان شد که در نه فلک غلغله افتاد و از هر مقام فرشتگان از جای خود برخاستند و باادب ایستاده شدند

لطیفهٔ سوم

از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بآسمان دنیا رسیدم و از در او در آمدم آسمانی دیدم بغایت صاف گویا آبی ست که می جنبد بروایتی این آسمان از زمرد سبز آفریده شده است نام وی رفیعاست و از آسمان اول تا آسمان دوم پانصد ساله راه است و سطبری آسمان نیز پانصد ساله راه است فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون آن فرشتهٔ موکل جانب من نگاه کرد گفت مرحبا بک یا رسول الله باعی

تو از هر در که باز آئی بدین خوبی و زیبائی		در بی باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی
بزیور ها بیارایند وقتی خوبرویان را		تو سیمین تن چنان خوبی که زیور ها بیارائی

فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرأیت ملکاً لابساً حلة خضراء فرشته دیدم که دستار ها جواهر مکلل
برسر نهاده وحلهٔ سبز در بر پوشیده وکمربند مرصع بر میان بسته وپاجامهٔ از نور پوشیده طوله مثل آدم وقده همچون
قد حضرت آدم صفی الله بود وصباحة وجهه کصباحة یوسف ع وخوبی روی او همچون یوسف علیه السلام بود
ونرمی کلام او همچون ابراهیم خلیل ع بود وآن فرشته بمن سلام کرد جواب سلام او دادم گفتم یا جبرئیل
این کیست گفت این اسماعیل ست خازن آسمان دنیا ست چنان دیدم که وصف نور جمال او نتوان کرد
واین تسبیح را میگفت که سبحان الملك العظیم الاعظم من لیس کمثله شئ وهو السمیع البصیر
واسماعیل بر کرسی از الماس بود ودیدم که گرد برگرد کرسی اسماعیل هفتاد هزار فرشته بودند وزیر دست
هر فرشته صد هزار فرشته دیگر بودند همه ایشان موکل آسمان دنیا اند واسماعیل با همه ملائکه آسمان باستقبال من آمد
وفضل خدای تعالی درحق من بشارت داد فجاءت الملائکة فی ایدیهم اطباق من نور وخطوط
پس فرشتگان بیامدند وبر دستهای ایشان طبقهای نور وخطها بود گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند قال
تشریف المطیعین من امتك والخطوط براءة العاصیین عن العقوبة گفت یا رسول الله
این طبقهای نور تشریف مطیعان امت شماست واین خطها برات عاصیان ست از عقوبت
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ففرحت ببشارتهم من به بشارت ایشان شاد شدم لطیفهٔ
چهارم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان دنیا هفتاد هزار علم سفید دیدم تحت کل علم
سبعین الف نقیب در زیر هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند وبر هر نقیبی هفتاد هزار فرشته همراه بود
همه دستار های مکلل برسر وجامه های سفید پوشیده وهر یکی کمربندی در کمر بسته بر یک کرانهٔ آن علم نوشته که
الملك لله وبر کرانهٔ دوم نوشته که من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً وملائکه میگفتند که اللهم اغفر
لامة محمد صلی الله علیه وآله وسلم لطیفهٔ پنجم از کتاب اصول المعراج تصنیف شیخ فرید الدین
یمنی چنین آورده که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان اول رسیدند فرشتهٔ دیدند که سراو همچو گنبد کلان ست
ودر دست او حربهٔ بود از آتش با هیبت وتند نشسته حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا اخی جبرئیل
این کدام فرشته است وبچه امر ماموراست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این فرشتهٔ عظیم الخلقت را
هموائیل نام ست وبدست او حربهٔ از آتش دوزخ ست بدان سبب که هر که در کفر بمیرد چون عزرائیل روح از بدن
او کشیده میخواهد که بر اطباق سموات برآرد چون بآسمان اول میرسد هموائیل دیده می پرسد که این کیست عزرائیل
علیه السلام میگوید که ای برادر هموائیل من عزرائیلم وهمراه من این بندهٔ کافر فاجر که در کفر مرده الحال بروح او را
در سجین که درے اژدرهای دوزخ ست اندازم این فرشته درغضب می شود وآن کافر را بگرز آتشین میزند

چنانکہ جثۂ او ریزہ ریزہ میشود باز عزرائیل علیہ السلام بحکم خالق مختار جسد او را درست میکنند و بحضرت حق سبحانہ
و تعالی مسالت می نماید کہ قادرا پروردگارا حکم بہ برادرم ہموائیل باشد کہ این بندہ بدکردار را بگذارد تا او را بدرگاہ تو
حاضر آرم بعد ازان ہرچہ در باب او فرمان تو باشد بجا آرم چون عزرائیل علیہ السلام این مناجات بدرگاہ
حق جل و علا سازد حکم مقدس در باب آن بندۂ کافر فاجر می شود کہ او را بگذار چون فرمان حق جل و علا میرسد
فی الحال ہموائیل علیہ السلام بگوید کہ اے برادر اندر آئی و این بندۂ بدحال بدکردار را ہمراہ ببر چون عزرائیل
علیہ السلام آن بندۂ کافر فاجر را بحضرت حق سبحانہ و تعالی میرساند فرمان آید کہ ای بندہ ما ترا صحت بدن
دادیم و نعمتہای گوناگون با تو ارزانی داشتیم چرا بفرمان ما گردن ننہادی و تقصیر کردی آن بندہ سرنگون کردہ
ماند بعد ازان حکم حق تعالی می شود کہ ای عزرائیل او را در سجین بیند از **لطیفۂ ششم** از کتاب معارج النبوۃ
تصنیف مولانا معین الدین کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم با آدم صفی اللہ علیہ السلام
ملاقات کردم بہمان صورت و قد و قامت کہ داشت در وقت خلق خود بر بالای تختی از مروارید سفید نشستہ
و لباسہای از نور پوشیدہ حق تعالی ارواح اولاد او را فرمودہ تا پیش آدم علیہ السلام برند و بروی عرض میکنند
چون روح مومنی بیند شادمان شود و گوید روح طیبٌ من بدن طیب و برائے او رحمت و مغفرت
میخواہد بعد ازان از پیش او آن روح را باعلی علیین می برند قولہ تعالی کلان کتب الابرار لفی علیین
چون روح کافرے و یا منافقے بیند غمگین گردد بروی لعنت کند گوید کہ روح خبیث من بدن خبیث
بعد ازان او را دران آتش سجین فرستاند کلا ان کتب الفجار لفی سجین بعد ازان جبرئیل علیہ السلام
گفت کہ یا رسول اللہ این پدر شما آدم ست علیہ السلام رو بروے سلام گوئید حضرت رسول صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم از براق فرود آمدند و سلام کردند حضرت آدم علیہ السلام خندان و شگفتہ از تخت فرود آمدند و
جواب سلام آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بجا آوردند و بغل گیری کردند و شکرگزاری مبادرت نمودند
و گفتند مرحبا لابن الصالح الحمد للہ الذی اکرمک من نسلی و تسبیح آدم علیہ السلام این بود سبحان
الجلیل الاجل سبحان الواسع الغنی سبحان اللہ و بحمدہ سبحان العظیم و بحمدہ و استغفر اللہ
بر جانب دست راست آدم علیہ السلام درے دیدم کہ بوی خوش ازان میدمید و بر جانب چپ او درے
دیدم کہ بوی ناخوش ازان می آمد و آدم علیہ السلام ہر بار کہ جانب راست دران در نظر میکرد میخندید و ہرگاہ
بجانب چپ درین درنگاہ میکرد میگریست حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم از جبرئیل علیہ السلام سوال کردند
ما ہذان البابان گفت آنچہ بر یمین اوست دری ست بجانب بہشت کہ ارواح سعدای بنی آدم ازان
ممر بہ بہشت در می آیند و آنکہ بر یسار ست درے ست بسوی دوزخ کہ ارواح اشقیا ازان در بدوزخ در می آیند

چون آدم علیہ السلام دران می بیند بمشاہدہٗ ارواح طیبہ مرّوح ومسرور میگردد ودران در دیگر بخلاف این فرمودند
حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا بیشتر شدم بحضرت نوح علیہ السلام رسیدم سلام کردم از تخت
مرصع کاری خویش برخاست ومعانقہ کرد وبدیدن من شادمانی نمود گفت الحمد للہ الذی ارانا وجھك
واین تسبیح را ورد خود میکرد ومیگفت سبحان الحی الحلیم سبحان الفرد الکبیر سبحان الحی العزیز الکریم
لطیفہ ہفتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا بیشتر شدم
جماعتے از فرشتگان دیدم کہ ہمہ صفہا برکشیدہ بودند بقدم قیام ایستادہ بودند بخشوع وخضوع سر در
پیش انداختہ این تسبیح رامیگفتند کہ سبوح قدوس ربنا ورب الملئکۃ والروح از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم
کہ عبادت این فرشتگان این ست گفت از روز خلق آسمانہا باز تا بقیام قیامت عبادت این فرشتگان
چنین ست یا رسول اللہ از حق تعالی درخواست کنید تا این عبادت را بر شما وامت شما کرامت فرماید طلبیدم
کرم فرمود وقیام در نماز فرض گردانید بر شما باد کہ تہجد او نیک بجای آرید بعد ازان از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم
کہ یا جبرئیل عدد این فرشتگان چند باشد گفت ہیچ آفریدہ عدد ایشان نداند وما یعلم جنود ربك الا ھو
لطیفہ ہشتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم براق را روان کردم بر
جماعتے گذشتم بزراعت مشغول بودند ومیگشتند وہمان ساعت میدمید ومی رسید ہفتصد برمیداشتند
از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ اینہا کیانند گفت یا رسول اللہ آنہا کہ خدمت وطاعت از برای خدای تعالی
وصدقہ از برائے خدا دہند مگر نشنیدہٗ کہ حق تعالی فرمودہ کہ مثل الذین ینفقون اموالھم فی سبیل اللہ
کمثل حبۃ انبتت سبع سنابل فی کل سنبلۃ مائۃ حبۃ **لطیفہ نہم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجماعتے رسیدم کہ فرشتگان سرہای ایشان را بسنگ میکوفتند وباز بحالت
اول باز میگشت وباز میکوفتند پرسیدم کہ یا جبرئیل اینہا کیانند گفت یا رسول اللہ اینہا در نماز جمعہ وجماعت
کاہلی کردہ اند ورکوع وسجود نکردہ اند ودر اوقات ادا نکردہ اند قولہ تعالی فویل للمصلین الذین ھم
عن صلوتھم ساھون **لطیفہ دہم** از کتاب مذکور چنین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
چون بیشتر شدم بجماعتے رسیدم کہ برہنہ وگرسنہ وتشنہ زبانیہ ایشان را میرانند بشراب طعام دوزخ چنانچہ
بہائم را بچراگاہ رانند از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ اینہا کیانند گفت یا رسول اللہ اینہا کسانی اند کہ منع
زکوۃ کردہ اند وبر فقیران رحم نکردہ اند قال اللہ تعالی والذین یکنزون الذھب والفضۃ ولا ینفقونھا
فی سبیل اللہ فبشرھم بعذاب الیم **لطیفہ یازدہم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم چون بیشتر شدم بجماعتے رسیدم کہ بمقراض آتشین لب ودہان ایشان رامی برید باز ہماندم بحال خود

باز میگشت ودیگر باره می برید ند وساعتی مکث نمیکردند جبرئیل را پرسیدم که اینها کیانند گفت یارسول الله ایشان آن طائفه اند که بر پادشاهان در می آمدند وخوشامدی می کردند ایشان را در وعدها وتحملات ایشان را تصدیق میکردند وظلم وفسق ایشان را نهی نمی کردند وبعدل واحسان دلالت نمی نمودند قال الله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار لطیفهٔ دوازدهم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم با گروهی بگذشتم که گوشتهای اندام ایشان را می بریدند وبدهان ایشان میدادند تا بخورند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت طائفه اند که سخنها بازمی گویند وغیبت مردمان کرده اند قال الله تعالی ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه

فصل دوم در ذکر دیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ماه عالیجاه را

مشتمل ست بر ده لطیفه

لطیفهٔ اول فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون بیشتر شدم بر گروهے بگذشتم که رویهاے ایشان سیاه کرده بودند وچشمهای ایشان ازرق ساخته ولبهای زیرین ایشان در زیر قدمهای ایشان می کشیدند ولبهای زبرین ایشان برسر افگنده بودند ریم وخون وفسا واز دهنهای ایشان میریخت وایشان را بقدحهای آتشین حمیم که عبارت از خونابه وزردابهٔ دوزخیان ست میدادند ایشان همچون خران بانگ می کردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت یارسول الله ایشان شارب الخمر اند از امت شما قال الله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان **لطیفهٔ دوم** از تاج القصص آورده است که هرکه می وروست گیرد آن دو فرشته که موکل اند از وی گریزند وگویند که هان تا نخوری که خدای تعالی می بیند پس چگونه بود حال بنده که قدح می دردست فرشتهٔ می گوید که نخور وپیغمبران می گویند که نخور خدای تعالی می گوید که مخور شیطان می گوید که بخور دی فرمان شیطان می کند خطاب آید با فرشتگان که به بینید این بنده حرمت را که انعام ما برداشته است وفرمان دشمن برده باوی ورساخته گویند که الهنا بگیریمش جای گرفتن ست خطاب آید که او را جای بلیه کردن ست او را بیازمائید که اگر ما را نخواهد ما نیز او را نمی خواهیم عزیز با رضای عزوجل باید ساخت اگر او ستاند کسی نتواند داد واگر او بدهد کسی نتواند ستد او را نگاه دار تا ترا نگاه دارد وهرکه از خدای تعالی بترسد همه کس از وی بترسد وهرکه او را بفرمان برد همه کس او را فرمان برند همه عمر در پرستش او خرج کن که حساب خرج او نخواهد شد از آزار حق بترس ودنیا پرست مباش **لطیفهٔ سوم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون از انجا بیشتر شدم برگروه دیگر بگذشتم رویهای ایشان بصورت خوک مسخ گشته از فوق ایشان عذاب واز تحت ایشان عذاب پرسیدم که یا جبرئیل ایشان کیانند گفت یارسول الله اینها

طائفہ اند کہ گواہی بدروغ دادہ اند قال اللہ تعالی الا من شهد بالحق وهم يعلمون لطیفہ چہارم نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بیشتر شدم ماہ را دیدم کہ پشت بہ پشتبان سعادت نہادہ گاہے در مقام ہلالی در پرتو انوار جلالی مانند ایام ضیا چون نسیم صبا خوش نفس وگاہے در مقام بدری در منزل شرف وصاحب صدرے بر مثال عہد جوانی چون قدح آب زندگانی بے حس بودہ پیش آمدہ عنان براق را بگرفت وگفت رباعی

از آہستہ ام خانہ بیاسائے دمے — وز طلعت خود خانہ بیارائے دمے
تا دست دل از دامن غم باز کشم — بنشین زسر مرا دا زپائے دمے

خواجہ فرمودند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزبان حال کہ منازل افلاک در پیش دارم ماحضر آنچہ داری در نظر آر ماہ گفت ای خواجہ صباغ دکان ربیع منم وصناع این کان رفیع منم چندین ہزار رنگ مختلف ولون متفاوت کہ در گلہای بہار ومیوہ ہای اشجار منظور نظرات فاعتبروا یا اولی الابصار می گردد ہمہ از اثر آثار تابش ہم صباغ او ستاذم وہم نقشبند کامل خواجہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارت فرمودند کہ ای ماہ شرم نداری کہ این بضاعت مزجات را بر طبق عرض نہی اگر تو صباغ ربیعی من آن صباغ او ستاذم کہ از خم بلغ ما انزل الیک از رنگبار صبغۃ اللہ اطلس ہفتاد ودو رنگ ستفترق امتی الی ثنتین فریقا برآرم ہر کہ بالاتر از استاد دکان بگشاید در انجمن فلک ومجمع ملک سر مرورہای وانشق القمر خواہد بیت

ای کوس دولت تو ملک بر فلک زدہ — عشقت علم زسینہ ہریک بیک زدہ
آئینہ دار طلعت تو بودہ آفتاب — خرگاہ زر طناب از ان بر فلک زدہ
مہ لاف حسن زد بفلک لاجرم شگافت — از پنجۂ سیاست تو آن فلک زدہ

لطیفۂ پنجم در قصص الانبیا آوردہ است کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آفتاب از آسمان چہارم طالع می شود وماہ از آسمان دنیا وماہ در فلک مقابل آفتاب ست ہر مقدارے کہ ہر شب نور آفتاب برو می افتد بسبب حسابی کہ خلائق راست چنانکہ سپری نزدیک چراغ بری تمامی روشنائی را بپوشد ہر چند دورتر کنی نور چراغ بیشتر شود چون از حد دورتر داری تمامی خانہ روشن گردد چون ماہ از کمال روشنائی با آفتاب نزدیک می آید روشنائی او کم میشود چون بدو نزدیک شود بی نور میگردد و آن یک شب یا دو شب ست کہ منزل ندارد وافزایش نور ماہ در نصف اول ست وگاہے در نصف آخر وگفتہ اند کہ آسمانہا بطریق بام اند یعنی بہن ودر ہر آسمان ستارہ ہست کہ اقلیمی را می بیند روشن میدارد وزحل در ہفتم آسمان ست وقمر در آسمان اول ست در طرف زمین واین قول را وجہی نیست زیرا کہ مخالف آیات ست چنانچہ فرمود الم تر کیف خلق اللہ

سبع سموٰت طباقا مخالف اخبارہا کہ یاد کردیم اگر گویند کہ آسمان بر شکل قبۂ بودی بایستے کہ میان ماہ
و روشنائی آفتاب حائل بگشتے باچندان سطبری کہ دارد و آنچہ میان ہر آسمانے پانصد سالہ راہ ست این میدانیم
و می بینیم کہ سفیدی میان ماہ و آفتاب میگردد ہمہ منطبق ست و مقبّت نیست جواب گویم کہ این سوال وجہی ندارد
زیرا کہ باری تعالی آسمانہا را از جواہر مصفّا و آبدار آفریدہ ست کہ میان ماہ و ستارگان کہ در آسمانہا آفریدہ
حائل نمی گردد و حکم آسمانہا ہمچنان ست کہ روشنائی چراغ از طرف شیشۂ صاف می نماید **بیت**

رہا کرد بر انجم افلاک را — بر مہد داد گہوارۂ خاک را

لطیفۂ ششم آوردہ اند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ ہر یک آفتاب و ماہتاب را
حق تعالی بر گردونے نشاندہ کہ آن گردون را سی صد و شصت گوشہ ہست و بر ہر گوشہ فرشتہ ہست کہ او را
می کشد چون ماہ فرو شود او را از زیر عرش برند خدای را جل جلالہ سجدہ کند و از آدمیان شکایت کند کہ ایشان
گناہ بسیار می کنند و بدون تو ہر چیزے را می پرستند مرا دستورے دہ تا ہم اینجا باشم و ایشان را خدمت نکنم
فرمان آید کہ باز گرد و ہمچنان بکار خود مشغول باش تا روز پسین حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند
کہ حق تعالی آفتاب را از نور جائے آفریدہ کہ بعرش نزدیک تر بود و ماہ را محو گردانید فمحونا آیۃ اللیل وجعلنا
آیۃ النہار مبصرۃ سیاہی کہ در میان ماہ مانند خطہا می باشد آن نشان عکس دنیاست و روایت دیگر
آنست کہ آن سرور موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بانگشت مبارک اشارت نمودند سیاہی ماہ از آن ست
در تفسیر آوردہ کہ ماہ دوازدہ کروری ہفت لک ہشتاد ہزار کرورست و بروایتی آوردہ کہ این سیاہی کہ
در میان ماہ مانند خطہای کشیدہ ماندہ آن سیاہی نورست کرد بر گرد او نوشتہ شدہ کہ لا الٰہ الا اللہ
محمد رسول اللہ **لطیفۂ ہفتم** آوردہ اند کہ از برای برآمدن و فرو رفتن ماہ در کرانہای آسمان مشارق
و مغارب آفریدہ است پس ہر روز از مطلع دیگر بر می آید و در مغرب دیگر فرو میرود و اگر گویند کہ در کلام مجید
جائے رب المشارق والمغارب گفتہ و در جائے رب المشرقین و رب المغربین گفتہ است
این چگونہ باشد جواب آنکہ مشارق و مغارب این ست کہ گفتہ شد ہر روز بدل می شود و در آن سہل
تفاوت ست بحساب معلوم گردد اما مشرقین و مغربین آنکہ در آن وقت روز بنہایت درازی و
بنہایت کوتاہی میرسد و رفتن آن روز آخر تابستان و زمستان معلوم گردد و گوئی این ہر دو وقتی کہ کمال
نقصان می گردد معتبر ست و آنچہ در میان ست محسوب نیست حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ حق تعالی
فرود آسمان دنیا دریائی آفریدہ کہ آن دریا موج ندارد و در ہوا بفرمان حق تعالی چون سایہ بانے معلق ماندہ از مشرق
تا بمغرب پس ماہتاب و جملہ ستارگان سیارہ در ژرف آن دریا اند و گفتہ اند کہ بخدائی کہ جان محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در قبضۂ قدرت اوست اگر ماہ بیرون آید جہانیان از حسن ماہ آشفتہ گردند تا بجدے کہ ماہ را پرستند گر
انعکس کہ او را حق تعالی در پناہ عصمت در آرد و ماہ بر می آید برابر او سیصد و شصت فرشتہ می باشند پر ہا باز
کشادہ گردون را میکشند و تسبیح و تقدیس و تہلیل و تکبیر بخدای تعالی می گویند باندازۂ ساعات شب و روز
چون فرو می شود بالا می برند و بعرش میرسانند و آنجا ماہتاب رب العزت جل جلالہ را سجدہ میکند و فرشتگان
موکل نیز بسجود میروند چون فرمان حق شود باز او را در فلک می آرند و ماہتاب ازان باز روشنی میدہد تا وقت
فروشدن در حدیث ست کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ این ماہ میرود در زیر عرش وخدای را
جل جلالہ سجدہ می کند و بجہت بازگشتن دستورے میخواہد چون دستوری می یابد بحل خود باز می آید چنانچہ
در قرآن ست والشمس وضحٰھا والقمر اذا تلٰھا در تفسیر نوشتہ اند کہ ای تتبعہا لاخذ النور منہا
یعنی ماہ پس روی آفتاب می کند تا نور از وی بگیرد و دیدان سبب کہ فلک ماہ زیر فلک آفتاب ست ہمیشہ آنکہ
نیمۂ ماہ سوی آفتاب ست پیوستہ روشن می باشد و آنکہ طرف زمین ست تاریک پس ہرگاہ کہ ماہ با آفتاب قران
می کند یعنی در یک منزل ہر دو را روشنی افتد بتمامی نیمہ نورانی سوی آفتاب بود و تمامی نیمۂ مظلم سوی ماہ بتوان دید
و آنکہ سیاہ بینند خلق پندارند کہ ماہ در پردہ است آن مقدار کہ روشن ست بیرون آمدہ است ہمچنان
ست کہ سیاہ جرم ماہ است کہ بران ہیبت دیدہ می شود **لطیفہ ہشتم** بدانکہ گرفتن ماہ را خسوف گویند
و خسوف آن ست کہ ہمہ گرفتہ شود و دریائی کہ مذکور شد ماہ در ژرف آن دریا میگردد حق تعالی و قتہا معین کردہ
کہ دران اوقات ماہ را مبتلا گردانند و بندگان را بنماید کہ ایشان را قدرے و قوتے در نفس خود نیست
چنانچہ منجمان کفار کواکب را صانع می گویند زیراکہ اگر صانع بودندے از روشنائی کہ وصف کمالیست
ایشان ست در تاریکی کہ عیب تمام ست نیفتادندے و آنکہ عاجز و ناقص باشد خدائی را نشاید اما چون
وقت معین در میرسد گردون ماہ را فرشتگان باشند کہ ماہ را در قعر ژرف آن دریا اندازند آن غایت خسوف
ست وقتی کہ روز می گردد و ستارگان ظاہر می گردند و اگر بعضے وقت ماہ دران تعر می افتد ہمان مقدار ماہ پوشیدہ
می گردد و دیگر مینماید چون ماہ درین عقدہ می افتد فرشتگان موکل دو گروہ میشوند یک گروہ ماہ را طرف گردون
جدا کردہ از وی می آرند و گروہ دوم گردون را جانب او می برند بدانکہ منجمان بر آنند کہ خسوف آن ست کہ ماہ را
براس و ذنب کہ جرم ایشان سیاہ است گذر می افتد ایشان را حجاب نور این می گردد و آنکہ در گرفت ماہ
سیاہ می نماید آن جرم راس یا ذنب ست زیراکہ راس یا ذنب ماہ را حجاب و حائل می شود و از برای آنکہ
فلک شان برتر از فلک ماہ است و این خسوف بحسابے کہ میان ایشان می شود اہل سنت و جماعت گویند
آنکہ سیاہ می نماید جرم ماہ است نہ راس و ذنب زیراکہ بعظمت ماہ سیارۂ دیگر نیست کہ او را تواند پوشید و از حساب علما

منکر نیستند زیراکه حق تعالی فرموده است که والشمس والقمر بحسبانٍ **لطیفهٔ نهم** آورده اند که اگر ماه گرفته شود هر کسی تنها بنماز و دعا مشغول شود تا انگاه که ماه رها شود و هر مهمی که پیش آید چون باد سخت یا هوا تاریک شود یا دشمنی پدید آید مشغول شدن بنماز و دعا سنت ست **لطیفهٔ دهم** در ذکر ستارگان آورده اند که هر ستاره سه جزوست جزوی معلق ست بآسمان عرش و ازان روشنائی بهفتم آسمان ست و جزوے معلق ست بدنیا مانند قندیل ازان روشنائی آسمان ست و دیوان را بوقت استراق سمع آن ستارگان میرانند جزوے معلق ست و گفته اند که جملگی دو نوع اند یکی نوع برای سنگسار کردن دیوان آفریده اند اینجا دو مراد تواند یا عین ستاره را بر دیو میزنند یا ازان ستارگان آتشے جدا می شود که آن دیو را می سوزد نوع دوم سیاره اند یعنی روز از ایشان معرفت سمت قبله حاصل می آید و آن ستارگان دوازده اند چنانکه مشهور اند و آنکه حمل می گویند و ثور می نامند سبب آنکه آن ستارگان در طلوع بتصور بصورت بره گاؤ می نماید با آنکه در فلک بره گاؤ نیست و هر کوکبی عبارت از ده و بست ستاره دارد و بعضے بزرگ و روشن ست که در نظر می آید و کواکب همین دوازده اند بر بست هشت منزل منقسم شده و هر ماهے ماه در یک منزل باشد چون ماه به بست و هشت روز میرسد دو شب پنهان میماند گوئی منزل ندارد و لیکن نام منزل این ست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک زبانه عنقه اکلیل قلب شوله نعائم بلده ذابح سعد بلع سعد سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا و هر و سرے ازین منازل باین محل آوردن آن بود که چون ماه درین منازل فرود می آید و بس باشد که از ته ببالای این منزل میگذرد و یا دور می افتد یا اند کے میرسد زیراکه سریع السیر ست و منازل بطی السیر ست و گفته اند که این کواکب صد و بست و یک درجه سیر دارند و مقدار هر درجه نوزده فرسنگ ست هر فرسنگے سه میل و هر میلے چهار هزار رسن و هر رسنے بست و چهار انگشت میانه و گفته اند که تمامی ثوابت در کرهٔ هشتم اند که از ایشان آرایش کرده اند که آن آسمان دنیا ست و آن آرایش ایشان ست درین آسمان چنانچه در قرآن مذکور ست که اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِزِیْنَةِ نِ الْکَوَاکِبِ ستاره هفت ست و آن اینست زحل و مشتری و مریخ و شمس و قمر و زهره و عطارد نزدیک تر از زمین ماه است و دور تر زحل و هر یکی ازین ستارگان در رفتن و استادن چپ و راست مخالف یکدیگر اند چنانچه حق تعالی آفریده است و مقدر کرده از ازل تا ابد ازان تغیر نخواهد بود که جملگی ستارگان دو نوع اند یکے آنست که آنرا چشم در می یابد و جرم هر یکے را جدا تواند کرد بسبب بزرگی و روشنائی و آنکه تعلق بعلم علما دارد هر یک هزار بست و شش گفته اند قول اول صحیح ست و نوع دوم آن ست که چشم آنرا نیکو در نمی یابد و جرم یکی از دیگرے جدا نتوان کردن بسبب

خردی واندکی نور و ہر یک را در دیدار و خلقت و جملہ آن سخن بسیار ست کہ آن از علم نجوم بیرون و جنس اول کہ در نجوم ست سہ نوع ست مظلم و مضی و سحابی مضی آنست کہ روشنائی او بر زمین افتد و جرم او شعلہ افروختہ ماند و مظلم آنست کہ روشنائی ندارد و سحابی آن ست کہ جرم او پارۂ ابر سفید را ماند و قلہ جرم آفتاب از ہمہ کواکب بزرگ ست بمقدار صد و شصت ہفت پارہ زمین و ثلث زمین ست و جرم ماہ یک نیم دقیقہ است و جرم مریخ یکپارہ چند زمین ست بست ہفت و جرم زہرہ یک دقیقہ است و چہار ثانیہ و جرم عطارد دہ رابعہ است اما اختلاف دران ست کہ این ستارگان جہات دارند یانہ بعضے گفتہ اند کہ جہات ندارند اما تن دارند و لیکن ایشان را اجسام نگویند و اجرام گویند فرق میان جسم و جرم آن ست کہ جسم صاحب حیات را گویند و جرم صاحب وجود را گویند و اجرام را حق تعالی می گرداند چنانچہ آسیا را گردانند و بعضے از منجم گفتہ اند کہ ستارہ از بخارات زمین ست کہ طرف آسمان رفتہ است و در ہوا جمع شدہ این قول باطل ست زیرا کہ اگر چنین بودے اینہا را روشنائی نبودے مگر در روز چنانچہ بخارات دیگ کہ در سرپوش جمع گردد روشن نباشد مگر آنکہ روشنائی بروے افتد چنانچہ قطرہای نم کہ بر سر درختان بود آن روشن نبود مگر در روز اگر گویند کہ ستارگان در شبہای زمستان خیرہ اند و در تابستان کمتر بود از اندکی بخارات جواب گویم کہ اگر ستارگان از بخارات زمین بودندے بایستے کہ در زمستان کبودی زیرا کہ در زمستان بخارات فرود می آید و آنکہ در تابستان اندک دیدہ شود از ان ست کہ ہوا از غبار پر می شود و در زمستان بفرود آمدن برف و باران صاف می گردد و ضرورت روشنی بسیار در نظر نمی آید و دیگر آنکہ اگر او بخارات بودے بایستے کہ درین صورت تفاوت ظاہر نگشتے مدام بر یک ہیبت بودے و در صحراہا و بیابانہا کہ بخارات کمتر ست کم نمودے چون چنین ست معلوم شد کہ این ظن باطل ست ان الظن لا یغنی من الحق شیئا اعتقاد برین باید داشت کہ این کواکب بتقدیر حق تعالی پیدا اند نہ از بخار و غیر آن ہمہ آیات ست بر ہستی حق تعالی و این کواکب جماد ست یعنی چنانچہ چندین سنگ و جواہر روشن ست و اگر گویند کہ بعضے ستارگان در آسمان بالاتر اند چگونہ در نظر می آیند معین ست و مقرر ست کہ چون روشنائی بغایت دور افتد از نظر غائب گردد جواب گویم کہ کواکب را باری تعالی چنان نور دادہ و با عظمت آفریدہ است کہ اگرچہ مسافت بسیار ست انقطاع نہ پذیرد و بر روشنائی دیگر قیاس نتوان کرد آسمانہا را اللہ تعالی چنان صاف آفریدہ است کہ روشنائی را حجاب نمی شود چنانچہ حق تعالی فرمودہ است کہ والسماء والطارق وما ادرٰك ما الطارق النجم الثاقب در تفسیر گفتہ است کہ نجم ثاقب زحل ست کہ نور او از ہفت آسمان در گذشتہ و باہل زمین رسیدہ و ثقب سوراخ را گویند و این معنی بحسب قدرت حق تعالی عجیب و غریب نیست تا او را چنان نور دادہ کہ یا این را چنان صاف

آفریده که حائل نمی تواند شدن و هر بار که این ستارگان روبر زمین نمایند همه میوه های زمین از نگار ایشان نگار
گیرند و هر بار که ماه روی نماید همه نگارین رویان بآسمان روی در کشند عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که
خدای تعالی دو چیز ست که آفریده است یکی دانائی و دیگر نکوئی و دانائی بفرشتگان داد و نیکوئی را باستارگان

فصل سوم در ذکر بعضے از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان اول بنظر انور آن سرور صلعم در آمده

مشتمل ست بر سیزده لطیفه لطیفۂ اول از کتاب معارج النبوة فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله
و سلم چون پیشتر شدم بقومے بگذشتم که شکمهاے ایشان بر آماسیده و رنگهای ایشان زرد گشته و بندها بر
دست و غلها بر گردن نهاده چون خواهند که برخیزند شکمهای ایشان فرو برکشد تا بروی درافتند زیر و بالای
آتش فرو گرفته پرسیدم که اینها کیانند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله ایشان را بو اخوارانند قال الله
تعالیٰ الذین یاکلون الربوا لایقومون الاکما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس۔ لطیفۂ دوم
از کتاب مذکور فرمودند آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم چون پیشتر شدم بر گروه دیگر رسیدم که بکاردهای آتشین
ایشان را میکشتند و خون سیاه و گنده از ایشان میرفت و باز زنده میشدند و باز ایشان را میکشتند
تا ابد از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها طائفه اند که خون ناحق کرده اند
و خون مومنان ریخته اند قال الله تعالیٰ و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءہ جهنم خالدا فیها
لطیفۂ سوم فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه و آله و سلم چون پیشتر رفتم بر گروہے از زنان بگذشتم
که رویهای ایشان سیاه کرده بودند و چشمهای آنها ازرق ساخته و جامهای آتشین پوشیده و فرشتگان
ایشان را بگرزهای آتشین میزدند و ایشان چون سگان و خوکان بانگ میکردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها زنانی اند که شوهران خود را آزرده اند قوله قوامون علی النساء
لطیفۂ چهارم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم چون پیشتر شدم گروہے از زنان
دیدم که موی سر آویخته اند پرسیدم که یا جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها موی خود را از نامحرمان پنهان
نداشته اند و گروه دیگر از زنان دیدم که ایشان را می انگخندند مار و کژدمها بر پستانها و شکمهای ایشان میگزیدند
از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت اینها زنانی اند که فرزندهاے خود را شیر نداده اند تا فربه شوند
وبے دستوری شوهران فرزندان دیگران را شیر داده اند در کتاب انیس الارواح از تصنیف خواجه عثمان
هارونی آورده اند که حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت می کند از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم هر آن زنی که از شوهر خود دوری کند و بخواهش او راضی نباشد پس همه نیکیهای خود را ضایع کند

و دور شود از نیکیہا ہمچنان که مار از پوست بیرون شود و بزه چندان باشد که ریگ بیابان و اگر زن بمیرد و شوهر
از وے راضی نباشد پس ہفتاد در از دوزخ بروی بکشایند و اگر خوشنود باشد ہفتاد درجه در بہشت بنهند در
تنبیه الغافلین امام ابو لیث سمرقندی آورده اند که هر آن زنی که با شوهر خود بروی ترش بنگرد بعدد ستارگانے
که در آسمان باشد بروی گناه بنویسند آنگاه فرمودند که اگر شوهر را از یک سوراخ بینی ریم رود و از یک سوراخ
خون رود و زن آنرا بزبان لیسیده گیرد بآن خدمت ہم حق شوهر گزارده نشود و بجای نتوان آوردن پس فرمودند
که اگر کسے را بغیر خدا سجده کردن روا بودی پس میفرمودم که زنان مر شوهران خود را سجده کنند لطیفه پنجم
از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون پیشتر
شدم بر گروه دیگر بگذشتم که همه محبوس بودند میان دنیا و آخرت در ہوا معلق استاده بودند و بر ہر یک دو فرشته
غلیظ نصب کرده که از منافذ چشم و گوش و بینی ایشان آتش بیرون می آید و بدست ہر یک ازین فرشتگان
عمودے از آتش داده که ہر عمودے را ہفتاد شاخ ست و اگر یک شاخ از ان بر کوه ابو قبیس نهند بگدازد
و بدین عمودها این فرشتگان آن گروه را میزدند و این تسبیح میگفتند که سبحان القادر المقتدر
سبحان المنتقم علی اعدائه سبحان الملك العظیم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که ایشان
کیانند گفت اینها منافقان اند قال الله تعالی ان المنفقین فی الدرك الاسفل من النار قال عز
وجل یخادعون الله وهو خادعهم لطیفه ششم از کتاب مذکور فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم طائفه دیگر را دیدم که طبقهای آتشین بر سینه ایشان نهاده و رویهای ایشان سیاه
و چشمهای ازرق و جامهای قطران سیاه پوشیده و فرشتگان عذاب میکردند و بعمودهای آتشین می زدند از
جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند گفت ایشان مطربانند لطیفه ہفتم از کتاب مذکور فرمودند
رسول علیه السلام گروہے دیگر را دیدم که در وادیهای آتشین ایشان را میسوختند و باز تازه میشدند و باز میسوختند
جبرئیل علیه السلام گفت اینها نافرمانان پدران و مادران اند قوله تعالی فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما
وقل لهما قولا کریما لطیفه ہشتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بعد ازان
فرشته دیدم بصورت خروس سفید از جبرئیل علیه السلام پرسیدم این چیست گفت یا رسول الله چون این مرغ
در مقام خود بوقت سحر آواز میکند همه خروسان روی زمین بر آواز وے بانگ میکنند باز گفتم یا جبرئیل وے چه میگوید
دران آواز خویش گفت دعا می کند گناهگاران امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را که الهی بیامرز و نگاه دار
آنانکه نماز بجماعت میگذارند از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از نجاست که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم فرمودند که خروس سفید را دوست دارید که در وے ده چیز ست از هنرهای من ہیبت و حمیت و شجاعت

وسخاوت وشفقت وبیداری شب ونماز خاص گاہے وبسیاری عیال وصلابت وجمال لطیفۂ نہم از
کتاب زاد المذکرین آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر شدم گروہے را دیدم کہ با
چشمہای ازرق شدہ وروی ایشان سیاہ ولبہای زیرین ایشان بر سینہ افتادہ ولبہای زبرین ایشان بر پیشانی
چسپیدہ وایشان در عذاب سخت بانگ خروگاو میکردند گفتم ای جبرئیل ایشان کیانند گفت یا رسول اللہ
ایشان سرود گویان وشاعران باشند کہ از بہر دنیا مردمان را مدح گفتہ اند لطیفۂ دہم از کتاب مذکور فرمودند
حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر شدم گروہے را دیدم کہ طبلہای آتشین بر سینہای ایشان
نہادہ بودند وپیراہنہای قطران پوشانیدہ بودند ایشان را عذاب سخت میکردند گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند
گفت اینہا کسانی اند کہ بآواز چنگ وطنبور وغیرہ نشاط کردہ اند لطیفۂ یازدہم از کتاب معارج النبوۃ
تصنیف مولانا معین الدین کہ فرمودند چون پیشتر شدم در آسمان اول ہفتاد ہزار فرشتہ دیدم ہمہ از برای
دوستداران ابوبکر صدیق وعمر فاروق وعثمان ذی النورین وعلی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہم آمرزش میخواہند
وہمہ این فرشتگان در آسمان اول سورۂ تبارک میخوانند ونام حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آسمان
اول مجتبے میخوانند لطیفۂ دوازدہم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر
شدم فرشتۂ دیگر دیدم کہ برزبر کرسی زر نشستہ بود مر اورا چہار روی بود یک روی او چون روی آدمی بود ویک
روی او چون روی گاو ویک روی او چون روی سبع ویک روی او چون روی مرغ بود وبروایتی بجای سبع شیر
وبجای مرغ کرگس گفتہ اند ہر روی او را دہان وزبان مناسب بود بآن تسبیح میگفت کہ سبحان من یرزق
کیف یشاء سبحان من یری ولا یری وہو بالمنظر الاعلیٰ وبر روی سبع این تسبیح را میگفت کہ سبحان من یسبح
لہ الخلائق اجمعون سبحان من یرزق یا مفضل واز روی طیر این تسبیح را میگفت سبحان الجواد
المفضل سبحان من یسبح لہ الطیر فی اوکارہا سبحان من رزق الطیور یا رحیم وروی دیگر کہ چون روی آدمی
بود تمام تن او چنان بود کہ نصف بالای او از برف بود ونیمہ سفلی از آتش بود وآتش برف را نمیگداخت وبرف
آتش را نمی نشاند وتسبیح از ان دہان این میگفت کہ سبحان الذی الف بین الثلج والنار والف بین
قلوب عبادہ الصالحین وبروایت دیگر سبحان الذی یؤلف بین عبادہ المؤمنین از جبرئیل علیہ السلام
پرسیدم کہ این فرشتہ کیست گفت یا رسول اللہ نام این فرشتہ حبیب ست وبروایت دیگر نام او رحمت ست
حق تعالی این فرشتہ را بکمال قدرت خود آفریدہ است واو را برابرہا موکل گردانیدہ تا ابرہا بہر موضعی کہ ارادۂ اللہ تعالی
بآن تعلق گرفتہ بآنجا میرساند ونام این فرشتہ بر ولیتے رعد ست وسبب ایجاد رعد از سحاب او ست کہ ابر را میراند
آواز رعد از ان پدید آید چون برابر اظہار عنف کند برق ظاہر گردد وقال اللہ تعالی الم تران اللہ یزجی سحابا ثم

یؤلف بینہ لطیفۂ سیزدہم از تفسیر معینی آوردہ کہ دعای رعد مجرب ست ہر کہ بانگ رعد شنود بگوید سبحان من یسبح الرعد بحمدہ والملٰئکۃ من خیفتہ وھو علی کل شئی قدیر ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت ہر کہ از شنیدن رعد این دعا را بخواند اگر آواز آسیب صاعقہ رسیدہ باشد این دعا را بخواند نیکو شود و صاعقہ باو نرسد

فصل چہارم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب دیگر کہ در آسمان اول نظر انور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدہ

مشتمل است بر شش لطیفہ لطیفۂ اول نقل ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از آنجا پیشتر شدم بدریای بزرگ رسیدم عجائب و غرائب در وے بسیار بود کہ بوصف است نیاید و آب وی سفید تر از شیر و موجہا بر می آورد بر مثال کوہہا از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ نام این دریا چیست گفت یا رسول اللہ نام این دریا را بحر الحیوان میگویند چون وقت نشر اموات شود ازین دریا باران بر زمین بباراند و اعضا و اجزای ریزیدہ و بوسیدہ را باین آب ترکیب کردہ باز زندہ گردانند قال اللہ تعالی اللہ الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم

دران دم کہ آید قیامت چنان بدنہای بوسیدہ گرد و عجین	شود امر از کردگار جہان شود جملہ ترکیب اندامہا	ازین بحر بارد بروی زمین اعادہ شود در بدن جانہا

لطیفۂ دوم از کتاب ارشاد العارفین آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از آنجا پیشتر شدم یک جماعت از فرشتگان دیدم از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم اینہا کیانند گفت یا رسول اللہ اینہا ہفت فرشتہ اند کہ حق تعالی موکل کردہ است ایشان را بر آسمانہا چون کراماً کاتبین عمل بندہ را بآسمان اول برند آنکہ در آسمان اول ست گوید کہ عمل بر روی آن بندہ باز زنید کہ مرا خدا تعالی فرمودہ است کہ کسی کہ غیبت کند مگذار کہ عمل او را بر آسمان بر آرند پس عمل بندہ دیگر را برند بآسمان دوم کہ غیبت نکردہ است آن فرشتہ کہ در آسمان دوم ست گوید کہ این عمل بر روی آن باز زنید کہ مراد ازین عمل غرض دنیا بودہ و مرا فرمودہ کہ ہر کہ عمل کند و در میان مردم فخر کند باو راہ ندہم پس عمل بندۂ دیگر را برند بر آسمان سوم کہ فخر نکردہ ست پس آن فرشتہ در آسمان سوم ست گوید کہ عمل بر روی بندہ باز زنید کہ عمل او را راہ ندہم زیرا کہ حق تعالی فرمودہ است کہ آن بندہ در مجلسہا تکبر کردے پس عمل بندہ دیگر برند بر آسمان چہارم کہ تکبر نکردہ آن فرشتہ گوید عمل این بندہ بر روی آن باز زنید کہ حق تعالی مرا فرمودہ کہ عمل او را راہ ندہم زیرا کہ وے ہیچ کارے نکردی مگر آنکہ عجب دران بودی پس عمل بندۂ دیگر را برند بر آسمان پنجم کہ عجب نکردہ آن فرشتہ کہ در آسمان پنجم ست گوید کہ عمل این بندہ بروی او باز زنید کہ مرا فرمودہ اند کہ عمل او را راہ ندہم زیرا کہ وی حسد کردی بر مسلمانان پس عمل بندۂ دیگر را برند بر آسمان ششم

که حسد نکرده آن فرشته که در آسمان ششم ست گوید که عمل این بنده بر روی او باز زنید که خدای تعالی مرا فرموده
که عمل او را راه ندهم زیرا که او رحم نکردی بر کسی که او را بلای رسیدی پس عمل بندهٔ دیگر برند بر آسمان هفتم که چنین نکرده
آن فرشته که در آسمان هفتم ست گوید عمل این بنده بر روی او باز زنید که خدای تعالی مرا فرموده است که عمل او را
راه ندهم زیرا که هر عملی خاص که از برای خدای تعالی نباشد نگذارم وی باین عمل خدای را نخواسته است ولیکن
نام آوازهٔ بزرگی خود را خواسته است پس عمل بنده دیگر را برند چنین نخواسته تا از هفت آسمان بگذرانند و بدرگاه
خدای تعالی رسانند و جمله فرشتگان گواهی دهند که عمل خاص ست خدای تعالی گوید که شما رفیق و نگاهبان
بندهٔ منید و من مطلع بر دل ویم ادا این عمل از برای من نکرده است بر او باد لعنت من و جمله فرشتگان من پس واجب
ست خردمند را که خود را ازین کار ها نگاه دارد تا که معاقب نگردد لطیفهٔ سوم از کتاب ارشاد العارفین تصنیف
ابو لیث سمرقندی آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند که غیبت از زنا بدتر ست با وجود آنکه
در زنا شش خصلت بد ست سه خصلت در دنیا و سه خصلت در آخرت اما آنکه در دنیا باشد اول آنکه درویشی
بیفزاید دوم عمرش کوتاه شود سوم آنکه در دنیا کم عزت شود یعنی بی آبروی باشد اما آن سه خصلت که در آخرت
باشد اول آنکه خدای تعالی بروی غضب کند دوم حساب او را بدشواری کند سوم او را بدوزخ اندازد
و باین همه عذاب که زناکار را خواهد شد عقوبتی که غیبت کننده را باشد ازین هم بدتر باشد الٰهی بحرمت آبروی
حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم جمله امتیان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را از زنا نگاه داری
و از غیبت کردن نیز نگاه داری و همه را پیش از مرگ توبه نصوح دهی و همه را رحمت کنی لطیفهٔ چهارم
در تفسیر معینی در قصهٔ معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمودند که قومی را دیدم که بر منبرهای
نور چون کلمهٔ اخلاص بر زبان راندی از دهنهای ایشان نور بیرون آمدی از جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که ایشان کیانند گفت یا رسول الله ایشان مؤذنان باشند که بانگ نماز را بلند گفته اند و قوم دیگر را دیدم
که بانگ نماز میگفتند اما نور نبود و گردنهای ایشان شکسته بود گفتم اینها کیانند گفت اینها مؤذنانی که
بانگ نماز را آهسته گفته اند لطیفهٔ پنجم از کتاب انیس الارواح از تصنیف خواجهٔ عثمان هارونی آورده اند
که فرموده اند که هر که مومنی را دشنام دهد همچنان باشد که مادر خود را زنا کرده باشد چنانستی که فرعون را یاری کرده باشد
و بحرب موسی علیه السلام بیرون آمده باشد باز فرمودند که هر که مومنی را دشنام دهد دعای او مستجاب نشود تا چند روز
اگر مرده باشد بی توبه عاصی مرده باشد لطیفهٔ ششم در تفسیر سورهٔ والنجم در خبر ست که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود در آسمان دنیا بفرشتهٔ بگذشتم که تکیه کرده بود او را سلام دادم جواب سلام مرا داد ولیکن از جای
خود بر نخاست فرمان آمد که حبیب من بر تو سلام کرد تو پیش او بتعظیم بر نخاستی اکنون حکم آن ست که از برای تعظیم او

برخیزی وتاقیامت نه نشینی و بر حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صلوۃ فرستادہ باشی ابیات

یکے از ملائک دران جاے بود
سلامش ورا اکرد واز احترام
دران دم ندا آمد از سوی رب
چرا بر نه جنبیدی از جای خویش
نه نشینی بر جای تا نفخ صور

نشسته بجایش نه برپای بود
بداد آن فرشته مرا ورا جواب
بسوی فرشته ز ردی غضب
کنون بهر او قائم از جای باش
جزای توانیست کردی غرور

بیامد محمد علیہ السلام
نه برخاست باعزت آنجناب
حبیب من آمد ترا چون به پیش
در وویش فرستان و برپای باش

نقل از کتاب مذکور شیخ

شرف الدین یحیی منیری آوردہ که وقتے حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر جبرئیل علیہ السلام را پرسیدند حال شما چگونه است گفت یا رسول اللہ ازان زمانے که یکے از میان آن راندۂ درگاہ حضرت حق سبحانه وتعالی شدہ است ہیچکس را قرار و آرام نماندہ است از ترس حضرت حق سبحانه وعم نواله

باب یازدہم دربیان رسیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بآسمان دوم و دیدن حضرت مہتر یحیی علیہ السلام و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر سه فصل است

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن دلائل باب آسمان دوم را

متضمن بر نه لطیفه ست لطیفۂ اول از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین و در کتاب تاج القصص آوردہ که فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بآسمان دوم رسیدم این آسمان را بغایت نورانی دیدم چنانکه چشم از مطالعۂ او خیرہ گشتے و خداوند تعالی آسمان دوم را از زر سرخ آفریدہ و بروایتی از نقرۂ خام آفریدہ و نام وی قیدوم ست و در او از مروارید ست و درازی آن دو ہزار ساله راہ است و آن در را باب القدر نام ست و قفل بر وی از یاقوت نہادہ و بران در نوشته که لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ جبرئیل علیہ السلام پیش آمدہ در را بکوفت و گفت در را بکشائید که تا بہترین خلائق بگذرد و بمقصود خود برسد بوّاب و نگہبانان آواز دادند که من ھذا کیست که درین شب ظلمانی درین درگاہ ربانی آمدہ و آتش عشق در خرمن اعمال ما زدہ جبرئیل امین گفت منم جبرئیل ایشان گفتند با تو ہمراہ کیست جبرئیل علیہ السلام گفت با من محمد پیغمبر آخر الزمان ست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان گفتند ای جبرئیل خلعت پیغمبرے در وے پوشانیدہ اند و بخلق فرستادہ اند جبرئیل علیہ السلام گفت آرے ایشان گفتند مرحبا واھلا خوش آمدی و نیکو کسے با آوردی آنگاہ در آسمان را بکشادند

وفرشتگان بآمدن ما شادی نمودند ویکدیگر را بشارت میدادند ومرا سلام وتحیت میگفتند فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون نظر کردم فرشتهٔ دیدم که بر کرسی نور نشسته وگرد بر گرد او هفتاد هزار فرشته ایستاده که هر یک از ایشان را دو صد هزار فرشتهٔ دیگر لشکر وسپاه بودند بر ایشان سلام کردم همه جواب سلام من بتقدیم رسانیدند ومرا بکرامات بسیار بشارت دادند از نزد حق تعالی گفتم یا اخی جبرئیل این کدام فرشته است گفت نام این دلائیل ست ومهتر فرشتگان آسمان دوم ست چون نزدیک آن فرشته رفتم وسلام کردم جواب سلام من داد بر من درود وثنا گفت وتسبیح آن فرشته این بود که سبحان الله کلما یسبح الله مسبح لا اله الا الله کلما هلله المهللون والحمد لله کلما حمده الحامدون والله اکبر کلما کبره المکبرون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم کلما حوله المحولون واحاطه به علم الله اضعافا مضاعفه دلائیل مهتر فرشتگان با جمیع ملائکه بمن گفتند هیچ میدانی یا رسول الله تا ما را از کی باز بصلوة وبخشایش امت شما فرمان ست گفتم نے گفتند که پیش از آفرینش آدم علیه السلام بده هزار سال امشب حاجت مایان بشما آن ست که عذر تقصیرهای ما را از خدای تعالی بخواهید پذیرفتم ودو رکعت نماز ادا کردم همان ست که خدای تعالی فرمود که لترکبن طبقا عن طبق یعنی البته سوار شوی ونشینی تو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر طبقات ومنازل آسمان در شب معراج از آسمانی تا آسمان دیگر بگذری وبمنزل اصلی برسی

غزل

آمد به برج آسمان ماه ثریا منزلت
فرما ونشین جان من هر جا که میخواهد دلت
تو سر درباغ جنتی از جوی جان بر خواسته
کاندر هوای آب وگل دانم نگنجد محملت
من حاصل هر دو جهان بهر رضایت داده ام

ای ماه مهر افروز من بادا مبارک منزلت
ای شاه جان مرحبا باز آمدستی از درم
یا شاخ طوبی کاسمان بنشاند در آب وگلت
گشتیم خاک منزلت باشد که بر ما بگذری
گر آن ترا حاصل شود سلمان بس ست این حاصلت

خلوت سرای چشم ودل این شسته وآن رفته ام
باشد کزین غمها فرج یابم به بخت مقبلت
من موج عشق ترا در جان ودل جا کرده ام
بر ما گذر تا بگذریم از آسمان در منزلت

لطیفهٔ دوم از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از نجب پیشتر شدم عطارد را دیدم که در افلاک دفتر امر ونهی وحل عقد در پیش نهاده گاه نقطهٔ دریای قیر بنوک خامه بر صحیفهٔ شب از مشک اذفر رقم میزد وگاه از قارورهٔ کافور تزئین نقش بیاض بر دیباچهٔ روزگار ظاهر می گردانید چون نظرش بر مرکب موکب حضرت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم افتاد باستقبال جناب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیشواز آمد واین نیازمندی عرضه داشت نمود

رباعی

ای دل شده فتنهٔ رخ ماه وشت
در کلبهٔ ما دمے در آ ونشین

عاشق شده جان بران سخنهای خوشت
تا جان ودل خسته کنم پیشکشت

حضرت خواجہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارت فرمودند ای عطار دما حضر چہ داری گفت صدر آسمان من دارم
کہ مسجلات ومحاضر افلاک منم برقم قلم کرم من می نگارم کنگرۂ برج جوزا بنام من ست جواہر زواہر عزو علا در درج
احتشام من ست منشور فضل وکمال بنام ارباب جاہ وجلال من می پردازم اکنون چون قلم از سر قدم سازم
حضرت خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ لے عطارد اگر صدر دیوان سبع مثانی بر مثال آسمانی تو داری
سبع مثانی کہ در صدرہ منشور قرآن ست من دارم اگر کنگرۂ جوزا بنام تست ہشت باغ رضوان باصد ہزار حور
وقصور گلشن سرای جنان بنام کمترینہ ملازم از ملازمان عالی مقام من ست ہنوز تو از گنج گنجینہ عدم قدم بیرون
نہادہ بودی کہ خوان سالار فطرت در ضیافت خانہ شہودت قرص وجود ترا برگرد خوان لاجوردی آسمان
نہادہ بود کہ مائدۂ پر فائدہ نور بہ بزم حضور در مہمانخانۂ ظہور بنام من گسترانیدہ بودند کہ اول ما خلق اللہ تعالی
نوری پس کسے در ضیافت خانہ ابیت عند ربی طعام احتشام وھو یطعمنی ویسقینی نوشیدہ باشد
باین ماحضر محقر تو کے سر فرود آرد لطیفۂ سوم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون
از ینجا پیشتر شدم بجماعتے از ملائکہ رسیدم کہ صفہا بر کشیدہ در رکوع بودند این تسبیح می گفتند کہ سبحان الوارث
الواسع سبحان الذی یدرکہ الابصار ولا یدرکہ الابصار سبحان العظیم الاعظم از جبرئیل علیہ السلام
پرسیدم کہ اینہا کیانند گفت یا رسول اللہ این فرشتگان در رکوع تواضع وخشوع دارند تا مخلوق شدہ اند سر بالا
نکردہ اند و آسمان سوم را ندیدہ اند از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ عبادت فرشتگان آسمان دوم چنین ست گفت
آرے از خدای تعالی درخواست نمایند تا این عبادت را بشما وامت شما عطا فرماید دعا کردم رکوع در نماز بر من وامتان
من فرض گردانید لطیفۂ چہارم از کتاب صحیح بخاری ومسلم نشاپوری روایت میکند کہ فرمودند حضرت پیغمبر
علیہ الصلوۃ والسلام چون پیشتر رفتم در آسمان دوم مردے را دیدم کہ مسیح ومالیدہ روی بود گفتم یا جبرئیل این
کیست گفت سید شہدا است از ہمہ گناہے بالاست اعنی حضرت یحیی ابن زکریا علیہما السلام ست خدای
تعالی در وصف حضرت یحیی علیہ السلام چنین فرمودہ کہ یا یحیی خذ الکتاب بقوۃ واتیناہ الحکم صبیا
وحنانا من لدنا وزکوۃ وکان تقیا نقل از کتاب حیرۃ الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی
حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در مقام حضرت یحیی علیہ السلام رسیدند یحیی علیہ السلام گفت یا محمد صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم من در دنیا در بیت الاقصے مہر نبوت شما را دیدہ ام وعجائب معاینہ شد کہ دران وقت کہ شما در
دریای خوف غسل می کردید ازان یک قطرہ بر من افتادہ بود کہ من در خوف ورجا مقبول شدہ ام نقل ست
کہ یہودان یحیی ابن زکریا را شہید کردند آفتاب چہل روز بروے گریہ کرد بروایتی سید الشہدا ازان سبب خوانند
کہ در روز مائدۂ ایشان پیشوای ایشان در بہشت یحیی علیہ السلام خواہد بود در خبر ست کہ روزی اطفال با حضرت

یحیی علیه السلام گفتند بیا تا با همدیگر بازی کنیم و او سه ساله بود جواب داد که ای اطفال خداوند تعالی ما را از جهت بازی
نیافریده است امام ثعلبی آورده که حضرت یحیی علیه السلام در کودکی پیغمبر بوده و بشرف رسالت مشرف شده و منبر
نشین بوده و وعظ میفرموده و زاهد و عابد بوده دائم در مقام خوف و ترس بوده چندان گریه میکرد که روی
مبارکش خون آلوده میشد مادرش می گفت یحیی بگذار که تا با پنبه رویت را پاک کنم که من ازین حال تو
بی طاقت شدم جواب میگفت که دعی یا اماه ای مادر مرا بحال خود بگذار که از عذاب و قهر خداوندی
می ترسم نقل است که عیسی علیه السلام بر خلاف یحیی علیه السلام در مقام رجا و امیدواری بوده دائم از لطف
و مرحمت خداوندی سخن می گفت روزی هر دو بهم رسیدند حضرت یحیی علیه السلام گفت ای عیسی علیه السلام من چون
با تو میرسم ترا خندان می بینم گوئیا از عذاب و قهر خداتعالی ایمن شده عیسی علیه السلام گفت ای یحیی علیه السلام چون با تو
میرسم ترا بسیار گریان و ملول خاطر می بینم گوئیا از رحمت و کرم خداوندی ناامید شده درین گفتگو بودند که ندای
آمد که افضل شما نزد من که خداوندم ظن رحمت و کرم بمن طمع دارد که سبقت رحمتی علی غضبی
و عقابی چنانچه حضرت لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی فرموده اند که غزل

طمع ز فیض کرامت مبر که خلق کریم	گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید
جمیله ایست عروس جهان ولی هشدار	که این مخدره در عقد کس نمی آید

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که در نزد یحیی علیه السلام رفتم و بشرائط تحیت بجا آوردم
جواب سلام من گفت و گفت مرحبا للاخ الصالح والنبی الصالح لطیفه پنجم در تاج القصص
آورده که ای بنده بر هر یک از مایان شش فرشته موکل اند چهار ایشان حافظان اند و دو کاتبان
اعمال و اقوال شما اند هر کاری که شما کنید در میان این شش فرشته باشد پس یقین بدانکه گناهان تو
پنهان نخواهد ماند و آشکارا خواهد شد پس آنروز همه سرها آشکارا شود و یوم تبلی السرائر آن کاری کن که فردا
شرمسار نگردی قوله تعالی یوم تبلی السرائر نزد بعضی آن باشد که از کردارها پرسند و یگان یگان سوال
کنند که چرا حرام خوردی و بحرام چرا نگاه کردی و مال کسان را چرا گرفتی و چرا از من شرم نداشتی و نترسیدی
و بعضی گویند که یوم تبلی السرائر آن است که در شبانه روزی بست و چهار ساعت است و در هر ساعت
صد هشتاد سه دم از بنده بر می آید و فرو میرود پس در هر شبانه روزی چهار هزار سه صد نود دو دم باشد
چون این جمله را با دو صد هفتاد روز قیاس کنی شش هزار چهار صد هشتاد دم آید و دو صد هفتاد روز نه ماه
باشد این مقدار دم میزند و در هر دمی دو سوال است که ای بنده آن لحظه این دم بر آوردی در چه کار بودی و
چون فرو بردی چه کار کردی چون نه ماه را این سوال باشد بنگر که عمر تو چند است و ترا چه مقدار جواب باید داد

یوم تبلی السرائر خواہد بود کہ خدائے تعالی از تو سوال خواہد کرد باید کہ سوال را اندیشیدہ باشی و آمادہ کردہ باشی کمترین سوال او تو آن باشد کہ بہر دمی کہ زدہ باشی سہ سوال کنند گویند کہ آن دم سرد چگونہ فرو بردی و دم گرم چسان بر آوردی و در میان این دم زدن چہ گفتی و چہ اندیشہ کردی قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لا یزول عبد ابن آدم والی القوم یوم القیمۃ حتی یسأل عن خمس عن عمرہ فیما افناہ و شبابہ و مالہ اکتسبہ فیما ذا انفقہ و ماذا عمل فیما علم بندہ از شرم این سوال سر افگند و ہزار سال از ہوش برود چون بہوش باز آید فرشتہ گوید کہ اجب ربک حاضر باش تا کار نیک کن بوقت سوال در جواب فرو نمائی لطیفہ ششم از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم چون از ینجا پیشتر شدم بفرشتہ گذشتم کہ مراد را ہفتاد ہزار سر بود و بر ہر سرے ہفتاد ہزار روی بود و بر ہر روے ہفتاد ہزار دہان و بر ہر دہانے ہفتاد ہزار زبان بود و تسبیح میگفت اللہ تعالی را بہفتاد ہزار لغت کہ ہیچ لغت بلغت دیگر نماند و یک تسبیح او این بود کہ سبحان الخالق العظیم الاعظم سبحان اللہ وبحمدہ و بروایت دیگر بران منتظم ساختہ کہ سبحان اللہ وبحمدہ لا استغفر اللہ در خبر ست کہ ہر کرا عیش بروے تنگ شود در میان سنت و فرض بامداد این تسبیح را ورد خود کند عیش فراخ گردد بعد از ان از جبرئیل علیہ السلام احوال این فرشتہ را پرسیدم گفت یا رسول اللہ این فرشتہ ایست کہ موکل بروزیہای خلائق ست تا رزق ہر بندہ از مائدہ کرم الٰہی روز بروز تا روز قیامت انچہ مقدر ست نے زیادہ و نقصان بوے میرساند بحکم خالق اللیل والنہار و نام وی قاسم ست نزدیک او رفتم و سلام کردم بہر زبانی کہ داشت جواب سلام مرا داد و درود بر من فرستاد گفتم بآن فرشتہ کہ یا قاسم حقیقت رزق بندگان بر من یک بیک بیان نمائی گفت یا رسول اللہ بندہ صادق کسی ست کہ از برائے روزی دل آویختہ ندارد و بدل فارغ در طاعت حق تعالی مشغول باشد حقیقت بدانکہ انچہ در روز ازل مقدر شدہ آن چیز بدو خواہد رسید ذرہ از ان کم نخواہد شد یا رسول اللہ اگر بندہ سالہا بدیدہ و روی بپوید ہمان قدر کہ در روز ازل تقدیر خدا تعالی برای او نوشتہ است آن ناخواستہ با وی بدہد و بندہ در راہ طریقت ثابت قدم کسی ست کہ دل او از برای رزق آویختہ نباشد کہ امروز خوردم فردا چہ خواہم خوردن پس این چنین بندہ را راستان شریعت بدین و بدیانت گویند باز گفت یا رسول اللہ چنانچہ بندہ را مرگ جویان ست و ہر جا کہ میرود رزق نیز دنبال او شدہ میرود و اگر بیدار ست رزق در پہلوی اوست و اگر خفتہ است نیز رزق در پہلوی وی ست یا رسول اللہ بندہ را باید کہ نے غم باشد کہ رزق در کتف او نوشتہ است کار خدا تعالی را بفراغ دل کند کہ ہر چہ نصیب ست بالراس والعین در پیش اوست بندہ را باید کہ در طلب مولی باشد تا ہر چہ در ملک و ملک مولی ست

در طلب او باشد هرگز گرد دنیا نگردد و از وگریزان بود چنانکه مسلمانی از مردار و هر که در طلب مولی باشد و التفات بدنیا وجز آن نکند دنیا بهزار آرزو خود در ابران کس بیاراید و بنماید باید که بگوشه چشم برو ننگرد و آن شخص از دنیا بگریزد چنانچه مسلمانی از مردار باز گفت یارسول الله الدنیا مزرعة الآخرة میدانی سبب چیست یعنی زراعت کنید بصدقه و سخاوت و دانه سخاوت بکارید تا فردای قیامت از ان تخم نعمت بگیرید که هیچ چیز فاضل تر از صدقه و سخاوت در دنیا نیست هر که کار خود پیش برد از صدقه و سخاوت برد یارسول الله متوکلان هیچ غم و اندیشهٔ رزق وجز آن ندارند و هم ازین سبب که آنچه در روز ازل مقسوم شده است خواهد رسید پس هر چه اندیشه مند باشند یارسول الله بنده درکار خدای تعالی باشد و بادل فارغ طاعت کند و به بیند که خدای تعالی برای او چه نعمت و کرمها پیدا خواهد کرد اگر بنده صد سال در عالم سیاحت برود و یا بدیده قدم زند برای رزق ذرهٔ از انکه مقدر کرده اند زیاده نه دهند شعر

گر کسی صد هزار بار ے جست	نخوری بیش از انکه روزی تست	ابشغل جهان رنج بردن چه سود
که روزی بکوششش نخواهد فزود	بدنبال روزی چه باید دوید	تو بنشین که روزے خود آید پدید

باز گفت یارسول الله صلے الله علیه وآله وسلم اگر بنده صد هزار سال کوشش کند برائے آنکه ذرهٔ از روزی وی زیاده شود هرگز زیاده نشود پس بنده را باید که در هر کاری باش صادق باشد حق تعالی ضامن ست بر رزق دادن چنانچه در کلام الله فرمان می شود که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها لطیفهٔ هفتم از تاج القصص آورده که این دلیل ست که هر چه بتوان شمر واندک باشد وآنچه بسیار ست ثواب صابران ست که بر محنت دنیا صبر نمایند و جزع نکنند کما نما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب لطیفهٔ هشتم در کتاب معارجین آورده که حضرت محمد صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که در آسمان دوم هفتاد هزار علم سبز دیدم و بر هر علمے هفتاد هزار نقیب بودند و بفرمان هر نقیبے هفتاد هزار فرشته بودند همه جامهای سبز پوشیده و بریک طرف جامهٔ آن علم نوشته که وانیبوا الی الله ملائکه میگفتند اللهم اغفرلی ولمن انا بالیک لطیفهٔ نهم در تفسیر بحر المعانی آورده اند که همچنین عالمهای که خدای تعالی آفریده است چندان ست که نه ابتهای آن عالم پیدا و نه نهایت آن کسے داند بجز حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم دیگر کسی را بران اطلاعی نبود و نخواهد بود نه از انبیا و نه اولیا آورده اند که جبرئیل علیه السلام در آسمان دوم دید که شتران مهارها بایکدیگر بربسته میروند و بر بالای هر شتر صندوقی بار کرده اند نه بدایت آن پیدا و نه نهایت آن معلوم حضرت پیغمبر علیه السلام چون در انجا رسیدند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله از ان وقتی که من آفریده شده ام می بینم که این قطار شتران میروند و پیش زین هم میرفته اند نمیدانم که تا کے بازروانند حیران و سرگردانم همه انبیارا از آدم علیه السلام تا عیسی علیه السلام پرسیدم کسے این را ندانست بعده بحضرت عزت جل قدرته عرضه داشتم فرمان شد

که باش تا حبیب من آید انچه شتران ست همه سخنها از وجود باجود دوست از و پرسی مراد تو حاصل شود **نظم**

دران دم که جبریل زا مرد و دو
بدید اندران اشتران قطار
بدایت نهایت چو معلوم نه
همی خواست تا داندش سر این
ندا آمد از حضرت ذو الجلال
شب قرب اینجا رسد محترم

بیامد بلے از عدم در وجود
بهر اشترے بود صندوق بار
ورا آمد و رفت مفهوم نه
بپرسید از جمله پیغمبران
که ای جبرئیل صبر کن بی ملال
بگوید ترا خواجهٔ دوسرا

چو اندر سماے دوم آشکار
روان گشته با امر پروردگار
بحیرت شده جبرئیل امین
نداد ندا ور انشانی ازان
حبیب من آید برون از عدم
شوی واقف از سر این ماجرا

پس جبرئیل علیه السلام پرسید که ای اصل وجود موجودات بگو که این شتران چه می برند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تبسم نمودند و فرمودند که یا جبرئیل برو یکے ازان صندوق را از شتر بگشا و بیار جبرئیل علیه السلام یک صندوق را آورد زیرا که و بهر شتر صندوقی بار بود با قفل حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که یا اخی جبرئیل قفل این را بگشا چون بگشاد ند حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم چه می بینند جبرئیلے درمیان این صندوق ست و نظر کردند و دیدند که دردرون صندوق آسمانها و زمینها و کوهها و شجرها و شهرهای معمور و اسلامها و کفرها و بتخانه و کعبه و کلیسا و فلکها پر از فرشته و عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه مقرب همه میگویند که لا اله الا الله محمد رسول الله و دران عالم نیز شب معراجی ست که جبرئیل دیگر همین حضرت محمد را صلے الله علیه وآله وسلم بمعراج می برد **نقل** از بزرگے که در کتاب بحر المعانی آورده است که پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون با جبرئیل علیه السلام پیشتر شدم بر چشمهٔ آبے رسیدم مردے را دیدم با ریش سفید چون مرا دید از خود برخاست و بتعظیم تمام پیش آمد و بر من تحیت و درود فرستاد گفت السلام علیك یا رسول الله جواب سلام او را باز دادم گفتم ای بندهٔ خدای مرا چه شناختے گفت یا رسول الله هفتاد هزار سال ست که مرا آرزوی لقای شما بے اختیار ساخته و شب و روز و رومن بدرگاه حق تعالی همین بوده که آلهی دیدار حبیب خود را بنما یا رسول الله این شب بمراد و مقصود خود رسیدم و من از اهل قریشم و یک قبیله درینجا اهل قریش ست بعد ازان حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفتند ای جبرئیل بپوش در صندوق را و قفل کن که دران صندوقها نیز و بهر یک صندوق عالمی مثل این عالم تعبیه ست و در هر عالم محمد صلے الله علیه وآله وسلم منم بعد ازان جبرئیل صندوق را بشتر بار کرده و در مهار بست شتران روانه شدند

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم کراما کاتبین و منکر و نکیر را

مشتمل ست بر سه لطیفه **لطیفهٔ اول** در زاد الآخرت و در اخبار الملکوت آورده که حضرت رسول

علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ در آسمان دوم دو فرشتہ دیدم یکے روشن ہمچون ماہ شب چہاردہ بود
دوم مہیب بود پرسیدم کہ یا اخی جبرئیل اینہا کیانند گفت یا رسول اللہ اینہا کراماً کاتبین می باشند
گفتم کراماً کاتبین چند فرشتہ اند گفت چہار فرشتہ اند دو در روز و دو در شب کتابت اعمال
بندگان را می کنند بعدہ جبرئیل علیہ السلام پیشتر آمد گفت اے کراماً کاتبین سلام کنید بر سید کونین
علیہ السلام آن دو فرشتہ بتواضع تمام پیش آمدند و سلام کردند جواب سلام ایشان دادم آن دو فرشتہ
گفتند کہ مرحبا یا سید کونین آسمانہا را بجمال خود منور گردانید یدہ گفتم یا کراماً کاتبین شما را از برائے چہ
کراماً کاتبین می گویند آنہا گفتند یا رسول اللہ بر ہر آدمی دو فرشتہ اند یکے راستیہا و نیکیہا را می نویسد
بدوم خبر نمی کند و دوم در چپ بدیہا را مینویسد و آنرا از یار خود پنہان نمیدارد چون آدمی نشیند یکی بر راست
می باشد و یکے بر چپ چون آدمی روان گردد یکے پیش میرود یکے از قفا میرود چون بخسپد یکی نزدیک سر دوم
نزدیک قدم و جای نشست آن فرشتگان میان دو کتف ست و قلم ایشان زبان آدمی ست و دوات
ایشان حلق و سیاہی آب دہان و تختہ دل آدمی برین سیرت تا روز مرگ اعمال آدمی را می نویسند
کراماً کاتبین گفتند یا رسول اللہ فرشتۂ راست بر فرشتۂ چپ امیر ست چون بندہ نیکی می کند آن فرشتہ
راست در حال مینویسد چون بندہ بدی می کند فرشتۂ چپ میخواہد کہ بنویسد فرشتۂ راست میگوید کہ ساعتے
توقف کن شاید کہ توبہ کند ہمچنین تا ہفت روز از کتابت باز میدارد و اگر درین میان توبہ و استغفار کرد
آن گناہ را نمی نویسد و اگر توبہ نکرد یک بدی مینویسد باز کراماً کاتبین گفتند یا رسول اللہ چون بندہ بمیرد
او را در گور بنہند آن دو فرشتہ می گویند کہ خداوندا ما را بر بندۂ خود موکل کردہ بودی این زمان آن بندہ در دنیا نماند
اگر فرمان شود بر آسمان برآییم از حضرت عزت جل سلطانہ فرمان شود کہ آسمانہا از فرشتہ پرست و تسبیح می گویند
شما ہر دو در گور آن بندہ باشید تسبیح و تحمید و تہلیل و تکبیر مرا بگوئید و ثواب آن را در کتاب اعمال بندہ بنویسند
تا روز بعث یا رسول اللہ کراماً کاتبین چہار فرشتہ اند یکے او نگاہبان ست دو و فرشتہ مشہور اند کہ در روز
کتابت اعمال بندہ میکنند تا نماز شام و دو فرشتۂ دیگر می آیند و این دو نامہ ہا را گرفتہ بالا میروند و در نماز
بامداد باز می آیند و این دو بالا میروند تا تمامی عمر مردم و یکے نگاہبان مردم ست از آفات دیوان و پریان
بحکم نص و روایت دیگر آنست کہ کراماً کاتبین ہر روز دیگر می آیند باز کراماً کاتبین گفتند کہ اعمال در صحیفۂ
سفید نویسند پس شما در اول عمر و آخر عمر نیکی کنید تا کہ ببرکت آن نیکی گناہان میانۂ عمر شما آمرزیدہ شود
و گفتہ اند کہ انچہ بندہ می کند بنویسند تا بجدیکہ نالۂ بیمار را ہم مینویسند چنانچہ در قرآن آمدہ است۔ ما یلفظ
من قول الا لدیہ رقیب عتید یعنی در حضرت باغیر حق چیز دیگرے نویسند ہا نچہ بندہ کردہ و گفتہ ہمان

بنویسند و کم بیش نمی کنند و رقیب نگاهبان را گویند و عتید حاضر را گویند یعنی فرشتگان حاضر اند وانچه بنده میگوید
و میکند در دفترنگاه میدارند و همه چیز را از بد و نیک مینویسند وانچه بنده میخواهد بکند و نکرده است آنرا هم مینویسند
و گفتند انچه دران ثواب و عقاب ست آنرا هم نویسند و کراما کاتبین گفتند که آنرا نمی نویسند تا آنکه از فعل
یا بقول نکنند و گفته اند که بمجرد خواست نمی نویسند چه خواست نیکی نیک ست و خواست بدی بد اگر گویند که این
خواست را فرشتگان چگونه در می یابند جواب گفته اند که در خواست نیکی بوی خوش بر ایشان میرسد و در بدی
بر عکس آن بود لطیفهٔ دوم در شرح عمده و در اخبار الملکوت و در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند
حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم از نجا پیشتر شدم دو فرشتهٔ دیگر دیدم هر دو سیاه و گربه چشم در هیئتے که از ایشان
مهیب تر ندیده بودند و ایشان را از چشم خون روان بود چون دود وادی از آتش از دهان و بینی و گوش
و تن ایشان برمیجست و در دست یکے عمودے از آتش بود و بر دست دیگری گرز از آتش بود و هر عمودے
را هفتاد شاخ و هر شاخی اگر بر کوه زدے کوه بگداختے گفتم یا جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله ایشان
منکر و نکیر اند و ایشان جواب و سوال در گور از مرده می پرسند گفتم یا اخی جبرئیل ایشان را سلام کنم یا نه گفت
چرا نه هید پس نزدیک ایشان رفتم و سلام کردم جواب سلام من دادند مرحبا نمودند گفتم یا منکر نکیر شما در گور
جواب و سوال از مرده بچه نوع می پرسید گفتند که یا رسول الله چون مرده را در گور نهند آن پرسیم که من ربك
وما دینك ومن نبیك یعنی خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست چون بنده نیکبخت
و مومن بود جواب باصواب گوید که ربی الله ودینی الاسلام ونبی محمد رسول الله او را گویم که نم
کنوم العروس یعنی خواب کن همچون خواب کردن نو عروس و اگر بنده بدبخت بود نعوذ بالله جواب
ناصواب گوید که لا دریت یعنی نمیدانم او را بعمود آتشین عقوبت کنیم تا آنگاه که خدای تعالی خواسته باشد
آورده اند که پیغمبران را در گور جواب سوال نباشد و اطفال مؤمنان و کافران را سوال بود حضرت پیغمبر
صلے الله علیه وآله وسلم گفتند که یا منکر نکیر راحت و عذاب تن را باشد یا روح را گفتند هر دو را باشد روح
را در برابر بدن بدارند همچنان که در دنیا بوده است چون بحالت گناه یکجا بوده اند در راحت و عذاب هم
در یکجا باشند باز گفتم یا منکر نکیر کسی را که ددگان خورده باشند یا سوخته یا غرق شده تن او را چگونه عذاب
کنند گفتند حق تعالی او را بقدرت خویش زنده گرداند و همه اعضای او را جمع کند بعده سوال و جواب
شود و اگر کسے خود را بکارد زند یا زهر خورد خود را هلاک کند و او بمیرد در حالت اسلام او را چه حال بود و در آخرت
چه باشد جواب دادند که مستحل نیست یعنی که حلال نیست و پندارند که مومن فاسق باشد و اگر مطلق حلال
میدارند بعده کافر باشد باز منکر نکیر گفتند که یا رسول الله چون کافر را مرگ رسد فرشتگان عذاب فرود آیند

دور تر شینند تا آن زمان کہ ملک الموت در آید نزدیک سر او نشیند جان از تن او بیرون آرد چنانچہ
از نمد تر شدہ بیرون آرند یعنی بدشواری و سختی جان از قالب جدا گردد و ہر چہ در میان آسمان و زمین
است بروے لعنت کنند و آن آواز بجز مردم و پری جملہ جانوران ہمہ بشنوند و آن جان را بسوے
آسمان برند چون بآسمان رسد راہ نیابد و منادی بفرمان خدائے تعالے ندا کند کہ این را بسوے
خوابگاہ او برید چون بیارند منکر نکیر با ہول تمام در آیند خود را در کشند آواز ایشان مانند رعد و چشمہای
ایشان مانند برق تابندہ باشد و زمین را با شکمہای خود در کشند و آنرا بنشانند و بگویند کہ ای فلان
خدای تو کیست گوید کہ ندانم منادی از جانب گور او آواز دہد بس اور العمود ہاے آتشین فرو کوبند
و گور بروی چنان تنگ گردد کہ پہلو ہاے وے در یکدیگر در آید گویند کہ دران دم مرد زشت روئے
نزدیک او در آید گوید ترا کہ آموخت بفرمان خدائے تعالے کاہلی کردی و در معصیت زود شتافتی
این مرد گوید کہ جزاک اللہ تو کیستی گوید کہ من کردار باطل توام این مرد حیران شدہ از انجا جاے
خویش در دوزخ بیند تا روز قیامت و گفتہ اند کہ مومن تا ہفت روز در گور باشد و کافر چہل روز
این سخن احتمال معانی دارد یا این خواہد بود کہ این گوشت و پوست باشد بعدہ صورت دیگر باو در آید
تا از گور بیرون آرند و در مقام دیگر لائق او جاے دہند **نقل ست** از کتاب مولود النبی از
مؤلفات مولانا جلال الدین محمد ابن حسین شیرازی آوردہ کہ فرمودند رسول صلے اللہ علیہ و آلہ
وسلم درے دیدم مقفل و دو صد ہزار فرشتہ گرد آن طواف مے کنند معلوم شد کہ آن در گنجینۂ اُمت
ماست و ثواب آن درود فاتحہ اعمال امت ما درج خواہند کرد **لطیفۂ سوم** در عمدۃ الاسلام آوردہ اند
کہ فرمودند رسول اکرم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم چون از نیجا پیشتر شدم در آسمان دوم آواز نعلین شنیدم
از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ یا جبرئیل این آواز نعلین کیست جبرئیل علیہ السلام گفت این آواز
نعلین بلال ست رضی اللہ تعالی عنہ

فصل سوم در ذکر درود گفتن فرشتگان بر رسول اکرم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم

نقل از کتاب حیرۃ الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آوردہ اند کہ مہتر جبرئیل علیہ السلام بجانب دست راست
حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و مہتر میکائیل علیہ السلام و ہمہ فرشتگان بجانب دست چپ بودند و بعضے
از فرشتگان پیش باستقبال آمدہ میرفتند چون حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ و السلام پیشتر شدند فرمان

حق تعالی در رسید کہ ای جبرئیل بگو این فرشتگان را کہ درود بآواز خوش بخوانند آنگاہ ہمہ فرشتگان بآواز بلند درود بخواندند چون از درود فارغ گشتند باین ابیات مترنم شدند

مہد بر چرخ رسان کہ ماہ توئی — بر کواکب دوان کہ شاہ توئی — تازہ ترکن فرشتگان را فرش
خیمہ زن بر سریر پایۂ عرش — عرش را دیدہ بر فروز بنور — فرش را شقہ در نوردنہ دور
بگذر از عرش رو باوادنے — راز خود گو بحضرت مولے — وصلے اللہ علیہ والہ وسلم

باب دوازدہم در بیان رسیدن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بآسمان سوم و دیدن حضرت یوسف صدیق و حضرت داؤد و حضرت سلیمان علیہ السلام و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر دو فصل

فصل اول در ذکر کشادن کوکبائیل باب آسمان سوم را

محمول بریا زدہ لطیفہ لطیفۂ اول نقل از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین و در تاج القصص آوردہ اند کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چون بآسمان سوم رسیدم آسمانی دیدم تابان و روشن خدای تعالی آسمان سوم را از یاقوت سرخ آفریدہ است و دراواز دُر سفید و قفل بران در نہادہ و بر قفل نوشتہ کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و نام این آسمان زیلون ست و سطبری این پانصد سالہ راہ است و مسافت وی نیز پانصد سالہ راہ است و بزرگی او چندانے کہ دو آسمان را با ہفت طبقۂ زمین در میان وی نہند چنان نماید کہ سرے در میان بیابان جبرئیل ع پیش آمدہ در را بکوفت بوّاب گفت کیست بر در جبرئیل علیہ السلام گفت منم جبرئیل امین پرسید کہ با تو ہمراہ کیست گفت حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز پرسید کہ حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مبعوث گشتہ اند گفت بلے گفت الحمد للہ رب العلمین در را بکشادند تا اندرون در آمدیم فرشتہ خازن را با عظمت بسیار بر کرسی زر نشستہ دیدم و ہفتاد ہزار فرشتہ پیش او صف زدہ این تسبیح را میگفتند کہ سبحان ذی الملک والملکوت سبحان الملک الحی الذی لا یموت جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ ہر کہ از امت شما این تسبیح را بخواند بعدد این فرشتگان حق تعالی او را ثواب کرامت کند در تکملۃ اللطائف آوردہ کہ سیصد ہزار فرشتہ تابع او بودند و ہر یکے را سیصد ہزار فرشتۂ دیگر بودند بران فرشتہ رفتم و سلام کردم جواب سلام مرا گفت و برخاست و بتعظیم تمام پیش آمد و بادب تمام تحیت بجا آورد گفتم ما اسمک یعنی چیست نام تو

گفت نام من بانیل ست وبروایتی کوکبائیل بود سالهاست که مشتاق لقای جان افزای شما بودم بیت

خوش آمدی وخوش آمد مرا از آمدنت	هزار جان گرامی فدای هر قدمت

باز گفت یا رسول الله بشارت میدهم برضای خدای عزوجل برشما وامت شما که پیش از آفرینش آدم علیه السلام بدوازده هزار سال آفریده است مرا فرموده است که تا بر شما وبر امت شما صلوة فرستم وامت شمارا از حق سبحانه وتعالی آمرزش میخواهم تسبیح آن فرشته این بود که سبحان المعطی الوهاب سبحان الغنی الحلیم العظیم سبحان المجیب الدعوات **لطیفهٔ دوم** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم زهره را دیدم که با عنوان طرب ساز کرده با نوای چنگ وصدای عود دلکش هم آواز گشته از طیب نغمات طرب انگیز وختران کواکب را از خواب احوال بیدار میداشت وصوفیان سبز پوش افلاک را با آهنگ دلاویز خویش در چرخ می آورد وگاهی از نم قلم عطارد چنبر دائره که خود را آب میزد وگاهی از تاب آفتاب جلد مصقول ارغنون خود را خشک میکرد چون مبشر قدم کرم خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم برسید زهره آواز برکشیده میگفت رباعی

ای هر دو جهان نثار خاک پایت	گردون نرسد بقدر عالی رایت
یک لحظه گذر بکوی درویشان کن	تا از دل واز دیده بسازم جایت

خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم عنان دولت باز کشیدند فرمودند وقت توقف نیست تا حضر چه داری بیار زهره گفت اقطار ممالک قصر سوم در حیطهٔ اقتدار من ست زهره مغنیان خانهٔ افلاک از صدای نغمات اوتار من ست ملمع پوشان صوامع علوی بسماع سرود من در رقصند حریفان بزم طرب سرای ملک ملکوت باستماع نغمه ونوای من بی نقصند چون اوتار دلنواز طرب را ساز دهم محفل دران کواکب دراهم ودنانیر ثواقب در دائرهٔ من اندازند امشب همه را نثار قدوم شریف شما کنم خواجه علیه السلام باشارت لطیفه جواب آن ضعیفه چنان باز دادند که ای زهره با نغمهٔ بی بهره تو کسی فریفته شود که زهرای در خانه نداشته باشد اگر تو در دوازده مقام سی شبه به بست چهار شعبه نغمه ونوا داری زهرای ما هر سالی دوازده ماه وبو هر ماهی سی روز هر روزی بست چهار ساعت سی دو رکعت نماز اقیموا الصلوٰة در نماز نیاز چنان بجنبانند که در هر دوگانه حضرت یگانه صد هزار شاهوار رحمت در گوشوار همت او در آورد ان رحمة الله قریب من المحسنین وصد هزاران هزار دراهم ودنانیر معیت بر فرق حمیت او نثار کنند ان الله

مع الذین اتقوا والذین هم محسنون ازین درہم و دینارے کہ بگدائی وبی نوائی بدست آری چکنم لطیفہ سوم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام چون ازینجا پیشتر گذشتم فرشتگان دیدم بسیار ہمہ صفہا برکشیدہ و مجموع ایشان در سجود بودند بر ایشان سلام کردم از سجدہ سر برآوردہ جواب سلام من دادند و باز در سجود رفتند و در سجود خود این تسبیح را میگفتند کہ سبحان الخالق العلیم سبحان الذی لا مفر ولا ملجأ الا الیہ سبحان العلی الاعلی از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ عبادت فرشتگان آسمان سوم چنین ست گفت آرے یا رسول اللہ از حق تعالی درخواست نمایند تا این عبادت را بشما و امت شما عطا فرماید طلب نمودم عطا فرمود در ہر رکعتے دو سجدہ فرض گردانید بنا بر آنکہ این ملائکہ سر از سجدہ بجہت سلام من برداشتند و باز سجدہ کردند دو سجدہ شد لطیفہ چہارم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام چون پیشتر شدم بفرشتۂ رسیدم کہ بر کرسی نور نشستہ مرا ورا ہفتاد سر بود ہیچ سرے بسر دیگر نمیماند و مرا ورا ہفتاد ہزار پر بود و ہر پرے چندانی کہ از مشرق تا بمغرب و بر حوالی این فرشتہ فرشتگان عظیم الجثہ دیدم طول ہر یک دو صد ہفتاد سالہ راہ بود این فرشتگان جماعتے را عذاب میکردند و مجموع آتشین می زدند چنانکہ در زیر عمود ریزہ ریزہ می شدند و آتش در ایشان می گرفت و میسوختند و باز بحال خود می گشتند از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ نام این فرشتگان چیست و سبب عذاب این قوم چیست گفت یا رسول اللہ نام این فرشتہ موحائیل ست و این گروہ کہ معذب اند جباران و متکبران امت شما اند حق تعالی این ملک را با معاونان موکل گردانیدہ است برین قوم تا ایشان را باین طریقہ عذاب میکنند تا روز قیامت تسبیح این ملک استماع نمودم این بود کہ سبحان من ہو فوق الجبارین سبحان المسلط فوق المسلطین سبحان المنتقم ممن عصاہ لطیفہ پنجم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا پیشتر شدم حضرت داؤد و حضرت سلیمان علیہما السلام را دیدم کہ ہر دو بر تختہای خود نشستہ اند حضرت داؤد علیہ السلام بر تخت لعل نشستہ و حضرت سلیمان علیہ السلام بر تخت مروارید نشستہ اند جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ بر ایشان سلام گوید حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از براق فرود آمدند بر ایشان سلام کردند و تحیت بجا آوردند آنہا جواب سلام باز دادند و از تختہای خود فرود آمدند شرط تحیت و تعظیم من بجا آوردند و مرا بشارت بکرامات دادند گفتند امشب در شفاعت امتیان تقصیر نکنی و تسبیح حضرت داؤد علیہ السلام این بود کہ سبحان الخالق النور سبحان التواب الوہاب سبحان الشدید العقاب و تسبیح حضرت سلیمان علیہ السلام این بود کہ سبحان الملک الملوک سبحان القاہر الجبار سبحان من الیہ تصیر الامور نقل از کتاب حیرۃ الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی چون حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مقام حضرت

سلیمان علیہ السلام رسیدند حضرت سلیمان علیہ السلام گفت یا رسول اللہ در دنیا در بیت الاقصے مہر نبوت شمارا
دیدہ بودم و معاینہ شد کہ دران وقت از انگشت مبارک شما یک قطرۂ نور بچکید وازان انگشتری پیدا شدہ بود
کہ مرا عطا شد و من ازان انگشتری سلیمان گشتم **لطیفہ ششم** از کتاب معارج النبوۃ فرمودند حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ازینجا پیشتر شدم بدریائے رسیدم بغایت عظیم کہ ہیچکس وصف او نتواند کرد
الا خدای تعالی از جبرئیل امین علیہ السلام پرسیدم کہ نام این دریا چیست گفت یا رسول اللہ این دریائیست
کہ اورا بحر النعیم میگویند و مقدارے از آب این دریا بود کہ بدنیا فرستادند عبارت از طوفان نوح علیہ السلام ست
واین دریا ہفت برابر دنیاست از مشرق تا مغرب واز زمین تا آسمان وسوگند بران خدای کہ شمارا پیغمبر بر حق
آفریدہ است این دریا از ہفت دریا بزرگ می باشد اگر اللہ تعالی عشر عشیر ازین دریا بفرستد بر اہل زمین
ہر آینہ غرق کند اہل زمین را و زیادہ شود بر کوہہا ہفتاد گز **لطیفہ ہفتم** از کتاب معارج النبوۃ
فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا پیشتر شدم جمعے از معصومان را دیدم کہ می گفتند
کہ محمد محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در آسمانہا ہیچکس از ایشان مقدم تر نبود از جبرئیل علیہ السلام
پرسیدم کہ یا اخی جبرئیل این جماعت فرشتگان چگونہ قوم اند گفت یا رسول اللہ آنہا اشراف و مقدسان
آسمان اند چنانچہ سادات اہل بیت اشراف و بزرگان زمین اند واین فرشتگان بزرگان واشراف
آسمان اند گفتم یا جبرئیل این کرامت بچہ شرافت یافتہ اند گفت یا رسول اللہ ازبرای آنکہ در دل ایشان
نام مبارک شماست آنکہ نام محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر زبان راندا و مقدم ترین اہل سماست وآنکہ
حب محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در درون جان دارد ببین کہ مرتبۂ او عند اللہ چگونہ باشد ابو ہریرہ
رضی اللہ عنہ روایت کند از حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بندۂ مومنی فرزند خود را محمد نام
کند ہرگاہ کہ آن فرزند را بنام خواند یعنی محمد گوید تمام حملۂ عرش لبیک یا ولی اللہ جواب اورا گویند بعد ازان
گویند کہ بابشارت باش یا ولی اللہ کہ ترا در مزد با ما شرکت ست یعنی در طاعت و عبادت ما شریکے واجر
آن با تو کرامت فرمایند وحق تعالی اورا در روز قیامت ثواب حملۂ عرش ارزانی فرماید ونیز در معارج النبوۃ
آوردہ است چنین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ بمحبت من فرزند خود را محمد نام کند فردای
قیامت مادر و پدر و پسر ہر سہ را شفاعت کنم **لطیفہ ہشتم** از کتاب اخبار الملکوت آوردہ کہ حضرت
محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند چون ازینجا پیشتر شدم فرشتگان دیدم کہ بر سیرت غازیان
ہیر فتند و بلندی ہر یکے یکسالہ راہ بود وہمچنان تن دارہ بر اسپان ابلق سوار شدہ و جامۂ غازیان از نور
پوشیدہ و اسلحۂ غازیان بر خود داشتند از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ اینہا کیانند گفت غازیانند گفتم ازکجا

غازیند

می آیند و کجا میروند گفت یا رسول الله ازان روز باز که مرا از سدرة المنتهی برزمین فرستاده اند ایشان را همچنین می بینم و نمیدانم که از کجا می آیند و کجا میروند چون در دنیا کسے از خدائے تعالی مدد می خواهد حق تعالی ایشان را از برای مدد آنها فرستاند و تسبیح ایشان این بود که سبحان الحی الذی لا یموت لطیفهٔ نهم از مطلع الانوار آورده است که ارواح شهیدان در قالب پرندگان سرخ باشند روز در مرغزار بهشت پرواز می کنند و شب در قنادیل عرش جای و قرار گیرند و بر ایشان فرمان رسد که ای بندگان من از درگاه من چیزی آرزو برید گویند خداوندا پروردگارا چه آرزو بریم روز در مرغزار بهشت پرواز میکنیم و شب در قنادیل عرش جای میگیریم چیزے آرزو نداریم باز فرمان رسد البته چیزے آرزو برید چاره نیابند آرزو برند گویند که خداوندا ما را باز زنده گردان و باز در دنیا فرست تا یکبار دیگر در راه تو کشته شویم حق تعالی جهاد فرمود رسول صلی الله علیه وآله وسلم را قوله تعالی یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ و جهاد را دوست ان الله الذین یقاتلون فی سبیله و قتال فرمود و اقتلوا المشرکین کافة و بجهت شدن غازیان سوگند یاد کرد که والنازعات غرقا و با اسپان ایشان سوگند یاد کرد که والعادیات ضبحا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند کہ ان الله تعالی یحب الشجاعة ولو بقتل حیة فضل مجاهد بر فرشتگان چون فضل پیغمبران بر امتان گفتم ای فرشتگان رشک می برید بر مجاهدان که حق تعالی ایشان را پایگاه بلند داده چنانچه حق تعالی فرموده است و فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة جهاد العبد فی سبیل الله مرة خیر من الدنیا وما فیها یعنی یکبار غزا کردن در راه خدای تعالی از دنیا بهتر ست و چیزے که در دنیا ست و گفت یک ساعت در راه خدای تعالی ایستادن بهتر ست از عبادت شصت ساله و گفت اعمال العبد عند الجهاد فی سبیل الله بمنزلة خطاف اخذ بمنقاره من ماء البحر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند درهای بهشت کشاده نشود مگر از تیغ مجاهدان و فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون غازیان از خانه بیرون آیند از گناهان چنان پاک شوند که گویا از مادر نو زاده باشند بشمار هر چیزے که خدای تعالی آفریده برای او نیکی بنویسد و بهر قدمی که در وقت رفتن و آمدن نهند درختے در بهشت برای او نهال کنند در دقائق الحقائق تصنیف ابو اللیث سمرقندی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی شهید را پنج چیز کرامت کرده است که هیچ کدام از انبیا را نداده است و مرا نیز نداده است اول آنکه ارواح جمیع انبیا و روح مرا نیز ملک الموت قبض می کند و روح شهید را حق تعالی بقدرت خود قبض سازد دوم آنکه همه انبیا را و مرا غسل داده می شود شهید را غسل نباشد سوم آنکه همه انبیا را و مرا نیز کفن کنند و شهیدان را کفن نباشد چهارم تمامی انبیا را و مرا

نیز مرده نام کنند و شهیدان را زنده خوانند پنجم آنکه همه انبیا امتان خود را خصوص شفاعت کنند و من نیز همچنان
اما شهیدان جمیع امت را شفاعت کنند فرمودند حضرت پیغمبر علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف
یعنی بهشت در زیر سایهٔ تیغ ست **لطیفهٔ دهم** در احسن القصص چنین آورده که در آسمان سوم ملائکه اند که
ذی اجنحه عظیم اند یعنی بعضی از ایشان دو بال دارند و بعضی از ایشان سه بال و بعضی چهار بال و بعضی
شش بال دارند و فرشته باشد که او را چند روی بود بر هر روی چند دهان و بر هر دهانی چند زبان و بهر زبانی
حق سبحانه و تعالی را بمعنی خاص حمد و ثنا و تسبیح گویند و ایشان را اصوات مختلفه باشد بصورت جلاجل
میگویند که سبحان الذی لا یموت و ایشان صف صف ایستاده اند که هرگز نه نشینند و گویند که ایشان
مرصوصند و هیچ یک ازین ملائکه روی او را که در پهلوی اوست ندیده اند و رنگ روی او و هیئت او را
نمی شناسند از خوف و هیبت حق سبحانه و تعالی **لطیفهٔ یازدهم** در کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بدریای بزرگ رسیدم که از و زبانه آتش بر می آید و مضطرب
بود موجهای او و آواز بزرگ بود و دران فرشتگان ایستاده بودند هر گاه که نظر کردم بایشان بیهوش شدم
چون بهوش باز آمدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که یا اخی جبرئیل این دریا چه نام ست گفت یا رسول الله
این دریای ثری ست و نام او صعیق ست یا رسول الله مرا طاقت نیست که صفت کنم بعضی از عجائب او را

فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان سوم منظر انور آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم در آمده

مشتمل ست بر هشت لطیفه **لطیفهٔ اول** از عبد الله ابن عباس رضی الله عنه منقول ست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که حق سبحانه و تعالی را سه دریاست و سه گروه در انجا غرق خواهند شد یکی دریای
سیاست و دیگر دریای عقوبت و دیگر دریای رحمت دریای سیاست برای ظالمان ست و دریای عقوبت
از برای دشمنان ست و دریای رحمت از برای عاصیان ست آنجا که دریای سیاست ست هیچ ظالم نباشد که دران
غرق نشود و آنجا که دریای عقوبت ست هیچ دشمن نباشد که بران غرق نشود و آنجا که دریای رحمت ست هیچ
عاصی و گناهگار نباشد که دران غرق نشود و از گناهان بیکبار پاک نشود قال الله تعالی سلام علیکم کتب
ربکم علی نفسه الرحمة **لطیفهٔ دوم** در کتاب اصول المعراج تصنیف شیخ فرید الدین یمنی آورده که فرمودند
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم چون نظر در آسمان سوم کردم آنجا فرشتهٔ دیدم که چندان فرشتگان
دیگر با گرز آهنین نزدیک او ایستاده و زنجیرهای آهنین در پیش او نهاده فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم از جبرئیل امین پرسیدم یا اخی جبرئیل این کدام فرشته است و نام او چیست و بکدام کار منسوب ست

جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این فرشتهٔ عظیم القدر ست حق تعالی ارزاق بندگان خود که در صحرا اند و از آبادانی دور افتاده باشند بحکم پروردگار رزق هرچه نصیب آن بنده است میرساند و نام این فرشته دردائیل ست یا رسول الله حق تعالی در بال این فرشته کرامت عظیم کرده است و را بازوی قدرت داده که در یک لحظه چند هزار ساله راه میرود و رزق آن بنده میرساند لطیفهٔ سوم فرمودند حضرت پیغمبر صلعم چون از نجا پیشتر شدم گروهی را دیدم که ایشان را باره می بریدند و دو نیم میکردند گفتم یا جبرئیل اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها آنانند که مهتر زکریا علیه السلام را باره دو نیم کرده اند چون پیشتر شدم گروهی را دیدم که ایشان را سرمی بریدند گفتم اینها کیانند گفت اینها آنانند که مهتر یحیی علیه السلام را سر بریده اند لطیفهٔ چهارم در کتاب معراجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلعم در آسمان سوم هفتاد هزار علم سفید دیدم در زیر هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند و در فرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته همه جامه های سفید پوشیده بر یک طرف جامهٔ این علم بخط سفید نوشته اند که السلطان لله و بر طرف دوم نوشته کاتقوا الله آن ملائکه میگفتند که اللهم اغفر للمتقین لطیفهٔ پنجم از حیرة الفقها و حجة الفضلا آورده است که منقول ست از حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند چون از نجا پیشتر شدم فرشتهٔ را دیدم که از هر دو چشم او جیحون آب میرفت بر من سلام کرد گفتم ای ملک مقرب مگر تو از رحمت خدای تعالی نا امیدی که گریه میکنی احوال خود را با من بگو گفت یا رسول الله حق تعالی مرا آن علم داده است که اگر کیاه پیوسته روز و شب باران بارد قطرهٔ خرد و بزرگ همه را دانم که چند قطره باریده و آنچه در کشتها دانه کارند دانم که چند دانه در تهٔ زمین دفته است و چه مقدار پیدا خواهد شد و چه مقدار ضایع و نابود می شود و چه مقدار صاحب زراعت خواهد گرفت و چه مقدار مور و ملخ و چهارپایان میخورند همه را دانم و آنچه در روی زمین درختها ست دانم که چه مقدار شاخ برگ دارد و چه مقدار در زمین افتد و چه مقدار میوه دارد همه را دانم و آنچه کاه و هیزم ست در دنیا همه را دانم که چند عدد ست و آنچه دریائے که در روی زمین ست دانم که چه مقدار ماهی وغیره در ان دریاهاست و آنچه در اعضای فرزندان آدم و حیوانات موئی ست همه را دانم که چند عدد ست و چند هزار نفس میزنند در یکجای همه بیابان را دانم پس حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که سبب گریهٔ تو چیست گفت از ان ست که این همه را میدانم و یک چیز را نمیدانم گفتم آن کدام ست گفت یکے از امتان شما که حضرت محمد اید صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز با ماد و در و دبر شما میفرستادند ثواب آنرا نمیدانم که چند باشد و درین زمان خطاب رب العزت در رسید که ثواب این را بجز من کسے نداند و بفهم هیچکس نرسد و باور اک هیچ مخلوق در نیاید لطیفهٔ ششم در روضه آورده است که روایت میکنند امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که نیست دعای مگر آنکه میان آن دعا و آسمان حجابی ست تا درود نفرستد بر حضرت محمد و آل محمد صلعم چون

درود فرستند آن حجاب منخرق می شود و آن دعا از آسمان درگذرد و اگر درود نفرستانند آن دعا بر سر وی باز گردد **لطیفهٔ هفتم** در تفسیر کبیر و شرح شفا آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج مردمانی دیدند که بر بالای اسپان ابلق سوار بودند همه سلاح در پوشیده می رفتند پی در پی یکدیگر دیده نمی شد اول آخر ایشان را پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا اخی جبرئیل ایشان کیانند گفت یارسول الله از ان روزی که آفرینش من شده است همین می بینم و نمیدانم که از کجا می آیند و بکجا میروند پرسیدند حضرت علیه الصلوة والسلام وجبرئیل علیه السلام یکی ازین سواران را که چند مدت شده است که پیدا شده اید آمزد گفت یارسول الله نمیدانم غیر از انکه الله تعالی در هر چهل هزار سال یک ستاره پیدا میکند و از ان زمانی که مرا آفریده است چهار هزار ستاره در حضور من پیدا شده است **ایضاً** حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم دیدند که در آسمان از قدرت الهی دریائے ست مانند باد صرصر روان ست و از ان زمانی که آسمانها و زمینها پیدا شده است تا روز قیامت معلوم نمی شود که آن دریا از کجا می آید و بکجا میرود و بعدد هر ذرهٔ ریگ از ان دریا دنیائی ست مانند این دنیا و در هر ذره هفت آسمان و هفت زمین و هفت دوزخ و هشت بهشت و پل صراط و میزان موجود ست ورای این بهشت و دوزخ که ما داریم و آدم و ابلیس آن عالم جدا است و قیامت و حشر و حساب دران ذره همیشه می شود **لطیفهٔ هشتم** نقل از کتاب حیرة الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده که امیر المومنین عمر رضی الله عنه میگویند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون بیشتر شدم دیوارے از زمرد دیدم بلندی آن دیوار معلوم نبود و بران دیوار رسیدم دیدم که دے از یاقوت و پیش آن در فرشته ایستاده بود که درازی آن پانصد ساله راه بود و نیمهٔ تن او از آتش بود و نیمه تن او از برف و آن فرشته این تسبیح را می گفت که یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سلطان یا برهان یا غفران یا بدیع السموٰت والارض یا ذا الجلال والاکرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسدند که یا جبرئیل این کدام فرشته است و نام این مقام چیست گفت یارسول الله نام فرشته ملک الروح ست و نام این مقام لاهوت ست از عظمت و بزرگی این تسبیح در تن این فرشته نه برف از آتش آب می شود و نه آتش از برف سرد میشود و نگاهبان این مقام همین ست فرشته مهتر جبرئیل علیه السلام را دید بشناخت و با دب تمام برخاست و سلام کرد و گفت یا جبرئیل این شخص که همراه تو آمده است کیست جبرئیل علیه السلام گفت یا ملک الروح این پیغمبر آخر الزمان و حبیب الرحمن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ست چون نام آنحضرت را شنید زود آن در را بکشاد و در قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افتاد و شکرانه نمود گفت الحمد لله که دیدار حبیب خدای تعالی

دیدم ندائی از حضرت حق تعالی در رسید که ای ملک الروح بگذار حبیب ما را انگاه حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
را اندرون بگذاشت وجبرئیل علیہ السلام در بیرون ایستاده گفت یا رسول اللہ اجازت هست که من هم در آئیم
انگاه ندا در رسید که یا ملک الروح جبرئیل را نیز همراه محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذار تا در آید انگاه مهتر جبرئیل
علیہ السلام همراه آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام روان شدند چون پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از در در آمدند
پیش نظر کردند صف مشائخ دیدند بعضے در سجده بودند و بعضے در تسبیح بودند چون بجانب دست راست نظر
کردند صف سوخته گان شوق حق تعالی را دیدند که در تن ایشان سفیدی استخوانهای نمود در میان ایشان نعرهای
آه معلوم میگشت واز گریهای ایشان جویها میرفت در سوز وگداز بودند از دهنهای ایشان دود شراره مینمود
چون حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب دست چپ نظر کردند صف مستان دیدند که سر و پای ایشان
برهنه بود بعضے در جوش بودند و بعضے در خروش بودند و بعضے غلطان و بعضے در چرخ بودند چون حضرت پیغمبر
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب پس نظر کردند صف دیگر دیدند که همه در حیرت بودند بعضے از هیبت ترسان
ولرزان بودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در تعجب ماندند گفتند یا اخی جبرئیل ایشان کیانند
جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ این آن عالم ست که هنوز در زیر برقع ست بوجود در دنیا ظاهر نگشته اند
واین دوستان خود را خدای تعالی در میان امت شما خواهد ظاهر کردن واین صف که در پیش شما مینمایند
همه زاهدان وطالبان آخرت باشند واین که جانب دست راست می نمایند عاشقانند همچنین از روز
میثاق مشتاقند وآنکه جانب پس شما ظاهر می شوند عارفان باشند که از روز نخست در حیرت ترسان ولرزان
می باشند وآنکه جانب چپ مینمایند موحدان باشند که از روز اول مستند چون پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام
صفت ایشان بشنیدند بیهوش شدند چون باز بهوش آمدند همه ایشان درود فرستادند آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از انجا روان شدند دهر که دران مقام روی مبارک آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم را دید او در دنیا آمد خدای تعالی او را در میان جمله مشائخ قطب گردانید روایت میکند ابوهریره
رضی اللہ عنہ از حضرت سید المرسلین ورسول رب العالمین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که آنحضرت علیہ الصلوۃ
والسلام در هر آسمانے شصت سه سال ماندند وشب قدر همچنان قائم بود که غم امت از دل آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرفت **نقل** ست از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین و
در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گروهی از فرشتگان را دیدم
در میان آن فرشتگان صورت زیبای دلربائے دیدم که بر تخت زر نشسته چون ماه چهارده در میان
ستارگان بوده وهزار حلقه مسلسل از زلف بر روی مبارکش افگنده ولآلیهای آبدار از جبین مبارکش

پدید آمده و قدش رشک سرو سهی بوده و خدش ریاحین لطیف شده نظم

جمالی دید از حد بشر دور	ندیده در پری نشنیده از حور
شب افروزی چو آب زندگانی	سیه چشمی در و عنبر فشانی
دهان چون بسته لعلش آب داده	دو زلفش چون کمند تاب داده
بحسن صورت و شکل شمائل	اسیرش جملهٔ خلقان بصد دل
بفوق تخت زر آن مه نشسته	ملائک زیر تختش دست بسته

فرمودند خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این مرد کیست و گرد اگرد او کیانند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هذا اخوک یوسف علیه السلام برادر شما یوسف علیه السلام ست و با عباد است نشسته جبرئیل علیه السلام مرا دلالت فرمود از براق فرود آمدم و سلام کردم جواب سلام مرا باز داد و از تخت فرود آمد و مرا معانقه نمود و بکرامات الٰهی مژدگانی داد و تسبیح میگفت استماع نمودم این بود که سبحان الکریم الاکرم سبحان الجلیل الاجل سبحان الفرد الوتر سبحان الابد الابد

نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی چون حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در مقام یوسف علیه السلام رسیدند یوسف علیه السلام گفتند یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم من در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوت شریف شما را دیدم و از دیدن مهر نبوت شریف شما مرا یاد آمده است که در صبح ازل از برای وضوی شما آب از دریای نور جمال آورده بودند و شما از ان آب وضو کرده بودید و از روی مبارک شما آبی که در طشت افتاده بود مرا عطا شد و از ان آب غسل کردم که خدای تعالی مرا این جمال داده است و آنکه از هر دو دست مبارک شما بود بفرشتگان عطا شد که از ان آب وضو صورت فرشتگان منور شد و آن آب که از قدم مبارک شما افتاده بود بهمه عالم عطا شد محبوبان جهان در حسن ظاهر گشته اند آورده اند که در آسمان سوم فرشتگان تلاوة سورهٔ یٰسٓ می کردند و هفتاد هزار فرشته دیدم که از برای دوستداران ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم آمرزش میخواستند و نام مبارک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان سوم مرتضی می نامند

باب سیزدهم در بیان رسیدن آن ماه آسمان دلبری و آفتاب فلک پیغمبری صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان چهارم و دیدن مهتر عیسی و حضرت یونس و ملک الموت علیهم السلام و دیدن بیت المعمور و آفتاب و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر چهار فصل ست

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن مومیائیل باب آسمان چہارم را

متضمن بر ہفت لطیفہ لطیفۂ اول از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین و در تفسیر سورۂ والنجم و در تاج القصص آوردہ است کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بآسمان چہارم رسیدم دیدم کہ آسمان چہارم را از یک دانہ مروارید سفید آفریدہ است وستبری او پانصد سالہ راہ است و ارتفاع آن نیز پانصد سالہ راہ است و بزرگی او چندانے کہ اگر ہفت طبقۂ زمین با سہ آسمان در وی نہند چنان نماید کہ سپرے در میان بیابان باشد و مراین آسمان را نام دقیاست و درے در وے بود از زر و قفلے از یاقوت سبز نہادہ و دران قفل نوشتہ کہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ و برین در خازنے دیدم کہ بر بالای کرسی نور نشستہ و نام آن خازن مومیائیل ست جبرئیل علیہ السلام پیش آمدہ در بکوفت بواب گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل امین گفت با تو ہمراہ کیست گفت حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مبعوث گشتہ اند جبرئیل گفت آسے گفت الحمد للہ رب العلمین بعد ازان در را بکشاد تا اندرون در آمدم دیدم کہ تابعان مومیائیل چہار صد ہزار فرشتہ بودند کہ ہر یک از ایشان را چہار صد ہزار ملازم بودند حضرت پیغمبر علیہ السلام نزدیک مومیائیل رسیدند و سلام کردند جواب سلام باز داد و تعظیم بجا آورد و استماع نمودم تسبیح او این بود کہ سبحان خالق الشمس والقمر سبحان المرفیع الاعلے لطیفۂ دوم از کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیشتر شدم بفرشتگان آسمان چہارم نظر کردم دیدم کہ ہمہ بزانو در آمدہ بودند این تسبیح امیگفتند کہ سبحان الرءوف الرحیم سبحان النور المبین سبحان الذی لا یخفی علیہ شئ سبحان رب العلمین از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ عبادت اہل آسمان چہارم این ست گفت آرے یا رسول اللہ از حق تعالی درخواست کنید تا کہ شما و امتان شما ارزانی دارد و طلب نمودم اللہ تعالی کرامت فرمود در نماز قعدۂ اخیر بر من و امتان من فرض گردانید لطیفۂ سوم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از انجا پیشتر شدم دریائی دیدم کہ آب او سفید تر از برف بود از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ این کدام دریاست گفت یا رسول اللہ این بحری ست کہ این را بحر الثلج گویند اگر مقدار برف ازین دریا بیرون افتد اہل سماوات و ارضین از شدت برودت او ہمہ ہلاک شوند لطیفہ چہارم از کتاب اصول المعراج آوردہ است کہ چون حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بآسمان چہارم در رسیدند حضرت مہتر عیسے علیہ السلام را دیدند کہ بر بالای کرسی از نور نشستہ چون حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام را

بدیدند تحیت بجا آوردند و گفتند مرحبا بك یا محمد حبیب الله و یا امام الاولین والاخرین صلی الله
علیه واله وسلم بعد ازان گفت همه ملائکه به بشارت قدمهای شما بفیض عظیم میرسند و منتظر قدمهای شما
اند بروایتی آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان چهارم بحضرت یحیی علیه السلام نیز ملاقات
کردند چون ازینجا پیشتر شدم مریم خاتون مادر عیسی علیه السلام و مادر موسی علیه السلام و آسیه رضی الله عنها را
که زن فرعون لعین بود در آسمان چهارم دیدم باستقبال من آمدند و مریم رضی الله عنها را هفتاد هزار کوشک بود
از مروارید سفید و مادر موسی علیه السلام را هفتاد هزار کوشک از زمرد دیدم و آسیه رضی الله عنها را هفتاد هزار
کوشک بود از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کوشک از مرجان بود **لطیفه پنجم** از کتاب معراجین آورده
که از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه منقول ست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله
وسلم فرمودند که در آسمان چهارم هفتاد هزار علم سیاه دیدم در هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند و در فرمان هر نقیبی
هفتاد هزار فرشته بودند لابس الثوب الاسود همه جامهای سیاه در بر پوشیده و بر یک طرف آن علم خط سیاه
نوشته که الجلالة لله و در طرف دوم نوشته که الوحدة لله و این فرشتگان میگفتند اللهم اغفر
للموحدین خداوندا موحدان را بیامرز **لطیفه ششم** در کتاب اصول المعراج تصنیف حضرت
شیخ فرید الدین یمنی آورده که فرمودند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چون بآسمان چهارم
رسیدم فرشته را دیدم که کوزه رعنا از هر قسم پر از آب سرد و شیرین گرداگرد او نهاده اند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پرسیدند که ای برادر جبرئیل این کدام فرشته است و این کوزه ها در نزد او از بهر چه نهاده اند گفت
یا رسول الله این فرشته مقرب حق تعالی ست و نام او صرفیائیل ست کسی که در دنیا به بلای تشنگی و درماندگی
درمانده باشد و التجا بدرگاه حق تعالی کند این فرشته را فرمان می شود که دریاب بنده مرا و او را از تشنگی
برهان و سیراب گردان فرشته مذکور از کوزه سرد و شیرین بدان بنده میرساند **لطیفه هفتم** آورده اند
که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفتند که شبی که بشرف معراج مشرف گردیدم از آسمان چهارم
نظر انداختم بر زمین همه روی زمین تاریک نمود و یک روشنی دیدم که شهری نمودار شد و بر هر دروازه او
جمعی از فرشتگان بودند از حد زیاده هر یکی ازان فرشتگان را هزار سر بود و بر هر سری هزار روی بود
و هر رویی را هزار دهان بود و هر دهان را هزار زبان بود و تسبیح ایشان بدان زبانها این بود یا الله
یا صمد یا فرد یا وتر یا حی یا قیوم یا ذالجلال والاکرام احفظ هذه المدینة المحفوظة من البلاء
والوباء والطاعون والزلزلة وجمیع الافات والبلیات چنین آورده اند که هرگاه که وبا شود این دعای
مذکور را باید خواند از برکت این دعا حق تعالی در حفظ خود نگاهدارد و دیگر فرمودند خواجه علیه الصلوة والسلام

در بیرون سواد او نهری ست که او بغایت صاف وشیرین وهرکه دران غسل کند چنان ازگناه پاک گرود که گویا
اکنون از مادر زاده است وبدان جانب آن سبزه زار هاست حضرت پیغمبر علیه السلام پرسیدند که این چه جاے
ست جبرئیل امین گفت یارسول الله این روشنی زمین سمرقند ست وشرفی ست آن زمین راکه دران زمین
هرکه بمیرد فردا در قیامت حشر او با فرشتگان باشد یعنی او راگناه نباشد چنانچه بیگناه محشور شود او نیز معصوم
باشد در میان ایشان اهل عرب گویند که قیل فی الدنیا جنة فجنة الدنیا السمرقند مردمش همه سنی وحنفی مذهب باشند

فصل دوم در ذکر دیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آفتاب عالمتاب را

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم
چون از اینجا پیشتر شدم خورشید جمشید آسای فلک را دیدم که صد هزار کوکب در شکل طشت بر زیبق نور افشان
از اشراق سنان جهانستان از پس وپیش او در افشان از اشراق او ماه بوجود نور در حجاب شب دیجور گریخته
واز احراق او مریخ با غبار زنگار تو بیخ آمیخته وصد هزار جلاجل سیمین وسلاسل زرین از خیمهٔ طناب پرتاب او
آویخته در رشتهٔ تعلق وتملق باوجود انتشار انوار او به از اختلاط با غبار گسیخته چون خبر میمون اثر قدوم
آن سرور نوید بامید ورود آن مهتر بسمع خورشید انور رسید باستقبال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
پیش دوید واین رباعی پیشکش آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم آورد رباعی

ایخواجه که عشق ازلی مایهٔ تست	هر هفت فلک کمینه یکپایهٔ تست	شخصت ز لطافت چو ندارد سایه
زان ست که آفتاب در سایهٔ تست	یا رسول الله رباعی	دل بندهٔ زلف تابدار تو کنم
جان چاکر لعل آبدار تو کنم	گر با من دلخسته بر آری نفسی	صد جان اگر بود نثار تو کنم

خواجهٔ عالم صلے الله علیه وآله وسلم روی بآفتاب کرده فرمودند که منازل افلاک در پیش دارم درنگ را
مجال نیست ما حضر چه داری بیار آفتاب گفت پادشاه سریر چهارم منم سلطان انجم بر گروش هفت طارم
منم اگر نه نور من بظهور رسیدی جگر سنگ ودل کوه با فرهنگ خلعت یاقوتی کی پوشیدی ولعل بدخشان
شراب ارغوانی کے نوشیدے عقیق یمنی را چون گل آتشین چمن لائق نگین بار باب تمکین من می گردانم
لالهٔ احمر را لباس زعفران بر مثال اوراق خزانی بپوشانم واطفال ثمرات را ورمهاد شجرات از خامی تا تمامی
من می پرانم در سرمای زمستان لحاف زربفت در افشان بر بالای سر ماندگان من می گردانم میگستر انم
حاصل که هرچه در ایام وجود کسب کرده ام همه را نثار قدوم شریف شما سازم خواجهٔ عالم صلے الله علیه وآله وسلم
بزبان حال اشارت فرمودند که اگر تو مشعله دار قلاع افلاکی من آفتاب سپهر لولاکم علم آسمان جلالتم

قافله سالار کاروان رسالتم چون آفتاب نبوتم از آسمان فتوتم اعلام نصب فرمود سر گشتگان تیه ضلالت از ظلمت آباد جهالت رستند و از بی راهی و غوایت بجادهٔ هدایت پیوستند ای آفتاب تو که بمقدار سرے از سحاب محجوب گردی که تیر شعاع ازان در نتوانی گذرانید با من که آفتاب سا طلع شریعتم و وارستهٔ از حجاب طبیعتم چه پیش توانی برو فرمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کمیت سیاوت برانگیخته تا بمنزل مریخ که بساط رباط پنجم ست مشاهده کردم صد و شصت برابر ربع زمین بود و بروایت ابن عباس رضی الله عنهما عرصهٔ آفتاب هشتاد هزار ساله راه است در تفسیر قرآن آورده که فراخی آفتاب سه کرور ست و گرد بر گرد آفتاب کلمهٔ طیبه نوشته اند که لا اله الا الله محمد رسول الله چون حق تعالی آفتاب را بیافرید زورق ندین از برای وی پدید آورد و تختے از یاقوت سرخ که مر آن تخت را سی صد و شصت پایه است و هر پایه را هزار فرشته گرفته است و در دریای فلک که در تحت فلک چهارم ست می برند و هر صباح از مشرق برمی آرند و شبانگاه بمغرب فرو می برند مهتر ایشان فرشته ایست که نام او شمائیل ست و آن فرشتگان همه بعبادت مشغول میگردند و روز دیگر باز سیصد و شصت هزار فرشته دیگر می آیند و هم بدین قیام می نمایند که تا قیامت نوبت ایشان نخواهد رسید قال الله تعالی والشمس تجری لمستقر لها و در بعضے از تفاسیر مستقر خورشید را بزیر عرش تفسیر کرده اند که هر شب خورشید را بعد از غروب بساق عرش برند تا آنجا حضرت حق سبحانه وتعالی را سجود کند و از آدمیان شکایت کند که ایشان گناه بسیار میکنند و بدون تو هر چیزے رامی پرستند مرا دستوری ده تا هم در ینجا باشم و ایشان را خدمت نکنم و همچنان باز دارند تا وقت صبح انگاه از خدای تعالی فرمان آید که باز گرد و همچنان بکار خود مشغول باش در فوائد الفوائد تصنیف مولانا شریف محمد ابن العطائی آورده که چون شب معراج حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که در هر آسمانی و مکانے که میرسیدم ذکر خیر امت خود را می شنیدم دل مبارک چون گل میشگفت چون بآسمان چهارم رسیدم دو کس را دیدم که بایکدیگر میگفتند نہے قوم بد که امت سید مختار اند چه مردمان بد کردار اند سخت گناهگار اند پدر و مادر آزارند و هیچ ازان کردهٔ خویش شرم ندارند نظم

شب معراج خواجهٔ لولاک	هر مقامے که میرسید آن پاک	می شنیدا و چو ذکر خیر امم
دل او زان شدی چنان خرم	در چهارم سما رسید آن شاه	دید دو کس نشسته در یک جا
سخنے در میان آنها بود	غیبت امت شهنشاه بود	گفته بایکدگر چه قوم بد اند
امتِ برگزیدهٔ احد اند	جمله شان پر گناه و دل آزار	دائما مادر و پدر آزار

بچنین او نعه ۱۳۱۲ ＊＊＊ مه
برگردون و تاج زرین
گرفته و طوق بر زنگ
عنان اسپان در دست
دو اسپ اسا ده و
وار دو پای بر گردن
پنجه و تاج چهار جناح
جانی نست علم و دیراو
بر طبع آفتاب بصورت
همی و تنومند گشت سیاه پوش
دوازده بیم الکرسی عمد
کرانده بر بن ۱۳ آفتاب
صاحب البعقات آورده است
ط

گفت با جبرئیل آن سلطان — کیست اینها بکن بمن اعیان
آن یکے ماہ و دیگرے خورشید — این سخن را شنید چونکہ رسول
گفت جبرئیل با وکہ ای سید — خاطرش آنزمان بگشت ملول

حضرت رسول اکرم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون این سخن بشنید ندا از جبرئیل علیہ السلام پرسیدند کہ ایشان کیانند جبرئیل علیہ السلام گفت اینہا آفتاب وماہتاب اند حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دل تنگ شدند ہم درین وقت خطاب در رسید کہ ای سید اولاد آدم وای دیباچہ بنای عالم دل تنگ مباش کہ از برای دفع نگرانی خاطرت فرمان دادیم تا آفتاب وماہ را ہر سال روسیاہ گردانند وطناب در گردن اندازند واز مشرق تا بمغرب بگردانند واین رسوائی در نظر اولم بینظر وا بیا رایند وخلاص وسمت ایشان بدعای امت تو شود انگاہ اورا باز بفرمان الٰہی از جانب مشرق بر آرند تا روز پسین چون صبح روز قیامت نزدیک شود کہ بہ مدفرمان حقسبحانہ وتعالی شود در بر آمدن آفتاب از جانب مغرب سہ شبانہ روز او را در زیر عرش بدارند انگاہ فرمان در رسد کہ ہم از جانبے کہ فرو رفتہ بر آئی ودران سہ شبانہ روز ستارگان ہمہ بجای خود ایستادہ باشند ودران شب عابدان وزاہدان بمحراب گاہ میروند آن شب را دانند کہ دراز شدہ است چون صبح شود بینند کہ آفتاب از جانب مغرب بر می آید غلغلہ در خلائق افتد ومنادی از آسمان آواز دہد کہ الآن باب التوبة قد اغلق فلا توبة والاخر ینزل درتاج القصص آوردہ کہ آفتاب را دوازدہ برج ست حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبلہ میزان عقرب قوس جدی دلو حوت ہمچنین دل مومنین را نیز دوازدہ درجہ است کہ متمیز میشود شرح القلب وطمانینة القلب وحیات القلب والاستقامة والسکینة والامانة والخوف والرجاء ولھذا سمی القلب لانیقلب فی الکونین بدان ای مومن چنانکہ در عالم آفاق چہار نور آفریدہ است اول آفتاب بر فلک مثال آن در نفس نور معرفت نہادہ است در دل چنانچہ نور آفتاب نقصان نیابد ونور معرفت نیز ہرگز خلل نہ بیند الایمان لایزید ولاینقص دوم نور ماہ ومثال آن نور عقل ست در دماغ چنانچہ ماہ کم وزیادہ میگردد ونور عقل نیز نقصان وزیادتی دارد سوم نور ستارہ ومثال آن در نفس نور علم ست چنانچہ بستارہ راہ می برند وبنور علم نیز ہدایت یابند چنانچہ ستارہ بعضے نورانی تر ست از بعضے کذلک بعضے علوم انفع ست از بعضے چہارم نور روز ست ومثال آن نور چشم در انفس چنانچہ نور روز مندفع گردد بظلمت شب کذلک نور چشم بواسطہ ظلمات عمی مرتفع گردد وباز در آفاق چہار ظلمت ست آفریدہ ودر انفس نیز مثال آن پدید آوردہ اول ظلمت شب ست مثال آن در نفس غفلت ست دوم ابر تیرہ است مثال آن در نفس تاریکی گناہ ست سوم ظلمت دریا ست ومثال آن در نفس ظلمت غم واندوہ ست چہارم ظلمت کسوف یعنی گرفتن آفتاب ومثال آن در نفس عیاذاً باللہ تاریکی کفر ست در ریاض المذکرین آوردہ

که آفتاب را هر روز نوری از انوار عرش در وی می پوشانند و حرارتی از سر نو بوی میدهند روز دیگر آن حرارت
از وی سلب میکنند و در جهنم می اندازند چون روز قیامت شود تمامی انوار او را بعرش منتقل گردانند تا آنکه ظلمت او
بغایت و حرارت او بنهایت رسد و مجموع آن حرارتها در جرم آفتاب مندرج گردانند و او را بر سر خلائق مقدار
چهل گز نزدیک بدارند فما ظنکم بحال الخلائق من حرها والله اعلم در تاج القصص آورده که
ای درویش آفتاب در روز قیامت نه چنین باشد که امروز درین جهان ست آفتاب این زمان پشت
بطرف ما دارد فردا روز قیامت روی بجانب ما خواهد کردن در خبر ست که خدای تعالی هفتاد هزار فرشته
آفریده که در دست هر یکی بیلی و کار ایشان آنست که از کوه برفی که در آسمان چهارم ست می اندازند و بر
روی قرص خورشید می افشانند تا که حرارت وی کم شود و کار قیامت بر خلاف دنیا باشد آنجا بیش یکی
باشد و هفتاد هزار مانع و هفت آسمان حجاب با کوههای برف و دریاهای آب در قیامت با حرارت دوزخ
بهم شود و خورشید روی بعرصات آرد و یک قد نیزه بر بالای سر است که انها ترمی بشرر کالقصر و از وی پناهی
نباشد که یقول الانسان یومئذ این المفر در آن روز وای بر کافران که سایهٔ توحید ندارند وای بر عاصیان که سایهٔ
طاعت ندارند وای بر توانگران که سایهٔ صدقه ندارند و همه دل بر دوزخ نهند که ورای المجرمون النار

فصل سوم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان چهارم حضرت عزرائیل علیه الصلوٰة والسلام و کیفیت قبض روح از بدن

نقل از دقائق الحقائق تصنیف ابولیث سمرقندی و نقل از معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم فرشتهٔ دیدم که بر زبر تخت نشسته و آن تخت را
چهار گوشه بود یک گوشهٔ او از زر سرخ بود دوم از سیم خام سوم از لولو چهارم از زمرد و بر هر گوشه هفتاد هزار پایه
بود بعضی از زر سرخ و بعضی از سیم و بعضی از مروارید و آن فرشته که بر تخت نشسته بود سر تا قدم او
همه چشم بود و چشمها در بدن او چون زهره و مریخ میدرخشید و دستار با جواهر مکلل همچون ستاره می تافت
بر سر و حلهٔ بهشتی در بر و کمر بند مرصع بدر و الماس ملوّن در کمر و جامهٔ از نور نیز پوشیده و از فرق تا پاپیش دیدم
که نور میتافت چنانچه زهره تابد و از عظمت اوست که اگر بریزند آب تمام دریاهای عالم بر فرق او یک قطره
بر زمین نیفتد نقل ست از کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجهٔ احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که آن فرشته را شش روی دیدم یکی بجانب راست دوم بجانب چپ سوم بجانب پیش
چهارم بجانب پس پنجم بجانب آسمان ششم بجانب زیر زمین روی که بجانب راست بود چنانچه روی پسر خرد سال

وروی خوش شکل بود وروی کہ بجانب پیش بود چنانچہ روی علما پر نور بود وروی کہ بجانب چپ بود ہمچون
روی آتش پر ہیبت بود ورو یے کہ در پس او بود چنانکہ تاریکی درمیان غار باشد ورو یے کہ بسوے آسمان
بود چنانچہ روی جوانان دلیر باشد وروی در زیر زنخ بود ہمچون مار سیاہ بود و بر تن آن فرشتہ نقشہا بود ورو یے
کہ چون مار سیاہ بود از ان روی بر تن خود نظر میکرد و قد آن فرشتہ گاہے بلند و گاہے پست میشد و بر پیشانی
او این اسم نوشتہ کہ یا قاهر ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامہ و شش صد ہزار
فرشتہ از ہیبت او پیش بزانو در آمدہ بودند و فرشتگان بے عدد نیز ہمچون دانشمندان بر پیش روی او
قریب ایستادہ بودند و بجانب دست راست او ہمہ فرشتگان نورانی دیدم کہ ہر یک تاجہای مروارید
بر سر و جامہاے سبز پوشیدہ و ماہ روے و خندان چنانچہ بچگان باشند ہر کہ ایشان را بدیدی آرزو کردی
کہ ہرگز چشم از ایشان بر ندارد و بر دست چپ او نیز ہمہ فرشتگان سیاہ و با ہیبت و جامہای سیاہ در بر
و کمر بند سیاہ در کمر و پا جامہاے سیاہ و درشت گوی چون تسبیح گویند از دہان آنہا آتش بر آمدی و بدست
ہر یک از ایشان حربہا و عمودہای گران و نیزہ ہای آتشین گرفتہ ہیچکس را طاقت دیدار ایشان نبود
و در پس او ہمہ فرشتہاے آتشین ایستادہ بودند و آن فرشتگان نگرد او ہمچون برق می جستند
آواز ایشان چنانچہ آواز رعد بود و روی کہ بر سر او بود ہمچون روی پیغمبران و فرشتگان و شہیدان
بود و در مقابلۂ او دو تختہ بود یکے بر یمین و یکے بر یسار وادمی. یہ ہر دو تختہ را او چشم خود بران لوح دوختہ
و در پیش روی او درختے دیدم بزرگ و بران درخت صد ہزاران شاخہا بود و درازی شاخہا را بجز خدای
تعالی دیگرے نداند و در ہر شاخہاے او برگہاے بے عدد بود و ہر یک برگ مانند آینہ بود و در میان
ہر برگ عکس و نام آدمی معلوم می شد و آن فرشتہ در پیش خود لوحے داشت کہ در وی می نگریست
بنوشتۂ او و طشتے در پیش روی وے نہادہ ہر ساعت دست دراز میکرد و چیزے از ان طشت
بر گرفتے و بدان فرشتگان خوبروے دادے و گاہے بفرشتگان سیاہ روی دادی چون چشم من
بروے افتاد لرزہ بر اندام من مستولی شد گفتم یا اخی جبرئیل این کیست گفت یا رسول اللہ این
فرشتہ الیست کہ شب و روز بفرمان خداے تعالے می باشد و در ہیچ وقت چپ و راست نمی نگردد
و با کسی سخن نمیگوید تا کہ فرمان خدا تعالی نباشد در عجائب المخلوقات آوردہ کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم فرمودند کہ از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ نام این فرشتہ چیست گفت یا رسول اللہ این فرشتہ را ملک الموت
و ہادم اللذات و مخرب الدیار و قصور خوانند و نام مبارک او عزرائیل ست علیہ السلام و کنیت او ابو البقا و ابو الخیر
و عبد القہار و عامر القبور بر ہیچ ملک مقرب رحم نکند و بر ہیچ طفل نبخشاید و ہر جا کہ رود تا جان نستاند باز نگردد

حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که ملک الموت را سلام دادم جواب نداد باز سلام کردم از حضرت
رب العزت فرمان در رسید که ای ملک الموت حبیب مرا سلام گوی چون ملک الموت جواب سلام باز گفت چون
فراز وی رفتم استماع نمودم این تسبیح رامیگفت سبحان فعّال لما یرید سبحان الممیت للخلائق وهو حی
لا یموت سبحان من یعز بالقدرة والبقاء وقهر العباد بالموت والفناء سبحان الفاعل لا یرید
همن یمیت ولا یموت ابلاچون مرا دید نگاهے وتبسمے کرد وگفت مرحبا بك رسول الله خدای تعالی
هیچ چیزے عزیز تر از تو وبزرگتر از تو بخلق نفرستاده وهیچ امت گرامی تر از امت تو نیست بعد از تخت
برخاست ومن نیز از براق فرود آمدم ملک الموت تحیت وآداب من بجای آورد وبعزت تمام مرا در پیش
خود نشانید جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله پیش هیچکس برنخواسته است بعد از ان مرا در برگرفت
انگاه ندائی از حق تعالی در رسید که یا ملک الموت بپرس از حبیب من حل مشکلات خویش را عزرائیل
علیه السلام گفت یا رسول الله ما المهلکات هلاکت بنده در چه چیز ست حضرت علیه الصلوة والسلام
فرمودند شحٌ مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه یعنی کسیکه اطاعت بخیل کند وهرچه بخیل
فرماید بدان عمل نماید وپیروے هوا وهوس کردن وعُجب ونخوت نمودن یعنی اعتقاد نیکوئی بخود کردن
چون عزرائیل علیه السلام این بشنید فرمود صدقت یا رسول الله منقول ست که این چهار مسئله
بود که مدت چهار هزار سال اسرافیل ومیکائیل وجبرئیل وعزرائیل صلوات الله وسلامه علیهم درین مسائل با یکدیگر
بحث میکردند وجواب او نمیدانستند تا دران شب معراج آنحضرت تعلیم گرفته برحقیقت آن مطلع شدند از ان
مسائل یکے آن بود که عزرائیل علیه السلام پرسیدند وسه دیگر در محل خود مبیّن میگردد وباز حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام از ملک الموت پرسیدند که مرا خدشهٔ در خاطر هست میخواهم که دفع آن نمائی گفت یا رسول الله آنچه
باشد سوال نمایند فرمودند ترا از برای چه اندوهگین می بینم سبب آن چیست گفت یا رسول الله ما که حقتعالی
تفویض این امر بمن فرموده وامانت آجال وارواح بمن سپرده من همواره منهزم وترسانم که باز خواست
آن در نمانم بعد از ان حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا ملک الموت این همه وجها ترا
چراست گفت یا رسول الله روی که برسر دارم از وقبض ارواح ملائکه وانبیاد وشهیدان میکنم وروی که
در پیش دارم از وقبض مردان وزنان است تو بکنم وروی که از پس ست از وجان کافران ومنافقان می ستانم
وفرشتگان عذاب که از آتش اند میفرستم وروی که از راست ست از وقبض ارواح نیک بختان ودرویشان
می کنم وفرشتگان خوش صورت رامیفرستم وروی که از چپ میباشد از وقبض ارواح فاسقان وظالمان
میکنم وفرشتگان زشت وسیاه روی را بفرستم وروی که زیر زنخ ست از وقبض جان جنیان بکنم واین نقشها

که بر تن من ست نام هر عدد جانور ست وازین روی روز وشب تن خود را می بینم یا رسول الله خدا تعالے
خواهد که جانهای بندگان را و چهار پایان را و درندگان را بگیرد ایشان را از تسبیح خود باز میدارد و نقشهای
آنها از تن ناپیدا گردانند واین داخل من نیست والله تعالی بعلم قدیم خود جانهای ایشان را بگیرد باز
ملک الموت گفت یا رسول الله یک پای من بر پل صراط ست ویک پای من در تحت بهشت ست
یا محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم قبض کنندهٔ ارواح بندگان بفرمان خدای تعالی منم وحق سبحانه وتعالی
جانهای همه خلقان را بدست من نهاده است ودست من بهفت آسمان وزمین میرسد حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام پرسیدند که یا ملک الموت این فرشتگان که بر یمین و یسار تواند چه مقدار باشند
گفت عدد ایشان ندانم ولیکن در قبض جان هر بنده شش صد هزار فرشتهٔ رحمت وشش صد هزار
فرشتهٔ عذاب حاضر شوند تا کدام فرقه بوے مخصوص گردند تا قیامت دیگر با ایشان نوبت نرسد دیگران
بفرستم باز حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام پرسیدند که این طشت چیست گفت این مثال تمام دنیا
است از قاف تا قاف در حیطهٔ اقتدار من ست اکنون تصرف من درین طشت ست باز حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام پرسیدند که این لوح چیست گفت این لوح آجال زندگانی ست گفتم این جریده چیست
گفت روزنامهاے بندگان ست باز حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام پرسیدند که این درخت چیست گفت نام
این درخت سدرة الارواح ست که نشان حیات نیک بختان و بدبختان ست چون بنده در دنیا بیمار شود
واجل او رسیده باشد برگے که در وے نام فلان ابن فلان ست از چهل روز زرد گردد چون اجل او در رسد
آن برگ از ان درخت جدا شود آسمانیان او را میت خوانند و او بروی زمین چهل روز زنده باشد وازین
لوح نام او سترده شود باز ملک الموت گفت یا رسول الله دنیا تمام در پیش من خوانی ست که نهاده باشند
طعام در پیش مردے گذارند تا بخورد از هر جائے که خواهد همچنان تصرف ست مرا در تمامی دنیا و همه دنیا را
در دست خود چنان گردانم که مردے درم را باز ملک الموت گفت یا رسول الله حقتعالی معرفت انجام اجل
بر هیچکس ننهاده وعلامات انتهاے او آنست که چون نسخهٔ بیماری وموت پیش رفع میکنند میگویم الٰهی روح
بنده را چون قبض کنم و بر چه صفت بگیرم الله تعالی میفرماید که این علم غیب من ست که کسی بروی مطلع نیست
ولیکن این مقدار دانا میسازم ترا که چون وقت فوت او برسد بگردانم برای تو علامتی که بدان واقف شوی
گفت یا رسول الله بدرستی که نزدیک موت هفت صف از ملائکه پیدا میشوند یک صف نزدیک سر ایشان
میگویند مرا او را که لا تخف وصف دوم جانب راست ایشان میشود میگوید که نبشرا بکما لجنة وصف سوم در پیش
ایشان میگویند که نحن اولیاء کم فی الحیوة الدنیا والآخرة وصف چهارم نزدیک پایهای ایشان میگویند که یا مؤمن

باللقاء والرؤیة والخلود فی الجنة صف پنجم میگویند در ہوا ولکم فیہا ما تشتھی انفسکم وصف ششم
در آسمان میگویند مرا در انزلا من غفور رحیم وصف ہفتم ندا کنند از آسمان ہفتم وتلذ الاعین وانتم
فیہا خلدون داین در حق کسے باشد کہ فرمانہاے خداے تعالی را بجای آوردہ باشد و طاعت کردہ باشد
وبدان مستقیم بود و بعد ازان می آید ملک الآثار در نزد بیمار و سلام میگوید کہ ای بندہ خداے من بر گامہای
تو موکل بودم طلب نمودم از مشرق تا بمغرب نیافتم گامی از گامہای تو بعد ازان رفتہ بملک الموت گوید کہ
گام فلان بندہ تمام شد بعد ازان ملک الارزاق سلام میگوید کہ ای بندۂ خدای من موکل رزق تو بودم تردد
نمودم از مشرق تا بمغرب نیافتم لقمۂ از رزق تو بعد ازان ملک الارزاق بملک الموت گوید کہ رزق فلان بندہ
تمام شد پس ازان می آید ملک المشروبات و سلام میگوید کہ ای بندۂ خدای من موکل بودم بر مشروبات تو جستجو
کردم در شرق و غرب نیافتم یک قطرۂ آب از براے تو بعد ازان ملک المشروبات رفتہ بملک الموت گوید کہ
مشروبات فلان بندہ تمام شد بعد ازان ملک الانفاس از در در آید و سلام گوید کہ ای بندۂ خدای من موکل
بودم بر دمہاے تو بسیار گردیدم نیافتم یکدم از حیات تو بعد ازان ملک انفاس رفتہ بملک الموت گوید
کہ دمہاے فلان بندہ بآخر رسید بعد ازان چہار فرشتہ آیند دو از روز و دو از شب اینہا را کراماً کاتبین میگویند
نامۂ بندہ را بہ آوردہ با و عرض کنند کہ نظر کن در ہنگامے کہ بندہ در و نظر کند عرق از بدنش جاری شود
از بسکہ از خواندن او بترسد ملک الموت گفت یا رسول اللہ اگر بندہ از سعادتمندان ست ظاہر می شود
خطے از نور و صحیفہ کہ پیش من ست و اگر از بدبختان ست ظاہر میشود خطے از سیاہی بندہ چپ و راست
نگاہ میکند فرشتگان او را گیرند و دو چشم او را بایان انداز ند و آنرا از تکیہ بیفگنند پس فرشتہ زد گشتہ بمن
خبر میکند ملک الموت گفت یا رسول اللہ من در آیم از راست من فرشتہاے رحمت و از چپ من فرشتہای
عذاب یا رسول اللہ بعضے از اینہا روح را بآسانی می کشد و بعضے بسختی ملک الموت گفت یا رسول اللہ
قابض بحقیقت اللہ تعالی ست و نسبت قبض بمن ملک الموت گفت چون قبض روح می خواہم روح
با من در سخن می آید کہ من اطاعت تو نمی کنم تا خداے تعالی با من امر نکند باز میگویم کہ پروردگار من امر کردہ است
باز روح از این علامات برہان میخواہد و میگوید کہ پروردگار من مرا پیدا کردہ است و مرا در تن در آوردہ تو
آن زمان حاضر نبودی اکنون میخواہی کہ مرا فراگیری باز ملک الموت گفت یا رسول اللہ پس بسوی خداے تعالی
باز گردم اللہ تعالے فرماید کہ راست گفت روح بندۂ من پس فرمان شود کہ برو در بہشت و بگیر سیبے را
کہ بران قدرت من ست و بنمای آنرا بروح بندۂ من ملک الموت گفت رفتہ از بوستان جنت سیبے را
میگیرم و بران سیب بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ مکتوب باشد آن سیب را بآن بندہ بنمایم چون

روح بندہ آن را می بیند یا رسول اللہ بانشاط تمام بیرون می آید ملک الموت گفت یا رسول اللہ چون
اللہ تعالیٰ قبض روح بندہ میخواہد من از جانب دہان بندہ می آیم تا قبض روح او بکنم یا رسول اللہ
ذکر از دہان او بر آمدہ با من میگوید کہ ترا درین جہت راہ نیست از انکہ در دہان ذکر پروردگار من ست
من بسوے خداے تعالیٰ باز گردم و گویم کہ بار خدایا بندۂ تو چنین می گوید اللہ تعالیٰ میفرماید کہ روح او را
از جہت دیگر قبض نمای پس گفت یا رسول اللہ طرف دست راست مے آیم تا روح آن بندہ را قبض نمایم
دست او با من می گوید کہ ترا ہرگز با من راہ نیست از انکہ من در راہ خداے تعالےٰ صدقہ بسیار
دادہ ام و بر سر یتیمان مسح آوردہ ام و بخامہ کلام اللہ و کلام رسول اللہ نوشتہ ام و تیغ با کفار زدہ ام پس
یا رسول اللہ از جانب پاے روم پاے نیز مانند دست راہ ندہد گوید کہ من بنماز جمعہ رفتہ ام و بجماعت
حاضر شدہ ام عیادت بیمار را کردہ ام و در مجلس علما در آمدہ ام پس بجانب گوشہا روم گوشہا گویند کہ
برو از جانب ما را راہ نیست از انکہ دائما ذکر قرآن شنیدیم پس بسوے دیدہ ہا روم دیدہ ہا گویند کہ برو از
جانب ما راہ نیست باین دیدہ ہا روی مصحف و عالمان را دیدہ ایم یا رسول اللہ لا علاج شدہ بحق
سبحانہ و تعالیٰ باز گردم و گویم خداوندا غالب آمد بر من اعضاے بندۂ تو بحجت فرما تا جان او را چگونہ
ستانم آنگاہ اللہ تعالےٰ فرماید بنویس نام من بر دست خود بنما ہمچنان کنم پس روح بندہ برمے آید
ملک الموت گفت یا رسول اللہ بعضے چنانکہ مشروح شد چنان قبض میکنم کہ از سبب علماے آن بندہ
کہ در صدر مرقوم شدہ است و بعضے را امر خداے تعالےٰ ہمین می شود کہ اے ملک الموت ہفتصد ہزار فرشتہ
تو داری و ہر فرشتہ را ہفتصد ہزار فرشتۂ دیگر در تحت فرمان ست بسوے آن بندہ بفرست پس ایشان را
بفرستم کہ بقبض روح اقدام نمایند چون جان بندہ نزدیک سینہ برسد بندہ را سکرات موت غالب
شود درین وقت نزع روح شیطان لعین وسوسہ کند و در گوش بندہ رساند و بگوید کہ تو خود میدانی کہ
گناہان بے اندازہ کردۂ ترا نخواہند بخشید و قطعہاے ترا خواہند سوخت بندۂ بیچارہ چہ داند کہ این شیطان ست
بندہ خواہد کہ بیدل شود از حضرت احد قدیم جل و علا فرمان میرسد مر فرشتہ را کہ برو در گوش بندۂ من ہفت بار
سلام بگوے کہ آن مدعی ست دروغ می گوید بیدل مشو حاصل الامر کہ چون جان بندہ بحلقوم میرسانند آنزمان
من روح او را گرفتہ بملائکہ رحمت میسپارم و اگر بدبخت بود بفرشتۂ عذاب میدہم یا رسول اللہ ملائکہ
روح را گرفتہ با وج آسمان عروج نمایند و بر بالاے آسمان بر آرند و فرشتگان آسمان را معطر گردانند و در
ہفت آسمان نیز چنین باشد معاملہ تا جان او را بعلیین برند و علیین مرغزاری ست در بہشت خداے تعالےٰ
در کلام مجید ازان خبر میدہد کہ کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و اگر بندہ گناہگار و بدکردار باشد جان او را

در سجین برند و سجین سنگے ست در دہان دوزخ بزیر ہفتم زمین و بعد ہر آدمی دران سنگ سوراخہاست
پس جان بندۂ گناہگار را دران سوراخ میکنند چنانچہ در قرآن ازان خبر میدہد کہ کلا ان کتاب الفجار لفی
سجین یا رسول اللہ اگر بندہ از سعادتمندان ست اللہ تعالی حکم میکند کہ بہ گردانید اورا بمنزلش تا در نظر آرد
آنچہ سرزدہ است پس ملائکہ فروز آیند و اور ابمنزلش برند و روح او بایشان میباشد پس بہنند اورا درمیانہ
خانہ پس روح نظر میکند واندوہناک مے شود ولیکن توانای سخن ندارد تاآن زمانے کہ وقت غسل شود
و روح در ہر دو پلک چشم بدارد و ہمہ چیز را ببیند در وقت غسل دادن اما مجال دو چیز نباشد یکے تکلم کردن
دوم جنبیدن آن زمان کہ غسال بیاید دست در جامۂ مردہ بزند مردہ بزبان حال بگوید کہ ای غسال آہستہ
آہستہ پیراہن کشای کہ جان از تن من جدا شدہ است شلجی جان کندن بعدہ غسال مردہ را غسل دہد مردہ بزبان
حال بگوید کہ ای غسال آہستہ آہستہ بشو کہ جمال جگر گوشگان و فرزندان خود را بہ بنیم چون غسال کفن را بر مردہ گرہ زند
مردہ بزبان حال بگوید کہ ای دوستان الوداع چون در دہلیز خانہ آرند گوید الوداع چون در مقامی آرند کہ وضو
ساختہ بود گوید الوداع چون در صحن جنازہ خانہ آرند گوید الوداع چون نزدیک محلت رسد گوید الوداع
حاصل الامر تمام راہ ذکر مردہ الوداع باشد چون مردہ را در گور فرود آرند آن زمان بزبان حال بگوید کہ ای
دوستان مرا در اینجا تنہا بگذاشتید الوداع یا رسول اللہ بمحلے کہ دران بمیرد گویند کہ اللہ تعالی فرشتہ را
دران موکل کردہ در ہر مولدیکہ اورا ملک الارحام گویند چون علوق بچہ شود حکم شود کہ درآمیزند با نطفہ کہ در
رحم مادرش ہست خاک زمینے کہ دران خواہد مرد پس ہر جا کہ منخواہد میگردد تا آنکہ باز میگردد بموضعے کہ خاک
آن نطفہ را از انجا بر داشتہ باشند پس در انجا جان بخدا می سپارد و درین ست قول خدا تعالی کہ قل لو کنتم فی
بیوتکم لبرز الذین کتب علیہم القتل الی مضاجعہم فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ملک الموت
امشب میدانی کہ چہ مقدار جان قبض کردۂ ملک الموت گفت یا رسول اللہ ازان باز کہ تو بر من رسیدۂ درین مدت
بست و پنج ہزار جان قبض کردہ ام امشب شب معراج تست حکم حضرت پروردگار جل وعلا چنین رفتہ کہ درین شب
ببرکت معراج حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جان ہیچ موری را نستانم باز حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمودند کہ یا ملک الموت توانی کہ جانہارا با من نمائی گفت اگر فرمان حضرت حق سبحانہ و تعالی باشد بنمایم
درین سخن بودند کہ از حق سبحانہ و تعالی ندا در رسید کہ یا ملک الموت بنما آنچہ حبیب من منخواہد ملک الموت دست باز کرد گفت
یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ببین قدرت خدای تعالی را فرمودند کہ ہر چند نگاہ کردم چیزے در دست ملک الموت ندیدم
گفتم یا ملک الموت در دست تو چیزے نمی بنیم ملک الموت گفت بدان خدائے کہ ترا براق فرستادہ است
ازان وقت باز کہ جانہائے بندگان را می ستانم بفرمان خدای تعالی ہیچ نمیدانم کہ در کف من چیست

وصفت خاص وی چیست شریعت رخصت نداده است برای این بود که حضرت رسول الله صلعم شرح
نکرده اند چنانچه حق تعالی فرموده ست که یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی بیش ازین دستورے
نیافت گوید روح از جمله کارهای الٰهی ست واز عالم امر ست الا له الخلق والامر اگر خواهم که جان مورچه بستانم
نتوانم تا آنکه فرمان خدای تعالی نباشد دهنده جان وستانندهٔ جان حقتعالی ست گفتم ازان وقت باز که خدای
تعالی ترا آفریده است گاهی ازینجا برخاستهٔ یا نے گفت یا رسول الله چهار بار برخاسته ام یکبار آن بود که حکم
خدای تعالی شد که بروخاک آدم را بیار رفته آوردم دوم از برای قبض روح حضرت آدم علیه السلام سوم
از برائے قبض جان حضرت موسے علیه السلام چهارم از برائے قبض جان مهتر سلیمان علیه السلام در
دقائق الحقائق تصنیف ابولیث سمرقندی در واقعات ابودردا آورده است که حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام فرمودند که یا ملک الموت مقامات ارواح ومراتب ایشان رایک بیک بیان نما گفت
یا رسول الله سه روح اند روح جاری وروح مقیم وروح امین روح جاری آنست که چون بنده در
خواب می شود آن روح مشاهدهٔ غیب میکند از عجائب وغرائب وروح امین آن باشد که همراه بنده هرجا
میرود ومیباشد وروح مقیم آنست که وقت اجل از بنده جدا میشود ملک الموت گفت یا رسول الله ارواح
پانزده نوع ست روح انبیا واولیا وعلما وشهیدان وعارفان ومخلصان واهل وفا وپارسا واهل محبت ودوستان
ودرویشان ومسلمانان ومشتاقان وروح مسلمانان گنهگار وکافران سخی وکافران گنهگار حضرت رسول
علیه الصلوة والسلام فرمودند که جائی مقامات هریک را بیان کن گفت یا رسول الله روحهاے انبیا
وقتے که برآید از بدن مثل مشک وکافور در می آید در بدن مرغ سبز ومیباشد مدام در بهشت میخورد ومینوشد
وحظ میکند ومیباشد شب در قندیلهائی که آویخته شده اند بعرش ومی نشیند با حورها وروحهای علما وقتی
که برمی آید از بدن ومیدر آید در بدن مرغ سفید وساکن می شود در بهشت میخورد ومینوشد وحظ میکند در جنت
ومیباشد روز وشب با حورها وروحهای شهدا که کشته شده اند در راه خدای تعالی وقتے که برمی آید از بدن
درمی آید در شکم مرغ سرخ وباشد در بهشت میخورد ومی نوشد ونظر می کند تا روز قیامت وروح عارفان اندر حظائر
قدس وروح مخلصان اندر ظلمتے که ندانند که بایشان چه خواهند کرد وروح پارسایان اندر آسمان دنیا وروحهای
مشتاقان اندر حجب انوار صفات وجانهای درویشان در اوصاف مبدل شده واحوال متغیر گشته
وجانهای مسلمانان در بدن مرغ زرد باشد در بهشت میخورد ونمی آشامد وجانهاے مسلمانان گناهگار در شکم
مرغ معلق باشد میان آسمان وزمین وجانهای کافران سخی در بدن مرغ سیاه می باشد در آتش نمی سوزد
وغرق نمیشود در سجین که در تحت هفتم زمین ست آنجا میباشد وجان کافران گناهگار ومنافقان در دوزخ باشد

ونمایند ایشان را بسوی بهشت تا حسرت بخورند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا ملک الموت
ارواح مؤمنان را باتنهائی ایشان ملاقات می شود گفت آرے گفتم ارواح را از احوال تن خبر نیست یا نے
گفت یارسول الله ارواح مومنان مرده هر شب جمعه می آیند و بر سر گور میرسند و تن را می بینند انگاه آب
حسرت از دیده میریزند جسم ترقیده موی سر وریش ریخته و پوست گوشت از استخوان جدا شده وجود نازنین
ایشان خاک شده از انجا بخانهٔ خود می آیند و در پیش در می ایستند و زنان را می بینند و زبان می کشایند
ومی گویند که ای ساکنان خانهٔ ما وای قابضان اموال ما وای نکاح کنندگان زنان ما درین خانه الحال
شما می باشید ما هم بودیم چنانچه ما اسیر خاک شدیم شما هم اسیر خاک خواهید شد چنانچه مارا تصرف برداشته اند
شمارا نیز خواهند برداشت هوشیار باشید نباید که این دنیا شمارا بفریبد چنانکه مارا بفریفت آنچنان که ما
پشیمان شدیم شما نیز پشیمان خواهید شد چنانکه مارا پشیمانی سود نداشت شمارا نیز سود نخواهد داشت اے
برادران وای دوستان فرزندان مارا بنظر شفقت به بینید و دست عاطفت از سر فرزندان ما دریغ
ندارید بعده گویند که ای برادران ما وای دوستان ما ارحموا علینا رحم کنید بر ما و بر ما بخشائید بر غریبی ما
رحم آرید و بدهید چیزے بارواح ما که محتاج شده ایم بپارهٔ نان و قطرهٔ آب اگر چیزی یابند دعاکنان و
شادمان باز گردند و اگر چیزے نیابند دعای بد کنان باز گردند و گویند که اللهم قنطهم من الرحمة
کما قنطوا من عطائک حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که اگر کسے را پیوند و اولاد
نباشد روح او کجا آید گفت در مسجد و شب در مسجد ایستد از شام تا وقت نماز جمعه در مسجد می باشد بعد از نماز
جمعه در مقام خود میرود باز پرسیدند یا ملک الموت ارواح مؤمنان مرده را از احوال زندگان خبر میباشد
یا نے گفت بعضے را ملائکه خبر می کنند و بعضے خود مطلع می شوند گفتم یا ملک الموت اگر بروح کسی چیزے بدهند
از طعام و فاتحه و درمیان از قرآن بخوانند با آن کس عین او میرسد یا عوض آن چیز دیگر گفت یارسول الله
بر ملائکه حکم می شود که طبقهای پر از نور در گور آن کس برید که فلان کس او را هدیه فرستاده است ملک الموت گفت
یارسول الله ارواح مسلمانان بعد از مردن تا سی سال بر قبرهای خود می آیند ده سال اول هر روز هر شب
می آیند و ده سال دیگر در شبهای جمعه در دهای شریف می آیند و ده سال دیگر در روزهای عیدین می آیند
و بعد از سی سال در گورستان می آیند و بعضے در مقامات می باشند یارسول الله اگر کسے ایشان را یاد کند
نیز می آیند وگرنه همانجا در جاهای خود باشند یارسول الله اگر امتی از امتان ده بار سورهٔ اخلاص در قبر
بخواند خدای تعالی او را بشماره گذشتگان اجر و جزا بدهد و بر سر هر تربتے اگر بگوید که بسم الله و علی ملة
رسول الله خدای تعالی چهل سال عذاب و تاریکی و تنگی را از صاحب آن گور بردارد و بعد از ان گوید که